



مسائل بین المللی

۲

خرداد - تیر

سال ۱۳۶۸



انتشارات حزب توده ایران



بخاطر آزادی اثر کریستو نی کوف (جمهوری خلق بلغارستان)

خونریزی به پایان رسید... و اینک؟

آتش‌جنگ در نقطه دیگری از جهان خاموش شد: سال گذشته عملیات جنگی گسترده میان ایران و عراق متوقف گردید. حال چه مشکلاتی بر سر راه صلحی پایدار در این منطقه موجود است؟ و چه باید کرد تا پیشرفت بیشتری در این راه حاصل شود؟

باید به روند صلح میدان بیشتری داد

خادم حبیب
نماینده حزب کمونیست عراق
در تحریریه مجله

جنگ به پایان رسیده است! پس از ۲۸۸۵ روز خونریزی و مصیبت در جبهه جنگ ایران و عراق آرامش برقرار شده است. طرفین از بهاران وحشیانه و بی‌معنای شهرها و حمله به کشتی‌های تجاری دست برداشتند. انسانها نفسی براحثی کشیدند. تهران در هیچ‌دم ژوئیسسه ۱۹۸۸ پس از تاخیری بی‌علت و غیرمسئولانه قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت. خواست خلقهای دو کشور همسایه و کشورهای منطقه و کلاً جامعه بشری مبنی بر پایان دادن به کشتار، تحقق یافت. سازمان ملل متحد و دیگر آن پرزده و کوشیار نیز نقش بزرگی ایفا کردند.

همانطور که انتظار می‌رفت هیچک از دو طرف به اهداف توسعه طلبانه خود نرسید: نه عراق که جنگ را شروع کرد و نه ایران که در ادامه آن اصرار ورزید. آیا دو خلق دوست از این بابت فتنیت یا مزیتی بدست آوردند؟ تنها حاصل این جنگ صدها هزار کشته، رنج و عذاب

مسائل بین‌المللی

۱۳۶۸

خرداد - تهر

شماره ۲

فهرست مطالب

نویسنده	عنوان مطلب	صفحه
خادم حبیب	باید به روند صلح میدان بیشتری داد	۳
احمد نرزان	چند ماهی پس از جنگ	۸
هرمان آکسن	حکیم‌تالی منافع عام بشری موضع طبقاتی سوسیالیستی و منافع عام بشری	۱۲
ارتشبد دوری دژوروف	تناسب نیروهای نظامی در ارها	۲۰
رتکه رینه	در عین حفظ جذابیت	۲۷
پورگ برک شتاین	نظرگاهی دیگر ادامه بحث "نظامیان و دموکراسی"	۳۲
نگون تپ	تفویض وظیفه حزبی به راهب بودائی	۴۰
ش. سورچیک	پلورالیسم سیاسی در بجاوستان	۴۵
وادالاسف رهن	"انترناسیونالیسم جدید" و ماجرائی خوش فرجام؟	۴۸
ایگاسیو کالگو فرانسیسکو پالرو	به این ترتیب انشعاب نیمه پایت	۶۲
-	چند خبر کوتاه	۷۱

تعداد بازم بیشتر زخمی و معلول، حدود یکصد هزار اسیر از دو طرف (و از جمله هزاران مصری که بعنوان مزدور در ارتش عراق خدمت می کردند) ، صدها میلیارد دلار خسارت مادی، حجم فاجعه آمیز قروض، خرابیهای وحشتناک و انبوهی از مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی . در این درازترین جنگ قرن بیستم میان دو کشور سلاحهای مدرن هولناکی بکار رفت، از جمله مواد سمی که طبق قوانین بین المللی تحریم شده اند و نیز موشکهای میان برد . سکنه غیرنظامی در شهرهای هرد و کشور می پایست شلیک های شدید توپخانه و بمبارانها را تحمل می کردند، تاسیسات اجتماعی و اقتصادی نابود شدند و کشتی های کشورهای ثالث در آبهای بیطرف مورد حمله قرار گرفتند . حتی تهدید می شد که سلاحهای میکرو نیز بکار خواهند برد .

آنچه به عمان می توان دید اینکه : جنگ نمی تواند وسیله حل درگیریهای دو کشور باشد ولی می تواند وضع را وخیم تر و مشکلات را عظیم تر کند . در ابتدای جنگ نمی توان دوام و اثرات آن را پیش بینی کرد و نیز نمی توان دانست که پای چه کشورهای دیگری و تا چه حد به میدان کشید ه می شود و امنیت عمومی تا چه اندازه بخطر می افتد . امروزه مذاکرات در زمین اعمال اعتدال و گفتگو بدون کاربرد زور، تنها راه فیصله درگیریهای منطقه ای و بین المللی است .

اینک وظیفه خلقهای دو کشور و حتی وظیفه بشریت است که قرارداد شکننده آتش بس را به صلحی پایدار، عادلانه و موثراتیک مبدل سازند ، این روند را حفظ کنند و بجلو برانند و به توافقهایی برسند که تامین کننده منافع دو خلق باشد و به امنیت منطقه و جهان کمک کند . بمباران دیگر جامعه بین المللی فراخوانده می شود بهر قیمت شده مانع بروز مجدد عملیات جنگی شود تا اقتصاد بیش از این تخریب نگردد ، تا دیگر خون و اشک مردمان را نریزند . بغداد و تهران موظفند به قطعنامه سازمان ملل دقیقاً عمل کنند .

کسی که ماهیت دو رژیم متخاصم را می شناسد و از منشاء و شدت تشنجات میان آنها و نیز بین دو خلق و نیروهای مترقی و مبین پرست دو کشور خبردار ، می تواند درک کند که بیانیه ها و تهدیدهای متقابل رجال سیاسی عراق و ایران چه اثرات نامطلوبی بجای گذاشته اند . حالت جنگ سرد مداوم هم کمکی به عادی شدن وضع نمی کند . در اردوگاههای طرفین خط جبهه سابق هنوز هم بیش از دو میلیون نظامی آماده به جنگ ایستاده اند که نمی توانند در بازسازی کشور خود شرکت کنند . قوانین زمان جنگ هنوز هم در عرصه تولید حاکم است .

وضعیت " نه جنگ و نه صلح " برای هردو رژیم مطلوب است و در مرحله کنونی هم هدف طرفین حفظ این وضعیت است . آنها بیم آن دارند که تضاد های درونی حاصل از اعمال دائمی ترور و سرکوب بر خلقهای ایران و عراق و وخیم شدن وضع اقتصادی و بویژه افزایش فوق العاده قیمتها ، به انفجار بیانجامد . آنها از این می ترسند که مردم هرچه مصرانه تر بپرسند که چرا

بغداد این جنگ را شروع کرد و چرا دولت ایران چند سال مصرانه از پاهان دادن به آن امتناع ورزید ؟ این خلقها بهر حال خواهند پرسید که چه کسی مسئول عواقب اندوهناک این فاجعه است و سرانجام مجازات تقصیرکاران را طلب خواهند کرد .

علل کندی پیشرفت مذاکرات را - حتی در رابطه با تبادل زخمی ها و معلولین که جنبه ای صرفاً انسانی دارد - نیز در همین ملاحظات باید جستجو کرد . قرارداد آتش بس بکرات نقض می گردد . در همین حال بیانیه های تحریک آمیزی صادر می کنند ، جنگ روانی براه می اندازند و قدرت خود را به نمایش می گذارند .

ما بخشی از دشواریهای راه حصول توافق آگاهیم اما در همین حال عقیده داریم که سازمان ملل متحد قادر است رکود مذاکرات را بشکند و پیشنهاد های عملی مطرح سازد که پیشرفت گام به گامی را تا حصول قرارداد صلح تامین کند . میانجی گری سازمان ملل متحد می تواند به ایجاد جو مطلوب مذاکرات کمک کند . حزب کمونیست عراق برای عقیده است و نکات زیر را مهم می شمارد :

۱- از تمام کشورها خواسته شود به ایران و عراق اسلحه ندهند ؛ باین ترتیب مانع بزرگی از سرراه برقراری صلح برداشته خواهد شد (جناباتی که " بنام مردم " و بکمک اسلحه خارجی و نیز با اسلحه داخلی که بمقدار کافی خود تولید می کنند ، صورت گرفته است از حد تصور بیرون است . همچنین تحصیل مواد اولیه جهت تولید سلاحهای شیمیایی باید قذف گردد . افکار عمومی جهان باید کشورها و شرکتها را که چنین موادی را فروخته اند ، هر چند که می دانسته اند از آنها در مصارف نظامی سوء استفاده می شود ، محکوم کنند .) ؛

۲- طرفین مخاصمه را موظف سازند نیروهای مسلح خود را به نصف تقلیل دهند (قبول این تکلیف حسن نیت طرفین و تمایل آنها را به برقراری صلح به اثبات می رساند) ؛

۳- تمام واحدهای نیروی دریایی خارجی از منطقه خلیج عقب برانند ، تمام مین ها بمبارانها را معاضدت بین المللی جمع شوند و خلیج به منطقه غیرنظامی تبدیل گردد .

۴- بطرفین بقبولانند که از این پس از صدور بیانیه هایی که حاکی از تلاش برای ادامه مذاکرات نیست و گفتارهایی که دشواری مسئله را زیادتر می کند ، بپرهیزند (اخیرا پرهیز نتا حسین و برخی دیگر از رجال سیاسی عراق تهدید کردند که عراق موشکهای دارد که با آنها می توانسد دورترین نقاط ایران را هدف قرار دهد . بلافاصله رفسنجانی ، رئیس مجلس ، از تهران جواب داد که کشورش سلاحهای قدرتمندی در اختیار دارد که می توانند شهرهای عراق را با خاک یکسان کند . فرماندهی کل ایران همچنان د اوطلبان را به مناطق جنگی گسیل می دهد . دلایل متعدد دیگری هم وجود دارد حاکی از اینکه طرفین تلاش بسیاری بکار می برند تا

زرادخانه های خود را با مدرن ترین سلاحها پر کنند .) ؛

۵- تامین کمک بین المللی جهت بازسازی اقتصاد عراق و ایران منوط به برخورد آنها با روند برقراری صلح و اقدامات مشخصی که در این راه می کنند ، شود (بویژه با توجه به حل فوری مسئله انسانی ، تبادل اسرای جنگی و عقب کشیدن متقابل واحد های رزمی به پشت مرزهای بین المللی به رسمیت شناخته شده قبل از جنگ) ؛

۶- از هر نوع مداخله در امور داخلی طرف دیگر خودداری شود ، حاکمیت ملی را محترم شمارند و در روابط متقابل اصول و موازین سازمان ملل متحد را رعایت نمایند .
پیشرفت مذاکرات در مرحله کنونی تسریع خواهد شد اگر که مفاد قطعنامه ۵۹۸ محترم شمرده شود و تبیین های مناسبی جهت عملی ساختن بی چون و چرای آن بدست آید یا مسائلی را کسبه محتاج به تشریح بیشتری است ، از کل مقوله جدا سازند .
بعقیده ما در مرحله اول مذاکرات می توان دسته مسائل زیر را گنجانند :

— تبادل اسیران جنگ ؛

— استقرار ناظران سازمان ملل در منطقه جداسازی واحد های رزمی ، تا عقب نشینی این واحدها به پشت مرزهای قبل از جنگ کنترل شود ؛

— پاکسازی شط العرب و بهره برداری از آن جهت کشتی رانی بین المللی زیر نظارت سازمان ملل صرف نظر از موضع طرفین نسبت به حاکمیت این آبراهه مهم ؛

— بازگشت صد ها هزار عراقی که به ایران فرار کرده اند تا از خطر تعقیب رژیم نجسات یابند و در آنجا به عذاب الهی گرفتار شده اند ؛

— ایجاد مجد دو جو سالم روانی که در جریان اشغال متقابل سرزمینهای غیر به وضع ناهنجاری افتاده است .

در مرحله دوم مذاکرات باید به بررسی مسائل زیر پرداخته شود :

— بررسی مجدد قرارداد الجزیره مورخ ۱۹۷۵ با رعایت توافقات بین المللی پیشین در موضوع حاکمیت بر شط العرب ، فیصله اختلاف نظر ها و تعیین خط مرزی قطعی ؛

— بررسی مسئله بانای جنگ و مسبب ادامه مصرانه آن (علیرغم امکانات مناسب برای پایان دادن به آن و علیه خواست مخالف وسیع افکار عمومی جهان) ؛

— حل مسئله غرامت های جنگی متقابل و تقسیم کمک بین المللی .

جامعه جهانی ، بویژه مجمع عمومی سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر این سازمان و نیز سازمانهای بین المللی می توانند کمک موثری به حمایت از حقوق بشر در عراق و ایران بکنند . همه می دانند که مردم این دو کشور سالهای زیادی است که در بند پیکانها ، زیر سلطه استبداد

مطلق و فقدان دموکراسی و قانونیت عذاب می کشند . زندانهای دو کشور پر از انسانهایی است که بخاطر اعتقادات سیاسی ، ملی و مذهبی شان گرفتار شده اند ، این زندانیان زیر شکنجه های جسمی و جانی قرار می گیرند که تاکنون منجر به مرگ بسیاری از آنها شده است . آنها حق دفاع از خود ندارند و بدون محاکمه اعدام می شوند . تاکنون هزاران میهن پرست در زندانها بقتل رسیده اند . بسیاری دیگر از آنها در خطر مرگ هستند . ارگانهای امنیتی و سازمانهای ویژه بسیاری شهروندان را حتی در منازلشان تعقیب می کنند و سرتاسر کشور را در ترس و وحشت فرو برده اند .

ما شك نداریم که هر پیشرفتی در تامین حقوق بشر بسود صلح است . بهمین جهت نیروها^۱ مترقی ایران و عراق شعاری را اعلام کرده اند که در آن مبارزه علیه جنگ و دیکتاتوری با برقراری صلح و کمک به ثکون و گسترش دموکراسی تلفیق می شود . در حالیکه این نیروها در زمان جنگ بویژه پایان آن را طلب می کردند امروز شعار " ناپود باد جنگ و دیکتاتوری ، زنده باد صلح و دموکراسی " را تبلیغ می کنند . خلقهای دو کشور نه تنها می خواهند که خلیج عربی - ایرانی (اگر بتوان آن را چنین نامید) به خلیج صلح مبدل شود بلکه همچنان بخاطر دموکراسی و حقوق بنیادین بشر مبارزه می کنند . تاکنون واقعیت ها حاکی از آن بوده است که با وجود بیانیه های رسمی بغداد و تهران مبنی بر " عفو عمومی " و رعایت حقوق بشر و " خوش رفتاری " با زندانیان ، وضع وخیم تر از پیش شده است و ترور و تعقیب مردم در دستکار افزایش یافته است .

هرچند که حزب ما لزوم صلحی عادلانه و پایدار میان عراق و ایران را مهم می شمارد ولی در عین حال از شدت مبارزه خود جهت حل عمده ترین مسائل خلق خود نمی گاهد از جمله مبارزه جهت آنکه خلق کرد خود مختاری کامل کسب کند و عواقب جنگ ناپود کنند و ای که رژیم بغداد علیه خلق خود براه انداخته است برطرف شود .

جامعه بین المللی وظیفه خطیر و شریفی را باید بانجام برساند و آن اینکه روند صلح را بی وقفه به پیش براند . در این مسیر باید از تحولات مناسبی که اینک بطور عام صورت می گیرد بهره گرفت . این تحولات تمام کشورهای و نیروهای سیاسی را تحت تاثیر قرار می دهد ، هم در بهبود مناسبات میان آنها موثر است و هم به دفاع از حقوق بنیادین و آزادی های اساسی انسانها کمک می کند . خلقهای عراق و ایران هم که سالها دراز است زندگی مصیبت باری دارند باید بخاطر چنین تحولاتی به میدان بیایند .

پیشرفتهای سریع در مذاکرات صلح بین دو کشور به کاهش تشنج در منطقه کمک خواهد کرد ، برگزاری کنفرانس بین المللی خاور نزدیک را تسریع خواهد کرد و تحرکی را در حل سایر مسائل باعث خواهد شد . بویژه این تحولات به خلق فلسطین امکان خواهد داد وطن خویش را باز پس

بگیرد و حکومت مستقلی ایجاد کند و نیز به اشغال سرزمین های لبنان و سوریه توسط اسرائیل پایان داده شود. از طرف دیگر موفقیت در روند جنبش ملی فلسطین و آمارگی ایالات متحده به مذاکره مستقیم با سازمان آزاد بیخشن فلسطین، یعنی یگانه نماینده قانونی فلسطینی ها، به حل مسائل کنونی عراق و ایران کمک می کند. بی شک وضعیت جدید به خلقهای دو کشور کمک می کند حقوق دموکراتیک و آزادیهای خود را بدست آورند و در مسیر ترقی اجتماعی پیش روند.

چند ماهی پس از جنگ

احمد فرزنان

عضو رهبری حزب تودهایران

بناچار تا افشای چهره واقعی رژیم خمینی سالهایی گذشت که طی آن مردم درد و رنج بسیاری را متحمل شدند و جان هزاران تن از دست رفت. اما دوران "استبداد مذهبی" که ربطی به ایمان توده های مردم ندارد، سپری شده و نقاب تزویرها فرو افتاده است.

سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" که توسط خمینی با جد و جهدی به مراتب بیش از پیروانش اعمال می شد نه تنها به بهای جان تعداد پرشماری انسان تمام شده بلکه تلاشی ساختار اجتماعی - سیاسی را موجب گردیده و کشور را در بحران عمیقی گرفتار ساخته است.

هرچند هنوز پس از جنگ ویرانگر هشت ساله میان ایران و عراق صلح تأمین نشده است اما با پایان این درگیری دورنماها و لحظات سیاسی جدیدی برای جامعه ما بوجود آمده است و تناسب نیروهای اجتماعی تغییر یافته است. نارضایتی مردم که بر اثر مشکلات اقتصادی شدت گرفته بود و اعتراضات خود جوش در پشت جبهه به عرصه های جنگ سرایت کرد و نهایتاً بصورت یکی از عوامل تمهین کننده، رژیم را به عقب نشینی و قبول آتش بس وادار ساخت. البته این اولین و مهم ترین درسی بود که توده های مردم به خمینی آموختند. تردیدی نیست که آنها به شیوه ها و وسایل مختلف بر فشار خود خواهند افزود و خواستار حقوق دموکراتیک خواهند شد.

ایرانی ها در مبارزه بحق خود بخاطر جبران عواقب جنگ خونین ویرانگر، بسوی زندگی و بازسازی صلح آمیز روی می آورند. تحولی نوین در عرصه اجتماعی - اقتصادی چنان عاجل شده است که مسائل دگرگون سازی اقتصادی در سیاست محافل حاکم نیز اولویت یافته است. در این

زمینه بحث های مفصلی در جریان است و بخصوص در محافل حکومتی کشور اختلاف عقیده وجود دارد.

ایران با جمعیتی بیش از ۵۰ میلیون نفر برای شرکتهای چند ملیتی که در این بازار سود آور به رقابت با یکدیگر برخاسته اند، جاذبه ای دارد. سیاست اقتصادی شاه که توسط خمینی ادامه یافت باعث شده است که صنایع ایران عملاً بطور کامل وابسته به محصولات خارجی بماند. این حکم از جمله در مورد قطعات یدکی، مواد خام و مصنوعات نیم ساخته صادق است که اقتصاد کشور بدون آنها رشد نمی کند. ایرانیانی که (به ویژه پیروان بزرگ تجاری و زمین داران بزرگ) در معاملات پنهانی با محافل ارتجاعی امپریالیستی نفعی دارند، مشغولند تا سیستم "سرمایه - داری وابسته" را بیش از پیش مستقر کنند. این برنامه عملاً در گسترش ناهنجار بخش خصوصی که در تلاش تحصیل سود است و نیز در حمایت همه جانبه از توسعه روابط گوناگون با کشورهای امپریالیستی بازتاب می یابد. این محافل که در غرب اصطلاحاً "معتدل" یا "محافظه کار" خوانده می شوند، به بهانه یافتن امکاناتی جهت بازسازی اقتصاد عنوان می کنند که چاره ای نیست مگر آنکه از ایالات متحده و سایر کشورهای سرمایه داری تقاضای اعتبار و "کمک" کنیم. آنها ساز سیاست درهای باز در برابر شرکتهای چند ملیتی دفاع می کنند.

بعضی دیگر از گروههای اجتماعی (که اصطلاحاً "رادیکال" خوانده می شوند و عمدتاً نمایندگان پیروان کوچک، روحانیون ردیف های پائین و متوسط و بخشی از روشنفکران و کارمندان هستند) با تکیه صرف به "کمک" غرب مخالفند. کسانی قبول سرمایه خارجی را بکل رد می کنند و می خواهند که بخش دولتی اقتصاد تقویت شود. آنها از اسلامی کردن بازهم بیشتر کشور و صدور انقلاب اسلامی طرفداری می کنند و بهم آن دارند که پذیرش کمک حتی از کشورهای سرمایه داری میدان تلاش آنها را در عملی ساختن نشر و توسعه مذهبی - ایدئولوژیکی تنگ کند. نتیجتاً "رادیکالها" در بازسازی کشور به نظریات استقلال اقتصادی متماثل هستند.

هرچند که درگیری سازش ناپذیر میان طرفداران نظرات مختلف در زمینه بازسازی کشور پس از جنگ با عبارات و شعارهای مذهبی تزئین می شود ولی در اصل مبارزه گروههای اجتماعی بخاطر حفظ منافع اقتصادی خودشان و تصاحب قدرت سیاسی انحصاری مطرح است. رادیکالها که با سرمایه بزرگ و زمینداری بزرگ و توافق با امپریالیسم مخالفند، می دانند که به حمایت توده های مردم نیاز دارند، لذا کوشش دارند که جنبه های معدودی از سیاست خود را با خواسته های خلق سازگار سازند. اما از آنجا که آنها دموکراسی را قبول ندارند بعیند بنظر می رسد که مردم از آنها حمایت کنند.

رژیم استبداد مذهبی که به بن بست سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افتاده است کوشش پیروز

سرنوشتی قطعی خود را دور سازد. از آنجا که موجود پتیش در خطر است تلاش می‌کند تا اعتماد امپریالیسم جهانی و آن نیروهای را در کشور جلب کند که منافشان با منافع "اعتدالیون" در محافل بورژوازی پیوند گرفته است. خمینی بمنظور تامین آینده خود بعضی "دریچه های اطمینان" را باز می‌کند و از جمله وعده آزادیهای سیاسی را می‌دهد.

صاحبان قدرت با توجه به اوضاع پس از جنگ که در آن جنبش مردمی و لزوم عاجل دموکراتیزه کردن جامعه مشخص است، بیش از هر چیز از فعال شدن نیروهای مترقی انقلابی می‌ترسند. بهمین علت پیش شرط هائی برای از سرگیری فعالیت احزاب سیاسی مقرر می‌گردد. اما بازترین نشانه وحشت آنها قتل عام زندانیان سیاسی است.

در بهانه کمیته مرکزی حزب توده ایران مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۸۸ گفته می‌شود: "این کشتار انگیزه های پنهان و علل متعددی دارد. یکی از علل اصلی اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی موفقیت خلق، نیروهای انقلابی و دموکراتیک است که پایان جنگی را طلب می‌کردند که بحران اجتماعی - اقتصادی را تعمیق می‌کرد، شکست جامعه آمیز نظامی و سیاسی - ایدئولوژیکی را باعث شد و ناراضیاتی بی حد و مرز مردم را بوجود آورد و سرانجام به قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و به قرارداد آتش بس و آغاز مذاکرات صلح انجامید... قتل زندانیان سیاسی و بویژه اعضای حزب توده ایران در واقع عملی انتقام جویانه در برابر نیروهای بود که بخاطر صلح و آزادی مبارزه می‌کنند. خمینی و یارانش می‌خواهند با این جنایت نفرت انگیز و تشدید جو وحشت و یاس و ماتم، امید به روزی را از مردم بگیرند و روح مبارزه جوشی را در خلق بکشند. علت مهم دیگر (اعدام های جمعی - شریریه) آنکه رژیم می‌کوشد راهی خونین در جهت اعمال استراتژی پیوند با غرب بگشاید و حمایت کشورهای امپریالیستی و انحصارهای فراطبیعی را بدست آورد. رژیم برای آنکه زمینه "لازم" جهت اعلام باصطلاح آزادی احزاب و انجمن ها و "عفو عمومی" را فراهم آورد، دست بقتل زندانیان سیاسی زده است."

"اعتدالیون" و "رادیکالها" علیرغم اختلاف نظرشان در مسائل اقتصادی، در موضوع تشدید ترور و سرکوب دگراندیشان، صرفنظر از عقیده سیاسی آنها، وحدت کلمه را حفظ می‌کنند. حزب توده ایران بکرات هشدار داده است که سرکوب مخالفان بشکل اعدای جمعی بزودی گریبانگیر آن دسته از مخالفینی نیز خواهد شد که از جمهوری اسلامی حمایت می‌کنند. بزرگترین خطای محافل مذهبی - سیاسی که در جوار صاحبان قدرت متشکل شده بودند دستیارشان به سرکوب نیروهای مخالف غیرمذهبی بود. این محافل باور نمی‌کردند که بزودی نوبت به آنها هم خواهد رسید. و اینک چنین وضعی پیش آمده است. بسیاری از شخصیت های اسلامی که نمی‌خواستند قدرت استبداد مذهبی را بی چون و چرا بپذیرند، به زندان افتادند و بسیاری از آنها اعدام

شدند. درحالیکه این هنوز آغاز کار است. رژیم خمینی تحمل هیچ عقیده دیگری را ندارد زیرا خود را در مقابل آن در خطر می‌بیند. استبداد مذهبی با اندیشه آزادی آشکارا سرچنگ دارد. از همین روی مطالبه مصرانه ما مبنی بر آزادی های دموکراتیک در برنامه حزب ما بعنوان شکلی از مبارزه طبقاتی اهمیت ویژه یافته است.

در اجلاس کمیته مرکزی حزب توده ایران در ژانویه ۱۹۸۸ پس از بررسی جریان رویدادها کشور ایجاد جبهه وسیعی از نیروهای اجتماعی مختلف تحت شعار آزادی و صلح پیشنهاد گردید. ما در این رابطه بکرات آمادگی خود را اعلام داشته ایم که نظر هر حزب و سازمانی را مورد توجه قرار دهیم. برای ما تشکیل یک جبهه واحد عامل مهمی در مبارزه بخاطر دموکراسی بوده است و خواهد بود. ما با تاسف و اندوه باید خاطر نشان کنیم که چندی پیش تلاش ناموفق ما برای حصول توافق و ایجاد اتحاد عمل نیروهای انقلابی و دموکرات سرانجام خون آلودی یافت.

بعقیده ما رژیم حاکم از نظر سیاسی متزلزل است. تضاد های اجتماعی در ایران ده سال پس از انقلاب نه تنها حل نشده بلکه بحمل مختلف و بخصوص بر اثر استبداد قرون وسطایی و جنگ هشت ساله ویرانگر، شدیدتر شده اند. هرچند که گروه بندی های محافل حاکم همه در یک سیستم سرمایه داری می‌گنجند و ماهیتا یکی هستند اما رژیم استبداد مذهبی نمی‌تواند تضاد اساسی خود را پنهان دارد: این رژیم و دستگاه اداریش مطلقا جوابگوی الزامات رشد نیروهای مولد جامعه نیست.

ده سال است که صاحبان حکومت آثار مثبت اقتصاد اسلامی را وعده می‌دهند. اما در عمل همان قوانین بهره کشی سرمایه داری در کار است که نتیجه آن فقر نکبت بار و محرومیت بی اندازه توده های زحمتکش مردم است. رژیم برنامه ای برای برون رفت از بحران عمیق شونده ندارد. رشد سریع جمعیت (سالانه ۳/۶ درصد) وضع را وخیم تر کرده است. ایران از زمره فقیرترین کشورهای جهان است. بدیهی است که این وضع تا ابد قابل دوام نیست.

از آنجا که اکثر مسائل و تضادها از سیستم حکومتی قرون وسطایی کنونی نشاء می‌گیرند، احتمال نمی‌رود که تضاد منافع میان محافل صاحب قدرت تخفیف یابد. تحلیل رویدادها نشان می‌دهد که "اعتدالیون" می‌خواهند بر "رادیکالها" سلطه مطلق بدست آورند اما این منظهور تنها با اعمال نیروی قهر نظامی عملی می‌شود. درخاتمه می‌توان گفت که ایران دوره ای دشوار و بدعاقبت را طی می‌کند؛ تحولات آینده هنوز قابل پیش بینی نیست. همانطور که ما بارها تاکید کرده ایم وحدت عمل نیروهای انقلابی و دموکرات قادر است و باید بر تحول امور تاثیر گذارد. اما ادامه وضع به روال سابق ممکن است برای جنبش اعتراضی رويه رشد عواقب وخیمی در برداشته باشد. ما عقیده داریم که تمام نیروهای مخالف استبداد قرون وسطایی - نیروهای چپ، ملیون، سازمانها^ی بقیه در صفحه ۲۶

حکم عالی منافع عام بشری

موضع طبقاتی سوسیالیستی و منافع عام بشری - همزیستی مسالمت آمیز در زمان ما

گفتگویی با هومان آکمن
عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی
حزب متحد سوسیالیستی آلمان

پرمش: جنبش بین‌المللی کمونیستی و کارگری و سوسیالیسم بعنوان مدافعان پرشور سیاست صلح از آغاز خود را به پیروی از همزیستی مسالمت آمیز موظف می‌دانستند. اهمیت این سیاست در چیست؟

پاسخ: ما از همان ابتدا مبارزه بخاطر پیشبرد سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهایی با نظام اجتماعی متفاوت را بعنوان وظیفه استراتژیکی خود بشمار آورده ایم. در تئوری و عمل ثابت شده است که طبقه کارگر و سوسیالیسم عمیقاً به صلح و کار صلح آمیز پایبند است. این حکم از ماهیت طبقاتی پرولتاریا، از محتوای مردم‌گرای نظام اجتماعی نوین نتیجه می‌شود که در آن طبقه کارگر و همراه آن، اصل کار حاکم است که در آن هیچ طبقه و تشریحی علاقه‌ای به جنگ ندارد و از مسابقه تسلیحاتی سودی نمی‌برد. همانطور که کارل مارکس بیان داشته است، ماهیت سوسیالیسم ذاتاً متکی بر اصل کار آزاد شده از قید بهره‌کشی است و لذا با زتاب خارجی آن اصل صلح است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر که لنین آن را "اولین پیروزی پرولتاریا" و در نتیجه "اولین پیروزی در مسیر ازین بردن جنگها" نامید، اولین بنیاد حکومتی را در رسالت تاریخی طبقه کارگر بوجود آورد که آزادی بشریت از بهره‌کشی و جنگ بطور قانونمندی با آن پیوند دارد. سوسیالیسم در همان ساعت تولد خود صلح را با صدور فرمان لنین در صدر وظایف و شعار سیاست خارجی فعال سوسیالیستی قرار داد.

با طرح اساسی سیاست همزیستی مسالمت آمیز لنین خطوط اصلی سیاست خارجی سوسیالیستی و موکراتیزه کردن مناسبات بین‌المللی کشورها در راستای صلح، امنیت، تساوی حقوق و همکاری ترسیم شده است. حزب کمونیست اتحاد شوروی و کشور شوروی اصل همزیستی مسالمت آمیز را در کل سیاست خارجی خود از جمله در جنوا و راهالو، در مجمع ملل، در ائتلاف ضد هیتلری بی‌چون

و چرا دنبال کرده اند. در همین حال این طرح لنین همواره متناسب با جریان واقعی کشمکشها طبقاتی بین‌المللی توسعه و تکامل داده شد. یعنی اگر مبارزه بخاطر اجرای همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهایی با نظام اجتماعی متفاوت در سالهای پس از انقلاب اکثر ابتدا در آن سمت بود که برای حکومت نوپای شوروی پس از مداخله جنگی قدرتهای امپریالیستی مجال ترمیم قوانینی فراهم می‌آورد ولی سپس بشکل مبارزه بخاطر غلبه بر میلیتاریسم و جنگ، برای طرد قطعی نیروی قهریه از مناسبات بین‌المللی خلقها و کشورها، بخاطر آغاز دوره ای نوین، تبعیت از قانونمندی جدیدی در سیاست جهانی، قانونمندی همجواری صلح آمیز و همکاری بین سوسیالیسم و سرمایه داری، درآمد.

سوسیالیسم با ایجاد سیستم جهانی خود و بنا بر منافع طبقاتی ذاتیش و در جهت حفظ منافع کل بشریت قدرت و نفوذ خود را بکار گرفت تا به محافل جنگ طلب امپریالیسم بفرماند که تجا و نظامی به سوسیالیسم نهایتاً به ناپودی خود آنها خواهد انجامید.

پایان دادن به انحصار قدرت اتمی ایالات متحده و سپس بطلان مصونیت استراتژیکی آن توسط اتحاد شوروی در شکست سیاست شانتاژ اتمی و زورگویی مسلحانه محافل امپریالیستی اهمیت تعیین کننده داشت. موازنه نیروی نظامی دستاوردی بود که با صرف انرژی عظیم و طی فداکاریهای چشمگیری که آثار آن تا به امروز هم مشهود است حاصل گردید. این امر در جوار افزایش قدرت سیاسی، اقتصادی و علمی - فنی و اعتبار معنوی کشورهای سوسیالیستی و سیاست صلح پرور آنان، بموازات مبارزه ایثارگرانه احزاب کمونیستی و کارگری و اوجگیری جنبش‌رهایی بخش ملی و جنبش نیرومند صلح یکی از موجبات اصلی آن بود که امپریالیسم جرات نکرد جنگ جهانی جدیدی را بسرا راه اندازد.

پرمش: واقعیت‌های زمان ما چه وظایف جدیدی را در برابر سیاست همزیستی مسالمت آمیز می‌گذارند؟

پاسخ: در زمان ما عوامل تازه ای اهمیت فوق‌العاده یافته اند که عبارتند از شرایط نوظهور عصر هسته‌ای - فضائی و نتایج رشد و تکامل انقلابی نیروهای مولد. جنبه‌های نوین ترقی زندگی بشری که حاصل انقلاب علمی - فنی است در زمان ما بمقدار محدودی به شکوفائی و باردهی می‌رسند زیرا جناح سلطه طلب میلیتاریستی سرمایه انحصاری از رشد انقلابی نیروهای مولد عمده در تولید و تکامل نیروهای مخرب با دستگامهای مهیب تازه بتازه ناپودی جمعی سوء استفاده کرده و می‌کند. بار دیگر از سرنو و بنحوی بارز به اثبات می‌رسد که نظام بهره‌کشی انسان از انسان در همین حال بشکل نظام ناپودی بالقوه بشر بدست بشر درآمده است.

این واقعیت‌ها تلاش فوق‌العاده ای را برای تامین دفاع کشور به سوسیالیسم تحمیل می‌کنند

منابع و امکانات عظیمی را مصرف می‌دارند که از دسترس ساختن نظام اجتماعی نوین خارج میشوند. از طرف دیگر چنین وضعی جریان بازتولید را در ایالات متحده و سایر کشورهای امپریالیستی هر چه بیشتر متزلزل می‌سازد. تکامل و تولید سلاحها چنان قدرت عظیمی برای نابودی بشریت و سپاره ما بوجود آورده است که نتیجتاً يك جنگ هسته ای را نمی‌توان شروع کرد چه رسد به آنکه به بروز از آن بیرون آمد. خطر عاجل اشاعه سلاحهای امحاء جمعی شیمیایی و هسته ای و ظهور تروریسم اتمی حکومتگران کشورهای امپریالیستی را اندیشناک ساخته است.

الزامات عینی عصر هسته ای - فضائی بطور کلی و سوء استفاده از نیروهای مولد در کشورهای امپریالیستی بالاخص، جامعه بشری را در برابر مسائلی که فقط به نیروی مشترک حل شدن است، قرار داده است. پیش از همه مسئله جلوگیری حتی از جنگ اتمی مطرح است. این وظیفه اولویت دارد. در رابطه با آن و با توجه به تکامل جهش وار نیروهای مولده و در نتیجه بین المللی شدن آنها و وابستگی شدید تر کشورها به یکدیگر مسئله حفظ محیط طبیعی زیست و دسواریهای عظیم اکولوژیکی، حل مسئله گرسنگی، جهل، عقب ماندگی، امراض، غارتگری شریکهای ملی، بدون خارجی و نابرابری کشورها مطرح است. این مسائل حیاتی بشریت و تمدن جهانی تنها به دست مشترک تمام کشورها و لذا در همکاری و تعدیل عادلانه منافع و نظام قابل حل است. انجام چنین وظیفه ای همکاری کشورهای جامعه جهانی را در ابعاد کاملاً جدید می‌طلبد. حل این مسائل عالمگیر بسود بشر و محیط طبیعی زیست آن برخورد واقعا تازه ای را با مسائل همکاری بین المللی کشورها، نظامهای اجتماعی و جامعه بشری می‌طلبد. نکته باز هم حزب متحد سوسیالیستس آلمان ما را در این راستا راهنمایی کرده است: "باید جداً تصمیم گرفت و در تفکر در قالب های فکری درگیری و تقابل و تلاش برای بدست آوردن برتری نظامی اصرار نوزید بلکه باید بنحوید یک با مسائل برخورد کرد و اشکال و شیوه های نوینی در مناسبات میان سیستم های اجتماعی، کشورها و منطقه ها یافت." رفیق میخائیل گارباچف در این زمینه در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در هفتم دسامبر ۱۹۸۸ اندیشه های پر دامنه جدید و پیشنهاد هائی مطرح کرد. این همکاری بر اساس ادامه برقراری و دو سیستم اجتماعی متضاد انجام می‌گیرد. وضع تاریخی جدید سه و دو سیستم جهانی حکم می‌کند مبارزه و مسابقه خود را بدون نیروی نظامی یعنی طبق موازین همزیستی مسالمت آمیز پیش ببرند.

در چنین شرایطی دیگر همزیستی مسالمت آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری یکی از اشکال ممکن مناسبات کشورها نیست بلکه امکان منحصر بفرد همزیستی کشورهای با نظام اجتماعی متفاوت است.

پرمش: تاجه اندازه نیروهائی که در برابر طبقه کارگر و نیروهای دموکراسی و سوسیالیسم ایستاده اند

به همزیستی مسالمت آمیز علاقه دارند ؟

پاسخ: اریش هونکر در کنفرانس علمی بین المللی کارل مارکس که در سال ۱۹۸۳ برگزار شد وضع را بشکل زیر توصیف کرد: "حفظ صلح جهانی مورد علاقه همه است، از جمله به کسانی هم که تحولات اساسی اوضاع اجتماعی را نمی‌خواهند مربوط می‌شود. بی تردید آرزوی صلح و آبادگی مبارزه بخاطر آن هیچگاه در انحصار هیچکس نبوده است. از زمانیکه جنگ با تمام درد و رنج و قربانیان و ویرانگریهایش بوده است، بهترین نمایندگان خلقها از همه طبقات و سازمانها در لهرانه در برابر خطرات تهدید کننده آن قدم کرده اند. اما بشریت هرگز مثل امروز چنین مستقیم در مقابل خطر مرگبار قرار نداشته است و همین موجب می‌شود که بخاطر صلح پا به میدان بگذاریم. حتی تحصیل سود هم در جنگ هسته ای جهانی به خیال عیشی مبدل می‌گردد. با این ترتیب این امکان تاریخی بوجود می‌آید که نیروهای بس متفاوتی در مبارزه بخاطر صلح بهم میگرود و این جنبش با وسعتی بی مثال پیش می‌رود."

اما رجال کارگردان امپریالیسم همچنان راه را بر سیاست همزیستی مسالمت آمیز سد می‌کنند و دولت آمریکا در چهارمین ملاقات سران در مسکو بیشتر راغب بود موشکهای میان بردی را که بر اثر تدابیر متقابل ما خنثی شده بودند برچینند تا اینکه اصول همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله را بانفاز حقوقی بین المللی بعنوان موازین حاکم بر مناسبات سوسیالیسم و سرمایه داری در بیانیه مشترک شوروی و آمریکا بر رسمیت بشناسد. اما بهر حال اثر پیشنهاد رفیق گارباچف در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۸۶ منی بر امحاء تمام انواع سلاحهای اتمی تا سال ۲۰۰۰ که جوابگوی آرزوی صلح بدیهی انسانها است، نتایج تاکنون بدست آمده سیاست صلح کشورهای سوسیالیستی، افزایش قدرت ائتلاف نیروهای خرد در سراسر جهان، اینها همه رشد امکانات تاریخی ایرا نشان میدهند که بتوان امپریالیسم را بتدریج و سرانجام بطور قطع متقاعد ساخت که نباید منافع تجاوزگرانه خود را بر منافع کل بشریت ازبابت صلح، تامین زندگی، رفاه و سلامتی، ارجح بدانند. زیرا تنها امکان برای دوام موجودیت خود آن هم، برای موجودیت سیستم اجتماعی آن نیز، همزیستی مسالمت آمیز، رقابت صلح آمیز و همکاری است. نکته اصلی همین است.

پرمش: شما، بر اساس آنچه شرح کردید رابطه دیاکتیکی منافع عام بشری و منافع طبقاتی را در مبارزه نیروهای مترقی امروز چگونه می‌بینید ؟

پاسخ: بهیچوجه نباید ضمن اشتراك مساعی در حل مسائل عالمگیر، واقعیات زیر را نادیده گرفت: میان امپریالیسم و پیدایش یا حادث شدن مسائل مذکور رابطه فعال وجود دارد؛

امپریالیسم، بویژه مجتمع های نظامی - صنعتی آن، عامل تهدید بشریت اند.

حل مسائل عالمگیر مستلزم آن است که محافل فوق العاده جنگ طلب امپریالیستی نه تنها در

مبارزه ای سخت قدم قدم به چشم پوشی از اعمال نیروی قهر نظامی و مسابقه تسلیحاتی مجبور شوند بلکه علاوه بر آن باید نظام فراگیر امنیت بین‌المللی پایدار را برسمیت بشناسند. این محافل قادر نیستند به نیروی خود به چنین تفکر و رفتار جدیدی دست یابند. در اینجا مبارزه ای پیگیر و قاطعانه و همکاری جهانی تمام انسانهای صلح دوست جهت اعمال نفوذ، پس‌راندن و بالاخره مهار کردن محافل جنگ طلب میلیتاریستی سرمایه انحصاری لازم است.

شکل گیری و بروز منافع عام بشری بهیچوجه منافع طبقاتی را منتفی نمی‌کند. منافع مسا ورا طبقاتی، منافعی که از جامعیت دنیای مدرن ناشی می‌شود، منافع همگانی و عام بشری، هرگز شکل مجرد بروز نمی‌کند و همینطور هم حصول این منافع بطور ضمنی یا منفک از منافع طبقاتی امکان‌پذیر نیست.

ادراك منافع عام بشری بطور عینی از موضع بی تفاوتی طبقاتی ممکن نیست. تا زمانیکه طبقات وجود دارند منافع عام بشری یا — آنطور که لنین دقیق‌تر می‌گوید — منافع تکامل اجتماعی در کل، توسط طبقات منعکس می‌شود و تحقق می‌گیرد، توسط آنها واقعیت می‌یابد یا راه حصولشان سد می‌شود، پیش‌برده می‌شود یا بشکلی ناهنجار درمی‌آید، بصورت احکامی برای کل اجتماع مقدر می‌شود یا زیر فشار و سرکوب می‌رود. طبقات و سیستم‌های اجتماعی متناسب با آنها تا برقراری جامعه بی طبقه، عوامل تعیین‌کننده در دست‌یابی به منافع کل تکامل اجتماعی هستند.

طبیعتاً بقای حیات خواست پروروازی انحصارگر نیز هست ولی آنها می‌خواهند بعنوان طبقه باقی بمانند. حال چطور می‌توان از اینجا منتفی شدن منافع ویژه و متضادی را که هر بار از وضع طبقاتی ناشی می‌شود، نتیجه گرفت، حفظ بقای حیات با این معنا است که امروزه دقیقاً تمام طبقات در جلوگیری از قتل عام هسته‌ای، در حفظ صلح و نیز در ایجاد سایر شرایطی که برای موجودیت جامعه ضرور است، یعنی شرایط ضرور برای کل اجتماع، ذینفع هستند.

اندازه و ابعاد، درجه پیگیری و علاقه مندی مشترک نسبت به یک دسته منافع در دو طبقه اصلی جامعه مدرن بعلت تفاوت وضع طبقاتی آنها، متفاوت است. سرمایه دار حاضر نیست پس — چون و چرا مانند فردی از این‌های بشر زنده بماند و ادامه حیات دهد بلکه می‌خواهد همچون سرمایه دار زندگی کند. سرمایه برای تحصیل سود است. اما اگر سرمایه بخوهد سود بدست آورد باید موجودیت خود را حفظ کند و برای حفظ موجودیت خود در عصر هسته‌ای — فضایی باید تجاویزی نظامی خود را کنار گذارد. اوضاع اقتصادی و اجتماعی در ایالات متحده و دیگر کشورهای سرمایه داری هم جبراً همین را می‌طلبند. محافل حاکم در ایالات متحده باید این واقعیت را بحساب آورند که مسابقه تسلیحاتی بی‌پند و بار از توان اقتصادی و مالی ختی قدرتمندترین کشور امپریالیستی هم خارج است. ایالات متحده دیگر قادر نیست در زمینه تمام انواع سلاحها حد اکثر

افزایش تسلیحاتی را تامین کند. زیرا افزایش خارق‌العاده هزینه تسلیحات روند بازتولید را در اقتصاد آمریکا متزلزل می‌سازد، موقعیت آن را در رشته‌های مهم تکنولوژی عالی در برابر ژاپن و جامعه اروپا تضعیف می‌کند، بازار جهانی سرمایه داری و مناسبات بین‌المللی مالی و پولی را درهم می‌ریزد. ایالات متحده آمریکا که زمانی بزرگترین بیستانکار جهان سرمایه داری بود امروز به بزرگترین بد هکار آن تبدیل شده است.

تعمیل به تجاویزی در ذات امپریالیسم نهفته است. اما در همین حال واقعیات عصر هسته‌ای تناسب نیروهای سیاسی و نظامی در جهان و نیز روند اقتصاد جهانی جلو این کشتی را می‌گیرد و امپریالیسم را وادار به قبول صلح می‌کند. بی‌تردید در اینجا همکاری همه جانبه تمام خلق‌ها و حکومت‌های صلح دوست، گستردگی و نیروی ائتلاف جهانی خود و واقع‌گراهی اهمیت خاص می‌یابد. برعکس طبقه کارگر هیچگونه دوگانگی که از منافع اقتصادی و اجتماعیش ناشی شده باشد نمی‌شناسد. برعکس: هرچه منافع کل جامعه بهتر تامین باشد از دیدگاه اهداف و منافع طبقه انقلابی مطلوب‌تر است. منافع طبقاتی آن بر منافع بشریت در حفظ صلح و حل سایر مسائل‌عالمگیر کاملاً منطبق است.

پرسش: نظر شما نسبت به اینکه همزیستی مسالمت‌آمیز شکل خاصی از مبارزه طبقاتی است، چیست؟

پاسخ: سابقاً احزاب کمونیستی و کارگری همزیستی مسالمت‌آمیز را شکل ویژه‌ای از مبارزه طبقاتی می‌دانستند. جنبش بین‌المللی کارگری از همان ابتدای پیدایش خود اصولاً از صلح بعنوان آرمان سوسیالیستی و همینطور بعنوان شکلی از مبارزه که برای رهائی ملی و اجتماعی هم مطلوب است دفاع کرده است. اما در آن زمان حکم بر این بود که اگر امپریالیسم جنگی را علیه‌رقم خواست خلقها و بزور به آنها تحمیل کرد آنوقت باید این جنگ را هرچه سریعتر به واژگونی انقلابی طبقه جنگ افروز تبدیل کرد و به این ترتیب به پایان هرچه زودتر جنگ یعنی به صلح، دست یافت. این برنامه که سابقاً درست بود و صحت آنرا نتایج دو جنگ جهانی با اثبات رسانید اینست که در شرایط عینی جدید مبارزه در عصر سلاح هسته‌ای و شرایط انقلاب علمی — فنی، منسوخ شده است.

امروز، حکم عدالتا بر این است: مبارزه برای جلوگیری از نابودی بر اثر جنگ هسته‌ای، ایجاد شرایط زندگی آزاد و شایسته انسان در سراسر جهان. این وظیفه عام دموکراتیک و انسانگرایانه با عالی‌ترین منافع طبقه کارگر در جهان و خصلت ذاتی و سیاست سوسیالیسم مطابقت دارد. امروز انجام این وظیفه اولین شرط اساسی، ضروری‌ترین و کوتاه‌ترین و یگانه راه تاریخی وصول به هدف نهایی جنبش بین‌المللی کارگری و جنبش‌رهائی‌بخش یعنی عالی‌ترین و شریف‌ترین هدفهای جامعه بشری است.

هرقد می که در مسیر ترقی اجتماعی بجلو برداشته می شود، تقویت و تکامل سوسیالیسم، رهائی ملی و اجتماعی، حفظ و گسترش دموکراسی در کشورهای سرمایه داری، بی کم و کاست مشروط به برهیز از یک جنگ هسته ایست. بنابراین صلح بعنوان والاترین علاقه بشریت در کل دارای محتوای عمیقاً اجتماعی، طبقاتی است.

پرمش: تصور شما از ائتلاف نیروهائی که می توانند در شرایط فعلی وظیفه حفظ صلح، تأمین بقای تمدن و تکامل بشریت را در مسیر ترقی اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم بانجام رسانند، چیست؟

پاسخ: اندیشه ائتلاف جهانی نیروهای خرد و واقع گرائی که از طرف رفیق اریش هونکر در هفتمین اجلاس کمیته مرکزی حزب متحد سوسیالیستی آلمان تبیین گردید بصورت عامل مهمی در سیاست جهانی پرورش یافته است. به این روند موقفیت های سیاست مذاکره جمهوری دموکراتیک آلمان و کشورهای سوسیالیستی، تأسیس حزب سوسیال دموکرات آلمان و دیگر احزاب انترناسیونال سوسیالیستی از سیاست اشتراک مساوی در ایجاد امنیت و نیز طیف وسیع نیروهای پرژوا- لیبرال، اوج گیری جدید جنبش جهانی صلح، فعالیتهای کشورهای غیرمتعهد و ابتکارهای سران شش کشور از چهار قاره، کمک رسانده اند. اجتماع بین المللی بخاطر ایجاد مناطق عاری از سلاح اتمی که در ژوئن ۱۹۸۸ در برلین که تاکنون بزرگترین گرد هم آیی نیروهای صلح در تاریخ بشمار آمده است، مویدهی چون وچرای پویش و قدرت عمل ائتلاف جهانی نیروهای خرد و واقع گرائی بود. ما ست.

سوسیالیسم از این طریق که در تلاش برای حل مسائل بشری و ویژه برای جلوگیری از نابودی اتمی راه و هدف را به سایر نیروها و سیستم های اجتماعی نشان می دهد نه تنها خود را بمثابة تنها آلترناتیو در مقابل سرمایه داری عرضه می کند بلکه در مقام ناجی تمدن بشری قرار می گیرد. پیوند انقلاب در علوم و فنون و انقلاب در اجتماع در درک این نکته پدیدار می شود. سوسیالیسم بمثابة نظام اجتماعی نوینی که اصل حمایتی آن صلح است، صلح بوجود می آورد و از آن پاسداری می کند، نه تنها کمک تعیین کننده ای به ملزم ساختن امپریالیسم به حفظ طویل ترین دوره صلح در سده ما کرده است بلکه امروزه سوسیالیسم بعنوان سیستمی در عرصه جهان عرض اندام میکند که با پیشنهاد های خود در زمینه ایجاد نظام فراگیر امنیت بین المللی و همکاری، راه حل جمعی مسائل حاد عالم گیر را به بشریت نشان می دهد و از این طریق هم به حفظ بقای زندگی کمک میکند و هم افق های تازه ای را به روی بشریت می گشاید.

بدست آوردن دید روشن نسبت به رابطه مبارزه طبقاتی و مبارزه در راه صلح، نسبت به منافع طبقاتی و منافع عام بشری، چرایی است در راه پیشروی با زهم بیشتر نیروهای مترقی مختلفی که تحت شرایط متفاوت فعالیت می کنند. تنگ نظری دکماتیک در این مسئله ممکن است باعث شود که باران بالقوه در مبارزه برای صلح، امنیت و رفاه خلقها نادیده بمانند یا حتی رمانده شوند، موجب شود

که آنها گرفتار تلقینات عوام فریبانه یا قربانی دسیمه های نیروهای فوق العاده درند امپریالیسم گردند. زیرا امروزه اکثریت عظیم بشریت که می داند در عصر سلاحهای اتمی سیاست معقولتری در مقابل همزیستی مسالمت آمیز وجود ندارد مشتمل بر طبقات اجتماعی متعدد و حتی متضادی است؛ از طبقه کارگر شروع می شود و به محافل پرژوازی انحصارگر می رسد.

طبیعتا مبارزه و رقابت در سیستم اجتماعی همواره مبارزه واقعی ایدئولوژیکی را هم شامل می شود که بهیچوجه از حدت آن کاسته نمی گردد. اما مبارزه ایدئولوژیکی قرار نیست و بهیچوجه نباید مانعی در راه عملی ساختن اصول و موازین همزیستی مسالمت آمیز، مناسبات صلح آمیز برابری حقوق و متقابل سود مند میان کشورها شود، زیرا در غیر اینصورت همکاری کشورهائی با نظام اجتماعی متفاوت و حل مسائل مشترک مقدور نخواهد بود. کشورهای سوسیالیستی که صلح خصلت ذاتی اجتماعشان است، از امر صلح جهانی دفاع می کنند. سیاست خارجی و دفاعی آنها، دکترین نظامیشان در خدمت صلح است. صلح اولین شعار انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود. خاک آلمان باید از این پس مهد صلح باشد. جمهوری دموکراتیک آلمان این دکترین حکومتی خود را در چهل سالی که از بنیان گذارش می گذرد برقرار و معتبر داشته است. صلح - این حکم و وثیقه زندگی بشریتی است که به قرن جدید گام می گذارد. صلح یکی از والاترین آرمانهای کمونیسم است.

ما مبارزه خود را در راه اجرای سیاست همزیستی مسالمت آمیز از موضع طبقاتی سوسیالیسم پیگیرانه ادامه می دهیم. ما در این راه موظفیم که - بنابر تأکید که در اجلاس اخیر کمیته مرکزی حزب متحد سوسیالیستی آلمان شد - دیاکتیک شرایط داخلی و خارجی رشد و تکامل جامع سوسیالیستی، ضروریات و اثرات کشمکش های طبقاتی و رقابت نظام های اجتماعی متضاد و نیز درونهای جدید همکاری های بین المللی را با دقتی باز هم بیشتر و جامع تر بررسی و تبیین کنیم.



مرکزی که بیش از پانزده سال به درازا کشید و بملت مباحثات خیره سرانجامیکه در باره اعداد و ارقام از جانب کشورهای غریب تحمیل می شد، بی نتیجه ماند.

ثالثاً بخاطر مشکلاتی که کشورهای ناتو در مذاکرات ۲۳ کشور در وین برای حصول توافق در تکلیف مذاکرات در باره تقلیل نیروهای سنتی نظامی در اروپا و کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا در وین بوجود می آوردند، بعلاوه بیم آن می رفت که انتشار یک جانبه آمار تسلیحات غیر اتمسی در اروپا توسط پیمان ورشو کار این مجامع را دشوار تر کند.

تناسب نیروهای نظامی در اروپا

(آمار پیمان ورشو)

نسبت عددی قدرت نیروهای نظامی و انواع اصلی تسلیحات پیمانهای ورشو و ناتو در اروپا و دریاهای مجاور (بر اساس وضعیت در اول ژوئیه ۱۹۸۸)		
پیمان ناتو	تناسب	پیمان ورشو
۴۹۴۷	۱: ۱٫۱	۳۰۲
۲۱۱۵۳۶	۱: ۱٫۲	۱۸۲۳۵
۱۳۷۷	۴: ۱	۵۵۰
۴۸۲۳	۱: ۱٫۱	۴۲۵
۶۸۵۰	۱: ۲٫۰	۳۳۸
۹۶۹	۲۳: ۱	۲۲۵
۸۷۵	۱٫۷: ۱	۱۴۶
۶۰	۵٫۷: ۱	۳۴
۳۶۶۰۲۳	۱: ۱	۳۵۷۳

۱- نسبت عددی قدرت نیروهای نظامی (به هزار نفر) *
 ارگانه های فرماندهی: ستاد های کل (ستاد اصلی) *
 ارگان و ادارات مرکزی وزارتخانه های دفاع
 نیروهای زمینی، واحد های هوایبرد، نیروهای هوایی
 ارتش و سپاه
 واحد های دفاع هوایی
 نیروی هوایی
 نیروی دریایی
 واحد های سپاه تحت فرماندهی مرکزی (اطلاعات)
 جنگه الکترونیکی رادپوش، آموزشگاه های نظامی (غیره)
 واحد های سپاه و مؤسسات خدمات پشت جبهه
 نیروهای نظامی
 سپاهیان دفاع غیرنظامی (دفاع ناحیه ای)

۲- نسبت انواع اصلی تسلیحات
 هواپیمای جنگی جبهه ای (نیروی هوایی تاکتیکی) *
 هواپیمای دفاع هوایی و نیروی دریایی
 مشتمل بر:

ماه ژانویه سال جاری بیانیه کمیته وزرای دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو در باره تناسب نیروهای مسلح و تسلیحات سازمان پیمان ورشو و پیمان اتلانتیک شمالی در اروپا و دریاهای مجاور، انتشار یافت. ارتشبد دهری دژوروف، عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان و وزیر دفاع ملی جمهوری خلق بلغارستان در جوابهای کتبی خود به پرسشهای تحریریه مجله، این سند را تفسیر می کند.

* از چه جهت سند پر اهمیت و حتی بی نظیر وزرای دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو که در واقع "ورقه های نظامی" را به حرف نشان می دهد، درست در این زمان منتشر گردید؟

★ بیانیه ای که توسط کمیته وزرای دفاع در دسامبر سال گذشته بتصویب رسید در واقع اهمیتی بی نظیر دارد. افکار عمومی در اروپا و در جهان می توانند بکمک داده های حقیقی و تا اندازه کافی مفصل و مشروح، نیروهای مسلح متحد پیمان ورشو و برآورد ما را از نیروهای غیر اتمسی ناتو در اروپا و تناسب واقعی نیروها را بین دو پیمان بسنجند و تعیین پیدا کنند که ادعاهای شایع در غرب مبنی بر این که پیمان ورشو "برتری نظامی چشم گیری" دارد و تهدید "خط سرخ شوروی" مفرضانه و بی اساس است، اهمیت نظامی و سیاسی بیانیه درست در همین است.

پیمان ورشو پیشنهاد "رو کردن ورقه های نظامی" را از دو سال و نیم پیش مطرح کرده بود. این پیشنهاد در فراخوانی خطاب به کشورهای عضو ناتو و تمام کشورهای اروپائی که توسط کمیسیون مشورتی سیاسی در بوداپست تصویب شده بود و برنامه ای برای تقلیل نیروهای مسلح در اروپا در برداشت، منعکس بود. کمیته وزرای خارجه نیز این پیشنهاد را در ماه مارس سال گذشته در صوفیه تأیید کرد. اواخر ماه به کشورهای ما آماده بودند هم آمار نیروهای مسلح خود را منتشر سازند و هم قدرت نظامی غیراتمی ناتو در اروپا را تخمین بزنند.

چرا انجام این کار در سال گذشته - در ماه ژوئیه، در اجلاس کمیسیون مشورتی سیاسی در ورشو یا در ماه اکتبر در اجلاس کمیته وزرای دفاع در پراگ - ممکن نبود؟

اولاً بملت برخوردار منفی دولت امریکا و رهبری ناتو و ثانیاً بملت تجربیات تلخ مذاکرات وین در باره تقلیل نیروهای نظامی و تسلیحات در اروپا

پیمان ناتسو	تناسب	پیمان ورشو	
۵۴۵۰	۱:۱	۵۳۵۵	- هواپیمای جنگی جبهه‌های (نیروی هوایی تاکتیکی) و نیروی هوایی و هواپیمای دفاع هوایی
۵۰	۳۶:۱	۱۸۲۹	- جنگنده شکارهای سپاه دفاع هوایی که نمی‌توانند مواضع زمینی را هدف قرار دهند
۱۶۳۰	۱:۲٫۴	۶۹۲	- هواپیمای جنگی نیروی دریایی
۴۰۷۵	۱:۱٫۵	۲۷۸۳	تعداد کل هواپیمای جنگی تنها جسی (بمب افکن و شکاری بمب افکن و هواپیمای جنگی زمینی) از آلبوایجس نیروهای هوایی جبهه‌های (نیروی هوایی تاکتیکی) و هواپیمای نیروی دریایی
۵۲۷۰	۱:۱٫۹	۲۷۸۵	هلیکوپتر جنگی و از جمله از آن نیروی دریایی
۱۳۶	۱۱۸:۱	۱۶۰۸	سکوی پرتاب موشک‌های تاکتیکی
۳۰۶۹۰	۱۹:۱	۵۹۴۷۰	تانک
۱۸۰۷۰	۱:۱٫۶	۱۱۴۶۵	دستگاه مرکب موشک ضدتانک
۴۶۹۰۰	۱٫۵:۱	۷۰۳۳۰	زره پوش و نفربر زرهی
۵۷۰۶۰	۱٫۳:۱	۷۱۵۶۰	توپ (کالیبر ۷۵ میلی‌متر و بیشتر) و خمپاره انداز (کالیبر ۵۰ میلی‌متر و بیشتر)
۲۰۰	۱٫۱:۱	۲۲۸	زیردریایی (بدون زیردریایی‌های مجهز موشک‌های بالیستیکی استراتژیکی)
۷۶	۱:۱	۸۰	از آن جمله با موتور اتی
۴۹۹	۱:۵	۱۰۲	کشتی‌های بزرگ (ناو هواپیما بره نبرد ناو و رزمناو) ناوشکن و کشتی نفربر با گنجایش ۱۲۰۰ تن و بیشتر
۱۵	۱:۷٫۵	۲	از آن جمله:
۲۷۴	۱:۱٫۹	۲۳	- ناو هلیکوپتر بره ناو هواپیما بر
۸۴	۱:۳٫۵	۲۴	- کشتی مجز به موشک‌های بالدار
			- کشتی نفربر (با گنجایش ۱۲۰۰ تن و بیشتر)

حال بهترین رهبری ناتو چه رفتاری را پیش گرفت ؟

آنها پیشنهاد ما را رد کردند و بطور یکجانبه در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۸ سند خود را تحت عنوان "نیروهای نظامی سنتی در اروپا: واقعیات" منتشر ساختند. منفرد ژورن دیبرکل ناتو در یک کنفرانس مطبوعاتی در مقر این سازمان در بروکسل انتشار این سند را دعوتی از پیمان ورشو قلمداد کرد که بنه خود سند مشابهی را منتشر سازد. هر کس می‌تواند خود قضاوت کند که منظور از این اقدام چه بوده است. و تا چه اندازه در آن موازنه صحت عمل و اخلاق در روابط بین‌المللی رعایت شده است. از این سند برای به راه انداختن تبلیغات ایدئولوژیکی شدید علیه ما بهره گیری شد.

در اجلاس کمیته وزرای دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو در دسامبر ۱۹۸۸، این رفتار کشورهای عضو ناتو چنین ارزیابی شد که آنها نمی‌خواهند علل توصیف شده در بالا را که موجب تاخیر انتشار آمار آماده توسط ما شده بود، در نظر بگیرند. ما با توجه به این وضع در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۹، یعنی پس از پایان مذاکرات وین و پس از ختم مشورت‌های ۲۳ کشور برای حصول توافق در تکلیف مذاکرات در باره تقلیل نیروهای سنتی نظامی، سند خود را منتشر کردیم. این دلیل جدید حسن نیت ما و آمادگی ما برای مذاکرات سازنده، صریح و صادقانه با ضرب در باره تمام مسائل امنیت و خلع سلاح و کنترل تسلیحات بود.

* آمار مربوط به پیمان ورشو و ناتو بیانگر چه واقعیتی است ؟

★ همانطور که از بیانیه کشورهای عضو پیمان ورشو بر می‌آید، می‌توان نسبت نیروهای نظامی را در اروپا تقریباً برابر شمرد، بطوری که بهیچ طرف امکان نمی‌دهد مزیت نظامی تعیین کنند. ما را بحساب خود بگذارد. در همین حال تاکید می‌شود که تقلیل چشم‌گیر تراکم فوق‌العاده کنونی نیروهای نظامی و تسلیحات در اروپا ضروری است تا ثباتی بر موازنه کفایت معقول دفاع تأمین شود.

مسئله نابرابریها و عدم تقارن‌ها در تبلیغات غیر موضوع مغتنی است. البته در این جا فقط برتری نظامی کشورهای عضو پیمان ورشو در بعضی انواع تسلیحات مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله تانک و سکوی پرتاب موشک‌های تاکتیکی، جنگنده شکارهای دفاع هوایی و انواع زره پوشها و تیرخانه. تاکنون هیچ کس انکار نکرده است که پیمان ورشو در برخی انواع سلاحهای برتری دارد. ولی غرب بد لخواه خود آمار را پس و پیش می‌کند و آمار مربوط به پیمان ورشو را بالا می‌برد. اسامی ارقام مربوط به خود را پائین می‌آورد تا به این ترتیب برتری ادعایی ما را ثابت کند. در همین حال ناتو از یاد می‌برد که خود در دیگر انواع سلاحها برتری دارد. آمار داده شده به روشی نشان می‌دهند که ناتو از بابت هواپیماهای جنگی نیروهای هوایی جبهه‌های (نیروی هوایی تاکتیکی) و نیروی هوایی دریایی و هلیکوپترهای جنگی و موشک‌های هدایت شونده ضدتانک و کشتی‌های بزرگه برتری عده دارد.

تاکنون با تقاضای کشورهای عضو پیمان ورشو مبنی بر اینکه در بیان نیروهای مسلح و نیروهای دریایی ناتو را هم که یکی از مهمترین اجزای نیروهای جنگی آن است بحساب بیاورند و اساساً مخالفت شده است.

اما در مورد تناسب نیروها در بالکان و شرق مدیترانه باید گفت که برخلاف ادعاهای ناتو وضع برای ما مساعد است. بعلاوه ویژگی‌های نظامی - جغرافیائی منطقه و وضع نامساعدی که از

این بابت برای استقرار نیروهای نظامی پیمان ورشو حاصل می شود و مشکلات ما را زیادتر می کند .

* آیا در بیانیه کلیه واحدهای نظامی که برانیت در ارپا تاثیر می گذارند منظور شده اند؟

★ بله منظور شده اند . همانطور که از گفته های پیشین برمی آید نیروهای دریایی هم در تحلیل ما منظور شده اند . ولی غرب به این موضوع معترض است به این علت که می گوید طبق تئوری که در صن مورد موافقت قرار گرفته است ، این بخش از نیروها خارج از موضوع مذاکرات قرار می گیرد .

جواب روشن است . این جا مسئله بر سر حد و مرز موضوع مذاکرات نیست بلکه حرف بر سر تناسب واقعی نیروها میان ظرفیت جنگی نیروهای مسلح کشورهای اروپائی از اقیانوس اطلس تا جبال اورال و در دریاهای مجاور است . این را نمی توان نادیده گرفت ، زیرا تناسب واقعی یعنی نیروها جهت امنیت ارپا و امنیت عمومی و برای تدوین استراتژی در زمینه تقلیل سلاح ها و کنترل تسلیحات اهمیت تعیین کننده دارد . انکار عمومی جهان باید از مهم ترین جنبه های مناسبات شرق و غرب مطلع باشد .

* بنظر شما انتشار آمار چه تاثیری می تواند بر جریان مذاکرات بین دربارہ تقلیل نیروهای مسلح و کاهش تسلیحات سنتی از اقیانوس اطلس تا اورال داشته باشد؟

★ آمار مندرج در بیانیه بطور عینی نابرابریها و عدم تقارنهایی را نشان می دهد که به موجب ویژگی های تاریخی حاصل شده است و گاه بسود پیمان ورشو و گاه بنفع پیمان ناتو بحساب می آید . این آمار مبتنی واقعی است جهت وصول به اهداف مذاکرات جهت کاهش چشم گیر نیروهای نظامی سنتی و تحکیم ثبات و امنیت در ارپا و در جهان .

متأسفانه واکنش برخی از محافل ناتو نشان می دهد که آنها نمی خواهند در ارزیابی توان جنگی طرفین روش فرض آلود و غیرعادلانه خود را کنار بگذارند . آنها بی شک در آینده هم می کوشند اجزائی از نیروهای نظامی را که خود در آنها برتری قاطع دارند از موضوع مذاکرات حذف کنند و توجه را به بخشهایی معطوف دارند که در آنها پیمان ورشو برتری دارد .

به سادگی می توان دریافت که هدف عمده در این روش آنستکه مذاکرات تقلیل نیروهای نظامی را که در ماه مارس شروع می شود به مجرائی که بسود غرب باشد بیاندازند و از نظر استراتژیکی مزایائی بدست آورند و باصطلاح به کاهش نامتقارن نیروهای نظامی و تسلیحات پیمان ورشو برسند . ما علی رغم همه اینها خوش بین هستیم . مذاکرات براساس تکلیف و وظایفی که مورد توافق قرار گرفته انجام خواهد شد که در جریان تدوین آن مواضع کشورهای بطور چشم گیر بهم نزدیک شده است .

* اخیراً تعدادی از کشورهای سوسیالیستی در زمینه نظامی بطور یکجانبه قدمهایی برداشته اند و بودجه ها و نیروهای نظامی خود را کاهش دادند . این اقدامات از نظر نظامی و سیاسی چه اهمیتی دارند؟

★ این اقدامها از هر دو جنبه اهمیت دارند . بعنوان یاد آوری ذکر کنم که اتحاد شوروی سپاهیان خود را باندازه کل اروپایجمعی ارتش جمهوری فدرال آلمان تقلیل داده است واز تعداد تانکهای خود باندازه بیش از دو برابر مجموع تانکهای کشور ناپرده کاسته است . اما در کل هم تقلیل نیروهای نظامی کشورهای عضو پیمان ورشو چشم گیر و مهم است . این اقدامات در ماهیت خود هم گام پراهمیتی است در مسیر روی آوری از تسلیحات بیش از حد به اصل کفایت معقول برای دفاع که این خود واقعیت جدید تاریخی بشمار می آید .

بدون شك این تقلیل قوا باعث افزایش اعتماد به سیاست اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی می شود و تاثیر فوق العاده مثبتی بر جو عمومی در ارپا و در جهان می گذارد . اقدامات مذکور در راستای جسیت دادن به حل مسائل فعلی در چارچوب نو اندیشی سیاسی و در جریان دگرگونسازی عمیق گیرنده جامعه سوسیالیستی نقش کلیدی دارد .

* ماهیت دکترین نظامی امروزی کشورهای عضو پیمان ورشو چیست و بطور مشخص در ساختار و تکالیف قوای مسلح بلغارستان چگونه بازتاب یافته است؟

★ ماهیت دکترین جدید دفاعی بودن آن است . کشورهای عضو پیمان ورشو خود را تمسجد ساختمانند که هیچگاه و تحت هیچ شرایطی علیه یک کشور یا اتحادیه ای از کشورها دست به عملیات نظامی نزنند تا زمانی که خود مورد هجوم نظامی قرار نگیرند و نیز تمسجدند که در کار برد سلاح اتی پیشدستی نکنند . ما نسبت به هیچ کشوری ادعای ارضی نداریم و هیچ ملتی را دشمن خود نمی شماریم یکی از عاجل ترین هدفهای ما این است که جنگ را از صحنه زندگی دور کنیم .

ما راه تامین امنیت عمومی ، واقعی و برابر را در پائین آوردن سطح رویا روشی نظامی و رساندن آن به سطحی هر چه پائین تر تا حد کفایت معقول جهت دفاع جمعی خود مان می دانیم .

ارتش خلقی بلغارستان در تمسجد کامل از این اصول شکل می گیرد و تعلیم می بیند و دفاع از کشور سازمان می یابد . این امر در کاهش دادن نیروهای نظامی و تسلیحات و در سازماندهی ها و تغییرات ساختاری ارتش ما بازتاب می یابد . تعلیمات عملیاتی و سیاسی و جنگی واحدهای ارتشی و سیستم بسیج و تنظیم و تشکیل زیر بنای نظامی و سایر اقدامات از اهداف دفاعی تمسجد می کنند .

در عین حفظ جذابیت

ونکه روپنه

معاون صدر اتحادیه زنان نیرو

— بنظر شما بارزترین خصیلت سازمان شما کدام است ؟

— اولاً سن و سالش، هرچند زنها خوششان نمی آید راجع به آن صحبت کنند . ولی بهر حال اتحادیه زنان نیرو مدتها پیش از بسیاری از اتحادیه های فعلی زنان بوجود آمده است . آنهم در سالهای بیست بهمنوان انجمن زنان دار . این سازمان از آن زمان تاکنون تغییرات بارزی کرده است : پس از جنگ دوم جهانی نیروهای ضد فاشیست و دموکرات به آن پیوستند ، مابانی عقیدتی آن تغییر یافت ، مطالبات مشخص آن به نیروی دستاورد های مشخص قوت گرفت ، با رشدی فزاینده بصورت تشکیلات زنان در سراسر کشور گسترش یافت و در عین حال در جنبش صلح هم فعالانه شرکت جسته است . بعقیده من این تحولات نیز از جمله ویژگی های بارز سازمان ما است . و سومین خصیصه سیاست تشکیلاتی رهبری جمعی است که در نظر بسیاری از صاحبان خارجی ما غیر متعارف جلوه می کند . فعالیت ۱۵ شعبه محلی توسط هیئت رئیسه دوازده نفره ای که منم جزو آن هستم ، در اسلو هماهنگ می شود .

— شما در منصب طراز بالای خود به چه تعهداتی پایبندید ؟

— ما متعهد به اجرای مصوبات نمایندگان عالی ترین مجمع اتحادیه خود هستیم . من فعالیت اجتماعی خود را در جنبش جوانان آغاز کردم و سپس به مبارزان راه صلح پیوستم و در فعالیت همبستگی و حمایت از کشورهای در حال رشد شرکت جستم . چون حدس می زنم سؤال بعدی شما چیست می خواهم همینجا اضافه کنم : من کمونیست نیستم ولی اعتقادات ترقیخواهانه ای دارم . من در سازمان بخصوص نسبت به هدف مشترکمان احساس مسئولیت می کنم و از منافع بسیاری از زنان هموطنم دفاع می کنم . ترسی هم ندارم که با ازدست دادن منصب سازمانی خود متحمل زیان مالی شوم . باین خاطر که منم مثل سایر اعضای هیئت رئیسه منبع درآمد دیگری دارم : من بعنوان طراح در یک موسسه خصوصی کوچک کار می کنم ، در نزد یکی اسلو و همانجا هم با شوهر و سه فرزندم

* آیا جای نگرانی نیست که بر اثر اقدامات یکجانبه توازن نظامی متزلزل شود و طرف دیگر برتری بدست بیاورد ؟ آیا این روش در حکم روی گردانی از سیاست حفظ برابری در زمینه نظامی نیست ؟

★ رشد و تکامل جامعه بین المللی بیهودگی تلاشی برای بدست آوردن برتری نظامی را هر چه بیشتر به اثبات می رساند . سطح بالای توازن استراتژیکی آینده بشریت را بخاطر انداخته است . از طرف دیگر روش جدیدی برای تأمین امنیت متداول می شود بطوری که قدرت نظامی بتدریج اهمیتی را از دست می دهد در عین حال که عوامل سیاسی و علمی - فنی و اجتماعی و معنوی - اخلاقی وزن بیشتری می یابند .

این مسئله جنبه دیگری نیز دارد . طیفی که در حدود آن تغییر تناسب قوا امکان پذیر است بی آن که ثبات صلح جهانی تضعیف شود همانطور که در عمل پیدا است ، بسیار وسیع است . به همین علت نیروهای نظامی متحد ما با وجود اقداماتی که می کنیم تا جنبه صرفاً دفاعی داشته باشند و کافی السابق قادرند دفاع کشورهای عضو پیمان ورشو را مطمئناً تضمین کنند . بدیهی است که تقلیل بودجه های نظامی و نیروهای مسلح و تسلیحات نمی تواند اقدامی یکطرفه باشد . کشورهای ناتو هم باید اقدامات مشابهی انجام دهند . این عامل مهمی است که آهنگ حرکت کاهش رویا روشی نظامی را تعیین می کند .

چند ماهی پس از جنگ

(مانده از صفحه ۱۱)

دموکراتیک ، شخصیت های منفرد ، تمام کسانیکه با " استبداد مذهبی " مخالفند و حق فعالیت آزاد دیگر احزاب و سازمانهای سیاسی را برسمیت می شناسند ، با هدف سرنگونی رژیم موجود در جبهه واحد خلق گرد خواهند آمد .

بعقیده ما وظیفه تمام کسانیکه از خلق زحمتکش جانبداری می کنند این است که نه تنها موانع ذهنی ایجاد وحدت را از میان بردارند بلکه موضع واقع بینانه ای در برخورد با آن اتخاذ کنند . بدون شك در صورتیکه مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی در ایران که در حال حاضر بطور خود جوش پیش می رود ، به جنبش سازمان یافته ای تکامل یابد ، می توان رژیم را بعقب نشینگی وادار کرد .

زندگی می‌کنم.

— اجازه بدید یکبار دیگر به موضوع رهبری جمعی بپردازم.

— می‌دانم، چنین چیزی فراوان بچشم نمی‌خورد. جاه طلبان و کسانی که مرض حکمفرمایی دارند معتقدند که چنین روشی کارآیی چندانی ندارد. اما این شیوه فقط قدری فرهنگ سیاسی، اعتماد و دانش تخصصی می‌طلبد.

— آیا می‌توان گفت که در نیروی شرایط ویژه ای جهت آزادی زنان وجود دارد؟

— آنچه مربوط به حقوق زنان می‌شود اعتقاد من براین است که با مثل سایر کشورهای اسکاندیناوی و دستاورد های چشمگیری داشته ایم. ما زنان نیروی حتی در قیاس با زنان سایر کشورهای اروپائی نیز بیشتر حس می‌کنیم که در اجتماع مساوی الحاق هستیم. این امر از نظر تاریخی نیز توجه پذیر است: ما نفوذ ایسم نداشته‌ایم. زنان دهقان همیشه با مردانشان برابر حقوق بودند. در کار، در اداره اقتصاد خانواده و امور جامعه روستائی. زنها همیشه مورد احترام بودند. در نتیجه لازم نبود جهت تحصیل حقوق خود از صفر شروع کنند. دستاورد هایی در زمینه تحصیلات عالی به آن اضافه می‌شود و زنان پس از پایان دانشگاه هر چند که اکثریت بسیار فارغ التحصیلان مرد است، هرگز از تشریک مساوی در امور مدیریت چشم نمی‌پوشند و به شرکت ظاهری در کارها اکتفا نمی‌کنند.

— مشارکت زنان در تصمیم گیری ها و در حکومت موضوعی فاضو و دشوار است که بسیاری کسان آن را بلاک می‌بندد، برای ماهیت دموکراتیک يك نظام اجتماعی به حساب می‌آیند. آیا چنین نظری فقط جنبه تظاهر دارد یا واقعاً همینطور است؟ اغلب عده ای طی بحث های پرچینجال نام زنان مرزی را در مقام های رهبری بر می‌شمارند و دیگران در جواب می‌گویند: " تلاش ما هم در همین جهت است" یا می‌گویند: " مسئله عسده این نیست، مهم آن کارهائس است که برای تمام مردم صورت می‌گیرد".

— من نمی‌خواهم حکمی در اینباره صادر کنم که چه کار مهم است یا نیست. ولی واقعاً مشکل بتوان از محدودیت حقوق بشر یا اجحاف به زنان صحبت کرد. بخصوص در کشورهای اروپائی شمالی. و قتی که زنان به مقام ریاست جمهوری یا نخست وزیری می‌رسند، و قتی که در راس احزاب کومنیستی یا سوسیال دموکرات قرار می‌گیرند، هنگامیکه بسیاری از زنان به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شوند و خدمات اجتماعی مهمی انجام می‌دهند. در کشور ما نیروی خانم گروه هارلم پروت لند، نخست وزیر و صدر حزب کارگر نیروی، تنها زن صاحب مقام عالی نیست، در نیروی تقریباً در راس یک سوم وزارتخانه ها يك زن قرار دارد. بنظر ما این واقعیت چندان هیجان انگیزی نیست بلکه نتیجه طبیعی جستجوی لایق ترین شخصیت ها است.

— بنظر شما زنانی که مدارج ترقی سیاسی را طی می‌کنند زنانگی خود را از دست نمی‌دهند؟

— اولاً زنی که صاحب چنین مقامی است از یاد نمی‌برد که زن است و بهانه ای هم به دست همکاران خود نمی‌دهد که این نکته را فراموش کنند. گذشته از این او از زنان کارگر و خانم های خانه دار فاصله نمی‌گیرد بلکه تماس خود را با آنها حفظ می‌کند. این روش نیز کمک موثری است که زن در سیمت تحلیل نیروی و در اداره غرق نگردد.

طبیعی است که زنان از آنجا که با همان اموری سروکار دارند که شوهران و پدرانشان را نیز مشغول می‌دارد و نیز بدلیل دیگر، اغلب نظرانی چون اینها دارند، ولی چرا بعضی ها سفت و سخت عقیده دارند که فهم و تخصص و وقت نظر در انحصار مرد ها است؟ چنین قابلیت هائی در ما کمتر از مرد ها نیست، ولی ما در عین حال و بطور کلی آن خصلت های ویژه زنانگی و آن ارزشها " دلپذیر" را هم حفظ می‌کنیم و در جریان کار رفتاری مشابه داریم: ما بیشتر توجه به این مطلب داریم که چگونه می‌توان کاری را انجام داد و چندان اهمیت نمی‌دهیم که نتایج آن چه مزایا و ارتقا وجهه ای احتمالاً برای ما دارد، چیزی که بنظر من خیلی مورد توجه مرد ها است.

— زنان نیروی از مردانشان چه انتظاراتی دارند؟

— موضع ما این است که: مرد به زن کمک نمی‌کند بلکه در تمام گرفتاریها و دشواریها با او شریک است. ما سنتهای برابری حقوق را در زمینه های مختلف تقویت می‌کنیم. اولاً تلاش می‌کنیم که زنها هم حق داشته باشند شغل هائی را که معمولاً از آن مرد ها است انتخاب کنند. امروزه زنهای ما بکارهای نجاری، رانندگی سردخانه سیار یا فواصی اشتغال دارند، آنها در سکوهای حفاری در دریا های آزاد کار می‌کنند. ما دیگر ثابت کرده ایم که در این عرصه ها هم می‌توانیم با موفقیت کار کنیم. حتی سازمان ویژه " زنان در کارهای مردانه" تاسیس یافته است.

— مگر اشتغال به چنین کارهایی با سلامت زنان سازگاری دارد؟

— در کشور ما هم قوانینی مشابه با قوانین کشورهای سوسیالیستی وجود دارد. مثلاً زنان باردار حق ندارند بیش از سه ماه روی سکوی حفاری کار کنند، پس از آن باید بکاری در ساحل گمارده شوند. کارهایی هم هست که برای زنان مجاز نیست. مثلاً هدایت هواپیما های بمب افکن یا فرماندهی واحد های ارتشی. ثانياً ما بخاطر حقوق و مواجب مساوی با مردان و نیز حقوق بازنشستگی برابر مبارزه می‌کنیم. بطور کلی زنان نیروی امروزه بیش از اوایل سالهای هشتاد حقوق می‌گیرند. پیشرفت در این زمینه محسوس است. طبیعی است که برای ایجاد تغییر محسوس در این زمینه می‌بایست خودمان اقدام می‌کردیم تا حقوقمان تفاوت چندانی با حقوق مردان نداشته باشد. امروزه در محدودی از مشاغل اصل " حقوق یکسان در مقابل کار برابر" حاکم است. با این حال تفاوت هنوز هست.

ثالثاً بر اثر مساعی ما امروزه در اجتماع ما مطلوب است که مردها به کارهایی که ویژه زنان بوده اشتغال یابند مثلاً دستبازی پزشکی، بسیاری از پسرها و مردهای ما مریی کودکان یا معلوم می شوند. در ضمن اشاره کنیم که از این بابت مبارزه بخاطر حقوق بیشتر برای شاغلان در این رشته ها تسهیل می شود.

— بنا به عقیده معمول زن ها باید به نگاهداری بچه ها بپردازند. حال وضع در نروژ به چه شکل است؟ اجتماع به زنان چه کمکی می کند تا مستقل تر شوند، حرفه ای برای خود اختیار کنند، در شغل خود ترقی کنند و در اجتماع فعال شوند؟

— من سعی کردم به این سؤال تا حدودی جواب بدهم. می خواهم اضافه کنم که ما ده سال پیش قانونی را به تصویب رساندیم درباره تساوی حقوق زن و مرد و طرح ویژه ای تحت عنوان "برنامه برابری حقوق" وجود دارد و اداره ای هم هست که نمایندگانه تمام الاختیار دولت است. رئیس این اداره (که باید یک زن باشد) مراقب است که در رشته های اقتصادی مختلف، هنگام دریافت پذیرش دانشگاهی یا استخدام، به زنان — و نیز به مردان — اجحاف نشود. این وظیفه مراقبت در شهرها و محال بدستور شورای مربوطه توسط زنی که باین منظور انتخاب می شود بطور افتخاری انجام می گیرد.

وسائل فنی خانه داری، از جمله کامپیوتر، عرضه خوراکیهای نیمه آماده، وسائل ارتباط و حمل و نقل جدید کار ما را بسیار آسان کرده است. در زندگی خانوادگی نیز پدیده های نویی به چشم می خورد: مردان جوان کار بچه داری را با همسرانشان تقسیم می کنند. آنها نه فقط در ایام فراغت با بچه ها به گردش می روند بلکه اغلب بهنگام وضع حمل یا پرستاری بیمار مرخصی می گیرند، با رضایت خاطر بچه ها را به کودکانستان یا به مطب پزشک می برند.

— سازمان شما چه مطالباتی دارد؟

— ما همچنان بخاطر اجرای کاملتر قانون مصوبه در ده سال پیش مثلاً بخاطر برابری در زمینه تامین حقوق تقاعد، مبارزه می کنیم. حقوق بازنشستگی در نروژ از سن ۶۷ سالگی و در معدود رشته ها از ۶۵ سالگی پرداخت می شود. ولی معمولاً زنها در قیاس با مردها سابقه خدمت کمتری دارند زیرا در دوره های بحران اقتصادی ما اولین کسانی هستیم که کارمان را از دست می دهیم و بعد مدت زمان درازی محتاج به مرزها می شویم. بنابراین خواست ما مبنی بر تساوی حق کار و اجرت هم از جهت استقلال مالی و هم اخلاقاً منصفانه است.

ما طرفدار بهسازی جو مناسبات اخلاقی و مخالف نظرات تحقیرآمیز "سنتی" بسیاری کسبه نسبت به زنان وجود دارد هستیم. ما خواهان محیط زیستی پاکیزه برای خود و فرزندانتان هستیم با آلوده کردن هوا و آب، محصولات غذایی پر از مواد شیمیایی و مواد صابونی مضر مخالفیم. بهمین

علت هم ما می خواهیم منابع انرژی دیگری جانشین نیروگاههای زغالی و اتمی شوند و می خواهیم شبکه حمل و نقل عمومی گسترش یابد و تکمیل شود.

— چطور می توان پیشنهادها و مطالبات اتحادیه زنان نروژ را عملی ساخت؟ چطور می توانید پسر آگاهی زنان نروژ و سیاست عملی سلطنت تاثیر بگذارد؟

— انتخابات مجلس شورای نروژ در پاییز و دو سال بعد انتخابات شهرها و محال انجام می گیرد. اتحادیه زنان ما از هم اکنون به مسائلی پرداخته است که برای رای دهندگان — کسانی که بتازگی تشکیل خانواده داده اند، مادران جوان، شهروندان سالمند — اهمیت حیاتی دارد. بحث بر سر گنجایش بیشتر کودکان در مدارس، اعتبارات بیشتر برای برنامه های اجتماعی است. در این جا ما هم خود را مصروف ایجاد ائتلافی غیرسنتی ساخته ایم، با اصطلاح ایجاد لیست زنان که در آن نامزد های زن تمام احزاب سیاسی، محافظه کاران و لیبرالها، سوسیال دموکراتها و کمونیستها و منفردان — یعنی تمام کسانی که از برنامه ما حمایت می کنند، می توانند کاندید شوند. شاید ما بتوانیم از این طریق که مسائلی را عمده می کنیم که مورد علاقه همه است و محدود و ایدئولوژی و منافع محدود حزبی را در هم می ریزد، به بعضی ها درسی بیاموزیم.

— نظر شما درباره کمونیستها و کشورهای سوسیالیستی از حیث حل مسائل زنان چیست؟

— بنظر من مردانی که به جنبش کمونیستی تعلق دارند در برخورد با مسائل زنان از بسیاری جهات محافظه کارند. من نمی دانم علت آن چیست ولی گمان می کنم مارکس هم به خواسته های ما توجه کافی را نکرده است.

خصلت ویژه دوستان زن ما تحت شرایط برابری سوسیالیستی چیست؟ من اسم آنرا "مادری مطلق" می گذارم: آنها باید مادر و تهیه کننده خوراک خانواده باشند، شوهرداری کنند و بسه امور کل خانواده برسد. خود این تحمیلی مضاعف است.

بنظر ما با زنان برخوردی متناقض می شود. مثلاً مرد های شوروی از طرفی می خواهند کسبه همسرانشان انرژی بیشتری صرف تحولات اجتماعی کنند و از طرف دیگر باید در خانه باشند. متوجه هستید منظور چیست؟ زن باید سرکار برای رفاه اجتماع تلاش کند ولی پسر از کار هم باید فقط در خدمت همسر و فرزندانش باشد. نباید بخودش برسد و در فکر پرورش و تکامل خود بنبفع اجتماع باشد. من عقیده دارم که کمونیستها و احزابشان باید در این زمینه به بازبینی و تفسیر بسیاری از جنبه ها بپردازند.

مصونیت ندارند و با نقل گتار افسران وابسته به * OMIDELAK این نظر خود را مستند می‌سازد. و بعنوان مثال از ژنرالهایی چون والسکو آلواراد و (پرو)، رودریگو لارا (اکوادور)، خوزه تورس (بولیوی) و عمر تورخوس (پاناما) نام می‌آورد. تعداد افسران ترفیخواهی که دیگر در خدمت ارتش نیستند بر مراتب بیش از این است. آنها در بسیاری از کشورها سازمانهای ویژه خود را بوجود آورده‌اند و از استقلال ملی، دموکراسی و حقوق بشر دفاع می‌کنند.

در واقع می‌توان پذیرفت که آنها عقایدی را که امروز ابزار می‌کنند طی دوره خدمت نظامی هم داشته‌اند. بدون تردید در ارتش‌های امریکای لاتین افسرانی از رده‌های متوسط و پائین کم نیستند که از خلق جدا نشده‌اند و روحیه میهن پرستی و عقاید ضدامپریالیستی دارند. در تاریخ تقریباً تمام کشورهای امریکای لاتین نظامیان یا گروه‌هایی از آنها را می‌شناسیم که با سرکومگران درگیر شده‌اند. اما سرکار ما در این موارد با نظامیان است و نه با نیروهای مسلح بعنوان سازمان منسجم. در حالی که اورینولا در مقاله خود صحبت از بحث با نیروهای مسلح می‌کند.

ما بدون تردید باید تئوری انقلاب را بیشتر تکامل دهیم و غنی سازیم. بکرات دیده‌ایم که فراراداد با نیروهای مسلح بطور خودکار به "کاهش تلفات انسانی" در جریان مبارزه رهایی بخش خلقها نمی‌انجامد. این تز که می‌گوید چنین مبارزهای به پیروزی نخواهد رسید اگر نتواند بخشی از ارتش را به حمایت از انقلاب برانگیزد (حزب کمونیست آرژانتین هم مدت‌های درازی این نظر را داشت) ممکن است به چشم پوشی از حرکت در سمت گرفتن قدرت به‌انجامد. چنین سیاستی نیروهای انقلابی را تضعیف می‌کند. هر چند این نیروها باید بکوشند جناح ضدامپریالیستی نظامیان را همراه خود سازند ولی حق ندارند این معنا را شرط حتی پیروزی بشمارند؛ از طرف دیگر انقلااب کوبا و نیکاراگوئه - صرفنظر از تمام تفاوتهایشان - مجبور بودند علیه ارتش و دستگاه سرکوب مجتمعاً بجنگند.

جنبش‌های ضدامپریالیستی در امریکای لاتین که در آنها محافل خاصی از نظامیان به سرکردگی فرمانده کل نیروهای مسلح نقش عمده را داشتند یا توسط مداخله گران ایالات متحده امریکا و (یا) بدست ارتجاع داخلی در هم کوبیده شدند و یا در میانه راه ماندند. مثلاً نباید فراموش کرد که دولتهای قانونی یا کجور آرژانتین در گواتمالا و اوئیداد پوپولر در شیلی با مداخله ارتش سرنگون شدند.

تجربه ثابت می‌کند: وثیقه رهایی ملی و اجتماعی اولاً همکاری فعال توده‌ها و وحدت طبقه کارگر با دهقانان فقیر و روشنفکران مترقی است و ثانیاً سازمان یافتگی و آمادگی آنها است برای

* OMIDELAK سازمان نظامیان هوادار دموکراسی و وحدت و رهایی امریکای لاتین و منطقه کارائیب - مراجعه شود به "مسائل بین المللی" ۵/۱۳۱۷، ص ۴۱

ادامه بحث "نظامیان و دموکراسی"

در دفتر ۱۹۸۸/۱۲ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" مقاله‌ای از اورنل اورینولا، عضو کمیته مرکزی حزب خلق پاناما، تحت عنوان "آها گفتگو با ارتش امکان پذیر است؟" منتشر گردید. برخی از نظرات مطرح شده در آن مورد انتقاد بسیاری از نمایندگان سازمان احزاب کمونیست امریکای لاتین در تهران به مجله قرار گرفت. در مقاله زیر دیدگاه دیگری در مورد نقش و جایگاه نیروهای مسلح در جریان فعل و انفعالات اجتماعی - سیاسی مطرح می‌شود.

نظرگاهی دیگر

یورگ برک شساین
عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین

هر جنبش انقلابی که رهایی اجتماعی را هدف خود ساخته است، به ویژه در امریکای لاتین، دچار خطای پژوهش ناپذیری می‌گردد اگر در برابر نیروهای مسلح سیاستی انعطاف پذیر و قاطع پیش نگیرد. اورنل اورینولا در کوشش قابل تمجیدی که در بررسی این مسئله بعمل آورده است عمدتاً بر امکانات همکاری با نظامیان تکیه کرده است. اما نقش واقعی آنها در سیستم حکومتی موجود در قاره ما به درستی روشن نشده است. ارتش در تمام کشورهای منطقه ما (با استثنای کوبا و نیکاراگوئه و پاناما هر یک با ویژگیهای خاص خود) مهمترین آلت اعمال قهر و رکن اصلی نظام اجتماعی است که حافظ وابستگی به انحصارهای خارجی و به ویژه انحصارهای ایالات متحده و در حکم دستگاه سرکوب خلق‌های میهن خود است.

طبیعتاً باید پرسید که آیا نیروهای مسلح دستگاهی سراسر همگون است. اورینولا بحسب معتقد است که مردان اوئینفرم پوش (هیچنان که متعلقان به سایر قشرهای اجتماعی و صرفنظر از آن که در خدمت طبقه سرکومگر باشند یا نه) بهیچ وجه در برابر تاثیرات اندیشه‌های زمان

کار برد تمام اشکال مبارزه .

تضاد های درونی و بیرونی

بسیاری از مارکسیست های امریکای لاتین هنوز هم عقیده دارند که تضاد اصلی ایکه رونسند شکل گیری مبارزه اجتماعی و سیاسی را در قاره معین می کند ، خصلتی دوگانه دارد . آنها تضاد باصطلاح درونی را (میان جنبش رهائی بخش و طبقات سرکوبگر) جدا از تضاد بیرونی (میان ملت و امپریالیسم) می نگرند . چنین عقیده ای نشان دهنده ، و اماندن از واقعیت است . نمونه های پر شماری از عرصه های اقتصاد و سیاست ثابت می کنند : پیوند انحصارهای خارجی (بویژه انحصارهای مالی) با بورژوازی بزرگ محلی و سلطه امپریالیسم ، سرمایه داری وابسته ای را بوجود آورده است . این بهیچ وجه بدان معنا نیست که محافل خاصی از بورژوازی ، بویژه بورژوازی کوچک به تضاد با امپریالیسم در نمی افتند و نمی توانند متحدان بالقوه نیروهای انقلابی شوند . بنابراین همچنان ضرورت دارد شیوه برخورد جدیدی نسبت به جریانهای سیاسی در ارتش طرح ریزی و بررسی شود .

بیطرفی نیروهای مسلح چیزی کاملاً ساختگی است . کسانی با پیش کشیدن موضوع گذار از دیکتاتوری به حکومت قانونی در امریکای جنوبی ادعا می کنند که نیروهای مسلحی که گناه جنایات هولناکی را بکودن دارند ، شکست خورده اند . اما در واقع این فقط یک عقب نشین اجبارناست و توافقی بعملم آمده است که برقرار ماندن عمدتاً بدون تغییر این ارتش ها را امکان پذیر می سازد . نباید فراموش کرد که دیکتاتورهای نظامی نقش خود را در عملی کردن نقشه های امپریالیستها از دست داده اند ؛ زیرا نیروی قهر و سرکوب ، خلقها را دیر یا زود به نشان دادن عکس العمل هایی درخور برمی انگیزاند . لذا اینک رژیم های قانونی همراه با دموکراسی محدود و راجح می شمارند . ارتش ضامن حفظ چنین رژیم هایی است .

دکترین امنیت ملی

اسناد محرمانه ای که در آنها دکترین نیروهای مسلح قاره تبیین یافته ، عمدتاً برملا شده اند . سند پایانی هفدهمین کنفرانس ارتش های امریکائی * ثابت می کند که ارگانی فراملیتی وجود دارد که در راستای سیاست نظامی ایالات متحده عمل می کند . خصلت نمای این سند ترهائی است از

* این کنفرانس در نوامبر ۱۹۸۲ در مار دل پلاتا (آرژانتین) برگزار شد که در آن ۱۵ کشور از جمله ایالات متحده ، امریکا و شورای دفاعی کشورهای امریکائی و فرماندهی جنوب ایالات متحده و " اسکوتلاس د لاس آمریکاس " شرکت داشتند .

قبیل : " اتحاد شوروی بعنوان نیروی رهبری کننده کمونیسم در جهان همچنان تلاش دارد . . . سرمایه داری دموکرات منش را پس براند و سیستم کمونیستی اشتراکی را یکمک جنگه های انقلابی همراه با توطئه گری سیاسی و تروریسم ، جانشین آن سازد که هدف نهائی آن سلطه گری نامحدود در مقیاس جهانی است . "

در این سند اوضاع در امریکای لاتین بطور مشروح بررسی می شود . نویسندگان سند توجه خاصی به خد اشناسی مسیحی طرفدار رهائی مذبذول می دارند . آنها می خواهند ثابت کنند که " عمال جنبش بین المللی کمونیستی " در کلیسا و در سازمانهای توده ای گوناگون ، سازمانهای هیستکی ، حقوق بشره دانشجویی و کارگرنه ، در رسانه های گروهی و غیره نفوذ کرده اند . جای دیگر می آید که باید به تروریسم با استفاده از " شیوه های نظامی و قضائی " پایان داد . " در چارچوب جامعه ملت های امریکائی سیاستی جهت مبارزه موثر با آن بوجود آورد ، قوانین کار آمدی مطرح کرد ، فعالیت سازمانهای اطلاعاتی را هماهنگ ساخت و استراتژی عمومی و نظامی را به سطح عالی تری ارتقاء داد . " پیشنهاد می شود " ملاکها و معیارهای قانونی کار آمدی تدوین شوند زیرا پدیده " مبارزه غیرسنتی با عملیات توطئه گرانه تروریستی در حقوق نظامی فعلی ما منظور نشده است . "

سند مذکور حاوی بخش ویژه ای در باره " روشهای عملیات " است . توجه دقیق تر به محتوای آن خالی از فایده نیست زیرا در آن بوضوح نشان داده می شود که شیوه تفکر رهبری ارتش مطلقاً تغییر نیکرده است . می نویسند که روشهای " عمال کمونیستی " نسبت به اوضاع مشخص هر کشور معین می شود . " جهت ایجاد منطقه نفوذ سیاسی پدیده های بیعدالتی ، کبوه ها و دشواریها و نیز تبعیض نژادی مورد سوء استفاده قرار می گیرد . این روش با نقشه های عمومی جنبش بین المللی کمونیستی مطابقت دارد . ما عقیده داریم که بموازات دست بدست شدن رهبری مبارزه با تروریسم از رژیم های نظامی به حکومت های قانونی حداقل از نظر سیاسی ، دوره زیر پا گذاشتن حقوق فردی انسانی پایان می یابد . در نتیجه سازمانهای هیستکی ، هر چه رویدادهای مورد انتقاد آنها کهنه تر می شود ، دوره در برابر خود می یابند ؛ یا همچنان فقط به افشای واقعیت های گذشته خواهند پرداخت (که افکار عمومی دیگر از آنها زده شده است) یا این که به افشاگرهای خود جنبه براتب نوتری می دهند و مسائل اجتماعی از قبیل دستمزد ، مسکن ، شرایط کار و غیره را وارد مقوله حقوق بشر می کنند . چنین تصمیمی آنها را اجباراً به اقدام سومی رهنمون می شود - یعنی آنها این قبیل مسائل را به عرصه حقوق ملل و مناسبات میان ملتها می کشانند . آنها شعارهای گمراه کننده جنبش بین المللی کمونیستی چون نظام جدید اقتصاد بین المللی ، دیون خارجی و غیره را اشاعه می دهند . " در خاتمه در این مورد می نویسند که جنبش بین المللی کمونیستی می تواند به این ترتیب

از طریق کانال‌های مشخصی "جهان آزاد" را تحت تاثیر بگیرد.

در تصمیمات کنفرانس این هدف مشخص می‌شود، "عملیات ضد توطئه گرانه" متنوع و مشترک در عین رعایت حاکمیت و حق هر کشور بر تعیین سرنوشت خود، انجام پذیرد. لازم دانسته شده که کشورهای عضو مشارکت ارتش‌های خود را در "عملیات ضد توطئه گری" مشترکاً طرح ریزی کنند و اینکه در جلسات دو یا چند جانبه سازمانهای اطلاعاتی و کماندوئی وظیفه ویژه هر یک تحلیل و بررسی شود تا همگاری اثربخشی از آن حاصل آید. فرماندهان کل ارتشهای آرژانتین، بولیوی، کلمبیا، برزیل، شیلی، اکوادور، ال سالوادور، ایالات متحده، گواتمالا، هندوراس، پاناما، پاراگوئه، پرو، اوروگوئه و ونزوئلا این سند را امضا کرده‌اند.

تصمیمات کنفرانس مار دل پلاتا بوضوح حاکی از آن است که دکترین تدوین شده در آن بر اساس این تراز است که دشمن در خلق نفوذ کرده است و عملیات نظامی باید متوجه آن دسته از سازمانها شود که خواهان حمایت از زحمتکشان و مردم هستند و بخاطر رهائی ملی و ایجاد نظام بین‌المللی نوین اقتصاد مبارزه می‌کنند و مخالف پرداخت دیون خارجی هستند.

این دکترین برای آرژانتین بمعنای تسلیم بی‌قید و شرط به امپریالیسم است که طی جنگ مالین چهره واقعی خود را نشان داد. نیروهای مسلح کشور لاس‌ریز با پنتاگون را از سر شروع کردند و در اکتبر ۱۹۸۸ مشترکاً با ایالات متحده مانور دریائی برگزار نمودند. با وجود خاطرنشان ساختن فرمانده کل آنها راثول آلفونسین، رئیس جمهور کشور است. نیروهای هوائی و زمینی مجدداً از ایالات متحده تجهیزات دریافت می‌دارند.

اورولا به نسلی از نظامیان امریکای لاتین اشاره می‌کند که در سال ۱۹۶۸ تحت تاثیر انقلاب کوبا در موضع ملی - میهنی و ضد امپریالیستی قرار گرفتند. ولی در عین حال نباید فراموش کرد که تنها ما کمونیستها و دیگر نیروهای انقلابی نیستیم که از تجربه‌ها درس می‌گیریم بلکه دشمن ما هم از آن غافل نیست.

طراحان استراتژی ایالات متحده تاکتیک خود را که اساس آن در آغاز سالهای هشتاد در سانتافه گذاشته شد و پیوسته تکامل بیشتری می‌بخشند. از زمره این تاکتیکها "طرح ایکله" است یعنی برد کترین "امنیت ملی" و "درگیریهای خفیف" و نیز روی آوری از رژیمهای دیکتاتوری - حکومت‌های "دموکراسی بی‌خطر". استراتژی ایالات متحده در راستای این هدف است که سلطه‌اش در جهان و البته در امریکای لاتین محفوظ بماند. واشنگتن به پیروزی‌هایی دست یافته

* طرحی است که در سال ۱۹۸۸ در او.اس.آ. توسط کمیسیون تدوین استراتژی واحد دراز مدت، عرضه شد که در آن جهات اصلی سیاست خارجی کاخ سفید در بیست سال آینده تثبیت شده است. (تحریریه)

است که نباید از آنها غافل شد: اکثر ارتش‌های قاره، ما نظریه "دشمن داخلی" را پذیرفته‌اند که مبارزه با "فعالیت توطئه گرانه" را در برنامه دارد.

ما کمونیستها وظیفه داریم تاکتیک جدید امپریالیسم را بدقت مطالعه کنیم و در این باره بیاندیشیم که چطور امپریالیسم توانسته است خود را با تغییرات تناسب قوای سیاسی و روحیه توده‌ها همساز کند. تجربه‌های سیاست "مرحله گذار" در برزیل، آرژانتین و اوروگوئه نشان می‌دهد که مکانیسم اعمال نفوذ مضاعف (نظامی و سیاسی) بکار گرفته می‌شود تا سرمایه‌داری وابسته و کادریهای نظامی اغ حفظ گردند.

دکترین امنیت تلفیق اعمال قهر محصور (عملیات اشغال شبه نظامی که فعالین چپ سازمانهای تودم‌های را می‌ربایند یا می‌کشند و مثلاً در کلمبیا به راستی سیل خون راه می‌اندازند) را با دولت‌های قانونی ولی تماماً دست نشانده امکان پذیر می‌سازد. کسانی نقش "قیم" را در چنین دولت‌هایی بازی می‌کنند که با پاکسازی نیروهای مسلح که قبلاً خدمتگذار دیکتاتورها بودند مخالفت می‌ورزند. در عین حال باید بحران ایدئولوژیک عمیقی را در نظر گرفت که در کشور ما آرژانتین - ونسه تنها در این جا - در نیروهای مسلح نضج می‌گیرد. گاه باز تاب این بحران از سرایزخانه‌ها بیرون می‌زند. بهره‌امسران رده‌های میانی و پائینی و نیز سربازها هستند که خوش‌رقص‌های فرماندهی کل شان را در برابر امپریالیسم توهینی به عرف وطن پرستی خود می‌دانند. ولی، اینکه نیروهای چپ می‌کوشند با استفاده از این بحران بخشی یا در صورت امکان تمام ارتش را به سمت سیاست میهن پرستانه و ضد امپریالیستی بیاورند چیزی کاملاً متفاوت است با اینکه کسانی عقیده دارند بدون مشارکت نیروهای مسلح در انقلاب بهای اجتماعی آن چنان گراف خواهد بود که بقول توریخوس "در آستانه پیروزی معلوم می‌شود که کسی نمانده که انقلاب را اداره کند زیرا رهبران نامدار آن کشته شده‌اند."

در ادامه مقاله اورنل اورولا می‌خوانیم: "زندگی حکم می‌کند که تلاش کنیم تا تفاهم و گرایش دیدگاهها به یکدیگر حاصل شود. هر چند هم که تمام مسائل عمده را نتوان به یکبار حل کرد ولی می‌توان امکانات جدید مبارزه را پیدا کرد که با چنین بهای گراف جانی و درد و رنجی توأم نباشد که امپریالیسم و جکوتگران با دامن زدن به درگیریهای مملحانه توده‌ها را به آن محکوم می‌سازند."

اینکه که ما از تبیین‌های جزم گرایانه مارکسیسم - لنینیسم دوری می‌جوئیم خود را از بسیاری از باورهای قالبی نیز آزاد می‌کنیم. از جمله از این پندار که شخصیت‌های بزرگ خطا ناپذیرند. بعقیده من نظر توریخوس در باره بهای اجتماعی انقلاب غلط است. انقلاب بر بساط چنان ساختارهای اجتماعی - اقتصادی صورت می‌گیرد که بر بنیاد ظلم بنا شده و خود در قیاس با هر انقلابی قربانیان به مراتب بیشتری از مردم می‌گیرند.

طبقات حاکم که تبلیغات رسانه‌های گروهی را بد لخواه خود می‌گردانند، در ذهن اجتماع این پندار غلط را رسوخ می‌دهند که مرکز از گرسنگی به سختی و هولناکی کشته شدن به دست ارگانهای سرکوبگر یا شهادت در مبارزه بخاطر اجتماعی‌عاری از محرومیت و فقر نیست. انسانگرایی فلسفه مارکسیستی حکم می‌کند که آرمانهای سیاسی و اجتماعی خود را با حداقل تلفات انسانی تحقق بخشیم. اما حکومت‌های "دموکرات" همزیستی و مصاف ایده‌ها را فقط بشرطی مجاز می‌شمارند که کلاف سیستم موجود را از هم نگسلد.

در مورد کسانی که علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌جنگند و بخاطر تحولات اساسی انقلابی مبارزه می‌کنند قوانین اساساً دیکری بکار گرفته می‌شود. علیه این کسان قوانین رسمی و غیر رسمی ارگانهای سرکوبگر را اجرا می‌کنند. آنها را به زندان می‌اندازند، می‌ربایند، شکنجه می‌کنند یا بقتل می‌رسانند. کیست که در امریکای لاتین و منطقه کارائیب از این مطلب آگاه نباشد؟ اما علی‌رغم اینها همه، کسانی با خوددلی به نظرات سیاسی و تئوریک روی آورده‌اند براین مبنا که امروزه در جهان تنها یک راه موجود است آنهاست با حصول توافقی که حل مسائل اصلی را مقدم نمی‌شمارد بلکه "راه‌های جدید مبارزه" را می‌جوید. هواداران چنین نظراتی، که ضمناً در امریکای لاتین شیوع بسیار دارد، می‌گویند باید شرایط "واقعی" و "احتمالی" را در نظر گرفت و آنها سعی براین دارند که با نیروهای حکومت کننده درگیر نشوند. نهایتاً پراگماتیسم است که به تحکیم نهادهای حکومتی موجود می‌انجامد و قدرت حکومت‌گری سیستم وابستگی را تا بین می‌کند و سیستمی که به نیروهای چپ تحت شرایطی امکان فعالیت می‌دهد که از مرزهای تعیین شده تجاوز نکنند.

این بهیچ وجه بدان معنا نیست که احزاب کمونیست و سایر نیروهای چپ انقلابی، سیاسی در خور این وضعیت تدبیر نکنند و از هر نوع مذاکراتی، از هر نوع توافقی با حکومت‌ها و نیروهای سیاسی که هدفهای دراز مدت دیگری دارند الزاماً پرهیز نمایند. این کار بس عبث می‌رسد. تاریخ نشان می‌دهد که انجام مذاکرات و حصول توافقها برای پیشروی در مسیر تصاحب قدرت لازم است. از آنجا که در مبارزه تهاجم و عقب‌نشینی، مراحل آرامش و اقدام فعالانه وجود دارد باید از هر توافقی و ائتلافی بهره گرفت که ما را به پیروزی نزدیک می‌سازد، اما به سبک شرط؛ نیروهای رهبری انقلاب نباید در نقاط عطف تاریخ اهداف استراتژیکی را از نظر دور بدارند.

دموکراسی و نیروهای نظامی

نی‌خواهم که گفتار من باعث سوء تفاهم شود؛ ما از دموکراسی در مقابل هرگونه عمل کودتاگرانه و در برابر تمام توطئه‌هایی که می‌شود تا آن را باز هم محدودتر سازد دفاع کرده‌ایم

باز هم دفاع خواهیم کرد. حزب ما این معنا را در آوریل ۱۹۸۷ و ژانویه ۱۹۸۸ که اقدامات کودتایی صورت می‌گرفت به اثبات رسانید. در ژانویه ۱۹۸۸ تنها کمونیستها و سایر نیروهای چپ بودند که به خیابانها ریختند.

ولی ما دموکراسی را جدا از خصالت طبقاتی آن در نظر نمی‌گیریم. یک رژیم بورژوازی انتخابی در کشوری امپریالیستی یا وابسته با دموکراسی انقلابی خلقی در نیکاراگوئه، و دموکراسی سوسیالیستی در کوبا یکی نیست. اغلب از قوام دموکراسی بورژوازی در امریکای لاتین صحبت می‌کنند بی‌آن که به محتوای مشخص آن توجه کنند، در حالی که رابطه دموکراسی و عدالت اجتماعی تعیین‌کننده است. دولتهای بورژوازی کنونی در امریکای لاتین چنین وانمود می‌کنند که عقاید دیگران را محترم می‌شمارند و در موعدهای منظم انتخابات را برگزار می‌کنند. از این راه شبه آزادی و حاکمیت خلق را بوجود می‌آورند اما در واقع به وعده‌های انتخابی عمل نمی‌شود. حال اگر توده‌های مردم که زیر فشار سیاست اقتصادی و اجتماعی دولت که بسود گروه کوچکی از نمایندگان کلان سرمایه‌س و حکومت‌گران است، غذای می‌کشند اعتراض کنند، آنوقت با تمامی قدرت دستگاه سرکوبگر حکومت مواجه می‌شوند. و هنگامیکه تظاهرات اعتراضی بدرجه معینی از آگاهی و سازمان‌یافتگی برسد، آنطور که موجودیت دستگاه را بخطر اندازد، آنوقت باید منتظر یک کودتای نظامی بود.

در این زمینه تجربیات آرژانتین بسیار آموزنده است. از شانزده رئیس‌جمهور که آرژانتین طی پنجاه سال گذشته داشته است، یازده نفر نظامی بوده‌اند که ده نفر شان به زور سرنیزه به این مقام رسیدند. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی کشور موجب این وضع شده است. سرکوب خواسته‌های مردم جزو مسلم استراتژی پنتاگون است. بارزترین نمونه آن کودتای شیلی بود. اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که چنین کودتایی امروزه دیگر امکان پذیر نیست. هر چند که امپریالیسم امریکا امروز حکومت‌های قانونی را ارجح می‌داند اما در عین حال نظریه "امنیت ملی" را اشاعه می‌دهد و "درگیری‌های خفیف" را به راه می‌اندازد.

اگر نیروهای وطن پرست و ضد امپریالیستی امریکای لاتین از اجرای این سیاست که در هفدهمین کنفرانس ارتش‌های امریکائی اصلاح گردید، جلوگیری نکنند، آنوقت قدم جدیدی در سمت بین‌المللی کردن نهادهای سرکوبگر هر یک از کشورها و مجتمع ساختن آنها در سیستم تا بین کنند. سلطه امپریالیسم برداشته شده است. نیروهای مسلح آرژانتین قبلاً از چنین نقشه‌هایی حمایت کرده‌اند. کافی است یادآور شویم که آنها در سال ۱۹۸۰ در جریان کودتای فوق ارتجاعی گارسیا بهزاس در بولیوی چه نقش بازی کردند، و یا اینکه چطور "عملیات تنبیهی" را بکمک دیکتاتور اوروگوئه یا فرستادن متخصصان "جنگ‌های کثیف" و عملیات شکنجه و آدم‌ربایی در امریکای لاتین هماهنگ ساختند.

تفویض وظیفه حزبی به راهب بودائی

نگون تپ

مدیرنگاه انتشارات کمیته مرکزی انقلابی خلق کامبوج
"نور انقلاب"

چنانکه تجربه‌های آموزند، یک حزب مارکسیستی - لنینیستی چارهای ندارد مگر که کلیسای پنهان نیروی واقعی اجتماعی - سیاسی بحساب آورد. موقعیت سیاست کمونیستها بمقدار زیاد منوط بر آن است که روابط خود را با معتقدان مذهب‌ها چگونه سامان دهند. درصاحبه زیر نیز همین بحث مطرح است.

— حزب انقلابی خلق کامبوج در حال حاضر تحت چه شرایطی کار می‌کند؟

— باید گفت که امروزه برای اولین بار از نه سال پیش به این طرف، امکانات واقعی حاصل مسائلی فراهم شده است که کشور ما از گذشته به ارث برده است. اوضاع در کامبوج و بهرامون آن پس از اعلام سیاست آشتی ملی بطور محسوس بهبود یافته است. اعتماد خلق کامبوج به حاکمان کشور بعنوان نیروی رهبری کننده در بازسازی کشور و دفاع از دستاوردهای انقلاب همچنان افزایش یافته است. ولی ما در همین حال می‌دانیم که حکومت خلق هنوز مسائل بسیاری را که مانع رشد و تکامل ما است باید حل کند. به علاوه حزب ما باید در کشوری پایگاه توده‌ای محکم بپاید کسب مذهب در زندگی مردم اگرچه در مرتبه اول قرار ندارد ولی بهیچوجه در مرتبه آخر هم نیاقتساده است.

— مذهب چه نقودی در زندگی کامبوجی‌ها دارد و بنظر شما علت این نفوذ چیست؟

— مذهب طی هزاران سال تنها ایدئولوژی، اگر بتوان این واژه را بکار برد، بوده است که به خمرها عرضه می‌شده است. صومعه‌ها و راهبان بودائی در شکل گیری جهان بینی کامبوجی - ها نقش مستقیم داشتند و نحوه زندگی روزمره و کار آنها را معین می‌کردند، نفوذ آنها در مردم، پس از آنکه کشور ما در سال ۱۸۶۳ استقلال خود را از دست داد، بازم بیشتر شد. در آن ایام

بسیاری از صومعه‌ها سنگر مقاومت در برابر تجاوزگران فرانسوی، کانون پرورش آگاهی ملی و فرهنگ خلق شدند. تنها ذکر این نکته کافی است که طی تمام سالهای سلطه استعمار تقریباً تمام مدارس در روستاها توسط راهبان یا به ترفیب آنان ایجاد گردید. و اغلب خود این راهبان تنها آموزگاران مدرسه بودند. این وضع در اولین سالهای پس از تحصیل استقلال که کشور آموزگار کم داشت نیز به همین منوال بود.

مذهب که طی هزاران سال بر ذهن خمرها تاثیر گذاشته بود در جریان حکمرانی دارودسته پول - پوت نیز عنصر تعیین کننده زندگی معنوی مردم کامبوج بود. برعکس ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی پیش از چند دهه نیست که در کامبوج انتشار یافته است و گذشته از آن به واسطه "خمرهای سرخ" به تمامی از اعتبار افتاده بود.

این اوضاع اجباراً موجب می‌شده که ما پس از سرنگون سازی رژیم خون آلود در سال ۱۹۷۹، در فعالیت خود با دشواریهای معینی روبرو بودیم. بخصوص می‌خواهم به اعتماد ضعیف بخش اعظم دهقانان به حزب اشاره کنم.

— حزب انقلابی خلق کامبوج اکنون چه موقعیتی دارد؟

— پول پوتی‌ها نه فقط مکتب حزب را ناهنجار ساختند تا حدی که بازشناخته نمی‌شد بلکه هزاران نفر از مارکسیست - لنینیست‌های مومن و وفادار را بقتل رساندند. حزب ما مقارن رهائی از رژیم پول پوت فقط ۶۲ عضو داشت. دو سال و نیم بعد شرکت کنندگان در کنگره چهارم حزب نمایندگان ... ۴۰۰۰ عضو را داشتند. در واقع حزب ما طی مدت زمان درازی فقط از کادرهایی تشکیل یافته بود که رابطه‌ای با ایالات نداشتند. ما هنوز هم در آغاز کار ایجاد چنین ارتباطاتی هستیم. حزب باید تازه در عمل به نیروی سازمان دهنده و رهبری کننده تبدیل شود. ما در حال حاضر در میان ۸ میلیون جمعیت کشور ۲۰۰۰۰ کمونیست داریم. ولی ما علیرغم اینها همه، طی نه سال گذشته کارهای بسیاری انجام داده‌ایم. اینک حتی در دوران افتاده ترین شهرها و روستاهای کشور ۲۰۰۰ حوزه حزبی فعالیت دارند. به علاوه در عرصه‌های پایه‌ای گروه فعالین از آگاه ترین دهقانان و پیشه‌وران تشکیل گردیده است و تاکنون ۵۰۰۰۰ نفر از شهروندان بحضرت آنها درآمده‌اند. اینها هستند که باید جامعه نوین را بسازند و اکثر آنها جوانانسی هستند که کمتر از سی سال دارند.

— بنظر شما چه تضمینی هست که جوانان آندیشه‌های حزب را بپذیرند و به اندیشه بودائی از

جامعه ایدئال روی نیاروند؟

— ببینید، آن اندیشه برابری اجتماعی که راهبان تبلیغ می‌کنند عملاً ایده‌آلی بیش نیست. شاید آرمانی والا و جذاب باشد ولی بهر حال چیزی دست نیافتنی، خلاصه ایده‌آلی است. زیرا

بود یسم بنا بر ماهیت خود (همچنانکه هر مذهب دیگری نیز) عمدتاً بدان سومتایل است که تشکیلات و مناسبات سنتی اجتماعی را حفظ کند.

مقوله سعادت کامل در آئین بودائی بدان سبب خیالپردازانه و قابل دوام نیست که با واقعیت عملی خود مذهب در تضاد می افتد. حتی راهبان برخورداری از ارزشهای معنوی مذهبی را تا حدودی منوط به موقعیت اجتماعی مومنان می ساختند. اصول مرزبندی کاستها حتی در ساختار سازمانی جامعه راهبان نقش عمده ای دارد. گذشته از این راهبان برای تامین رفاه عمومی چه راهی را نشان می دهند؟ - در خود فرو رفتن و از واقعیت روی برتافتن.

راه مارکسیستی ما بمسوی عدالت اجتماعی هرچند دشوار است اما واقعی است و ما را بسه تحولات اساسی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه هدایت می کند. طبیعتاً راهبری خلق در این راستا کار سبلی نیست. در اینجا ما نه تنها به دانش نظری احتیاج داریم بلکه باید توان کاربرد تئوری در عمل را بدست آوریم. در این عرصه هنوز کار ما در همه جا موفقیت آمیز نیست.

- علت این عدم موفقیت چیست؟

- علت آن عمدتاً سطح نازل کارآیی کیفی رفقای ما است. تلاش توجیه پذیر ما برای تقویت کئی حزب گاه منجر بدان می شود که در پذیرش اعضای جدید به دقت نظر لازم و رعایت اصولیست، کم توجهی می کنیم. در برخی موارد کسانی به حزب راه می یابند که صداقتی ندارند و اهداف خود - خواهانه ای را دنبال می کنند یا پختگی سیاسی و ایدئولوژیکی ندارند.

کمبود دیگر آن است که در حزب ما هنوز آن فضای هشمارکننده انتقاد و انتقاد از خود حاکم نشده است. اغلب روحیه خود پسندی و رضایتندی بی مورد تسلط دارد. سازمانهای حزبی در برخی مناطق کاهلی می کنند و میدان عمل ایدئولوژیک را به راهبان می سپارند.

حزب ما تدابیری می اندیشد تا راه این جریانات منفی را ببندد.

- در این زمینه اقداماتی هم جهت روگردان کردن مردم از مذهب بعمل می آید؟

- خیر، ما چنین هدفی نداریم. حزب ما آزادی مذهب را محترم می دارد، در ضمن ایسب معنا در قانون اساسی کشور ما بازتاب یافته است. دنبال کردن چنین هدفی ساده دلاناست. اندیشه های ماتریالیستی باید از راه طبیعی به ذهن مردم راه یابد، بموازات تحولات اجتماعی - اقتصادی ایجاد شده در اجتماع. این راه دراز و دشواری است. مضافاً بر اینکه در ذهن بسیاری از هموطنان من تکامل ملی و فرهنگی هنوز هم با اعتقاد به ارزشهای معنوی آئین بودائی در آمیخته است.

ما مردم را از خود نمی رانیم و مانع آنها نمی شویم که بنا بر عادات خود زندگی کنند. بعلاوه ما نمی خواهیم روحانیانی را از دست بدیم که اینک متحدان عقیده مند حکومت خلق هستند.

بدیهی است که انسانها در زمره راهبان نیز متفاوت هستند: بعضی دید محدود تئوری دارند، برخی افق فکری وسیع تری دارند؛ راهبانی هستند که خود را مطلقاً وقف رسالت اخلاقی خود کرده اند، کسانی هم هستند که فقط "حفظ ظاهر" می کنند. بعلاوه راهبان دیدگاه های سیاسی متفاوتی هم دارند. اما امروزه این ملاک عمده نیست. آنها از قانون حکومت خلق کاملاً تبعیت می کنند که آنها را از سررژیمی که آئین بودائی را قدغن کرده بود، عبادتگاهها را ویران کرده یا به سرپازخانه و حتی به زندان مبدل ساخته بود رها نیده است. اشرا ر پول - سوت رعایت روحانیت را هم نمی کردند، روحانیان را شکجه می دادند و می کشتند. "خمرهای سرخ" در عملیات پاکسازی خود از ۸۰۰۰۰ راهب بودائی ۷۵۰۰۰ نفر را بقتل رسانیدند. راهبانی که زنده مانده اند این نکته را به پیروان خود یادآوری می کنند. بکرات پیش آمده است که آنها سیاست حزب انقلابی خلق کامبوج و جنبه واحد را در زمینه بازسازی کشور و دفاع از کامبوج برای مردم تشریح کرده اند.

- یعنی راهبان از حزب حمایت می کنند؟

- بله، درست است، همانطور هم که بسیاری از اعضای حزب ما را می توان مذهبیشمار آورد. البته من و رفقایم به آئین مذهبی رفتار نمی کنیم و به عبادتگاه هم نمی رویم. ولی ما سنتها و فرهنگ خلقمان را محترم می شماریم و در زندگی روزمره از بسیاری جهات همان رفتاری را داریم که از خانواده و جامعه آموخته ایم. برای حزب مهم آن است که سیاست آن را در میان مردم عملی سازیم و فعلاً نه به انجام وظایفی بپردازیم که به ما محول می کند.

طبیعتاً کمیته مرکزی حزب انقلابی خلق کامبوج می کوشد جهان بینی ماتریالیستی را به اعضای منتقل سازد. کارها جهت تحصیل به آموزشگاههای عالی احزاب برادر فرستاده می شوند تا روشهای کار سیاسی و تشکیلاتی و نیز سازمانگری اقتصادی را بیاموزند این کار بویژه از آن جهت بسیار ضروری است که رژیم پول - بوت نه تنها راهبان و اعضای حزب را می کشت بلکه قشر تحصیل کرده ملت ما را نیز نابود ساخت. تربیت کارر اینک یکی از مهمترین وظیفه ها است.

- برای حل این مشکل چه اقداماتی می شود؟

- ما باید عملاً از صفر شروع کنیم. آموزش ابتدائی و متوسطه را از نو بوجود آوریم و توسعه دهیم. در کنفرانس کمیته ملی مبارزه با بیسوادی و توسعه آموزش متوسطه که در فوریه ۱۹۸۸ برگزار شد این وظیفه مشخص گردید که تا سال ۱۹۹۰ بیسوادی کاملاً از بین برود و تحصیلات ابتدائی عمومی تامین گردد.

بنظر من این هدفی واقع بینانه است. هم اینک بیش از ۳۴ درصد از بیسوادان سابق خواندن و نوشتن آموخته اند. در ۱۴ ایالت از ۲۱ ایالت کشور بیسوادی از بین رفته است. تحصیلات

متوسطه باید نخست برای تمام کارها و اعضای حزب و اتحادیه جوانان انقلابی اجباری گردد.

— روحانیت در این زمینه چه کمکی به حزب می‌کند؟

— در واقع می‌توان گفت که روحانیت در حد توان خود در این زمینه کمک می‌کند. بلکه، واقعاً اینطور است. همانطور که قبلاً گفتیم راهبان پشתיانی معنوی خود را از ما در تمام تحولات اجتماعی مان دریغ نمی‌دارند. حتی از لحاظ مادی هم بطیب خاطر کمک می‌کنند هر چند خستود امکانات فوق‌العاده محدودی دارند. درآمد راهبان از صدقات پیروان بودایی حاصل می‌شود. بخشی از این صدقات — پول و ارزاق — جهت مصرف ارتش و بیمارستانها در اختیار دوایر دولتی گذاشته می‌شود. با کمک مادی راهبان مدرسه‌ها ساخته می‌شوند و کارآموزش به راه می‌افتد. ما از کمک موثر روحانیت در عادی ساختن شرایط زندگی در کشور با حمایتی که از سیاست آشتی‌طلبی دولت بعمل می‌آورد سیاستگذاریم. البته این بدان معنا نیست که میان ما — مارکسیستها و روحانیت — تضادی وجود ندارد. تضاد هست و ما به آن توجه داریم. ولی ما عقیده نداریم که این تضادها مصلحت‌همکاری می‌شوند. بنظر ما همین برخورد ملت‌عمده آن است که راهبان خمر بطور فعال در عرصه ساختمان جامعه عدالت‌راستین جای گرفته‌اند و بخاطر پیشرفت ملت مساعی فعالیت می‌کنند.

نظرگاهی دیگر

(مانده از صفحه ۳۹)

ما عقیده داریم که هر نوع مبارزه در راه دموکراسی باید در سمت پس راندن دکتوریسم "امنیت ملی" باشد و ارتش‌ها را به سمت تحقق بخشیدن به برنامه‌های ملی و اجتماعی بکشاند. در این جا است که اوربولا بحق احزاب کمونیستی را فرامی‌خواند که تضاد بروزکننده در نیروهای مسلح را نادیده نگیرند.

مهمترین مطلب این است که فقط به اعلام این نکته که در میان نظامیان پدیده‌های بحرانی وجود دارد اکتفا نشود. در کشور ما آرژانتین ایجاد جبهه‌های ملی و اجتماعی و جذب اکثریت طبقه کارگر و مردم به آن اهمیت تعیین‌کننده دارد. در صورتی که چنین ائتلافی نقش رهبری را بعهده بگیرند بحران درونی نیروهای مسلح تشدید خواهد شد. آنوقت با احتمال قوی از میان نظامیان شخصیت‌هایی برخوانند خواست که قدم بسمت خلق خواهند گذاشت و میراث رجال استقلال ملی ما را پی خواهند گرفت. چنین رویدادهایی در تاریخ امریکای لاتین بکرات دیده شده است.

پلورالیسم سیاسی در مجارستان

(پاسخ به پرسش یک خواننده)

امروزه در کشورهای سوسیالیستی در باره پلورالیسم زیاد صحبت می‌کنند. در اتحاد شوروی و لهستان در باره آن بحث می‌شود اما تا جایی که من می‌دانم این قضیه در مجارستان بخصوص موضوع گفتگو است. در این باره نظرات بسیار متفاوتی شنیده می‌شود. من می‌خواستم اطلاعات موثقی در باره تحولات جاری در جمهوری خلق مجارستان بدست آورم.

مسکوه اتحاد جماهیر شوروی و آرنهوف

در واقع امروزه زندگی اجتماعی در مجارستان تحریک و هیجانی بی‌نظیر دارد. سازمانهای سیاسی جدیدی بوجود آمده‌اند. در باره سیستم چند حزبی و تک‌حزبی بحث می‌شود. قانون احزاب و قانون اساسی کشور در دست تهیه است. اینها و سایر مسائل زندگی اجتماعی همه جا مورد توجه و دقت قرار می‌گیرند. اگر بخواهیم ماهیت این بحثها را بطور موجز بیان کنیم می‌توانیم بگوئیم که حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان می‌خواهد مدل چهل ساله سوسیالیسم را بشکسل کامل تری در آورد.

بدیهی است که نمی‌توان جامعه سوسیالیستی را بدون تحولات انقلابی به سطح کیفیتاً جدیدی ارتقاء داد. این تحولات در ماه مه ۱۹۸۸ بنابر مصوبه کنفرانس کشوری حزب یعنی بر اصلاح اساسی سیستم سیاسی شروع شد. در اسناد کنفرانس تاکید بر این است که "پلورالیسم سوسیالیستی که متکی بر نقش رهبری حزب است لازمه و اسباب تحقق یابی حاکمیت خلق است." بمبارت دیگر حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان اعلام کرده است که می‌خواهد نظام قانونی مستحکم را بمنوان اساس و زمینه حکومت قانونی بوجود آورد و همکاری میان حزب و حکومت و سازمانها و جریانهای اجتماعی و سیاسی را بر اساس قانون تنظیم کند.

کمیته‌های مجارستان بخیلی تشخیص می‌دهند که امروزه در کشور هیچ‌یک از نیروهای سیاسی از جمله حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان به تنهایی نمی‌تواند نوسازی سیستم سیاسی را عملی کند. این قبیل دگرگونسازیها در شرایط جدید سازمانگیری قائم به ذات جامعه را

بر اساس پلورالیسم سیاسی و همکاری کلیه نیروهای مترقی و دموکراتیک ایجاد می‌کند.
 حزب ما در آغاز اصلاحات مهنا را بر این گذاشت که جامعه مجارستان ترکیبی بس متنوع
 دارد؛ در آن طبقات و قشرها، گروهها و جنبشها و جریانهای ایدئولوژیکی مختلف وجود دارند.
 در نتیجه جامعه به لحاظ خواسته ها و منافع منقسم است اما در عین حال این منافع گوناگون در
 مسیر تکاملی بهم می‌گرانند و از مجاری سیستم سیاسی ابراز می‌شوند. قبول پلورالیسم سیاسی شرط
 مهمی برای دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی در کشور است.

ممکن است خواننده بحقی سؤال کند که آیا در آینده در مجارستان بر مبنای پلورالیسم
 سیاسی سیستم یک حزبی یا چند حزبی وجود خواهد داشت.
 همانطور که در اسناد کفرانس تاکید شده است، حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان
 موافق ایجاد سوسیالیسم در چارچوب سیستم یک حزبی است ولی امکان روند اجتماعی و سیاسی
 دیگری را هم در جامعه سوسیالیستی نمی‌کند.

مثلاً حزب عقیده دارد که در مجامع جنبه مهربانی خلق امکان واقعی برای طرح منافع تمام
 جریانها و سازمانهای سیاسی وجود دارد. در ردیف این سازمانها بخصوص جنبه جدید ماسر
 مجمع دموکراتیک مجارستان، اتحادیه دموکراتهای جوان و جامعه فرنس - مونیخ نقش مهمی
 بازی می‌کنند.

کمیتههای مجارستان حاضرند با جریانهای رقابت کنند مایکه موافق با نوسازی جامعه
 سوسیالیستی هستند در یک بلوک چپ یا در یک ائتلاف همکاری کنند. ولی ما هرگز حاضر نیستیم
 با نیروهایی که می‌خواهند سرمایه داری را احیاء کنند یا حق حیات سوسیالیسم را منتزع سازند
 ائتلاف کنیم.

امروزه دیگر بدیهی است که در سیستم یک حزبی باید به جریانهای رقیب تضمین های حقوقی
 داد. تنظیمات حقوقی نه تنها جهات کلی تکامل آتی آنها را مشخص می‌دارد بلکه در عین حال
 از ابتدای کار به ایجاد شرایط مساعد حقوقی در سیستم نوپرداخته سیاسی کمک می‌کند. تصمیم
 نهائی در این مورد پس از تصویب قانون احزاب گرفته می‌شود که قرار است در همین سال جاری
 جهت بحث به مجلس داده شود.

وبالاخره در باره قضیه‌ای که باید گفت از همه مهمتر است؛ در صورتی که یکی از سازمانهای
 رقیب بخواهد حزب سیاسی تأسیس کند، عکس العمل چه خواهد بود؟ حزب سوسیالیستی
 کارگری مجارستان قانوناً حق ندارد مانع این کار شود. بعلاوه قانونی که اخیراً راجع به حقوق
 شهروندان در تشکیل انجمنها و اتحادیه‌ها تصویب شده اصولاً امکان تشکیل احزاب جدید را
 نمی‌کند. اما یک جریان رقیب پس از تصویب قانون احزاب مذکور در بالا می‌تواند رسمیت

حزبی کسب کند.

طبیعی است که حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان نمی‌خواهد قدرت سیاسی را از دست
 بدهد ولی بزور هم نمی‌خواهد آنرا حفظ کند. حزب ما می‌کوشد نقش رهبری خود را از این طریق
 تقویت کند که قاطعانه راه نوسازی جامعه را پیش گیرد. در عین حال کمیتهها باید بپذیرند که
 آن حزبی در آینده نقش رهبری را خواهد داشت که سیاست آن با الزامات فعلی مبنای سوسیالیسم
 تناسب بیشتری دارد. کمیته مرکزی حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان در اجلاس فوریه ۱۹۸۶
 خود به کمیتهها تکلیف کرده است خود را برای کار در شرایط سیستم چند حزبی آماده سازند.
 کمیتههای مجارستان بخواهی می‌دانند که باید وظیفه مهمی را با برد تاریخی بانجام برسانند.
 حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان از اولویت های سیاسی خود در شرایط جدید کار تسوده‌ای
 دفاع خواهد کرد.

ش. سورچیک

نماینده حزب سوسیالیستی کارگری
 مجارستان در تحریریه مجلسه

«انترناسیونالیسم جدید»، ماجرائی خوش فرجام؟

تکامل علوم اجتماعی همواره پرمایه‌ها صورت می‌گیرد، با درگیریهایی حاد و کارشده و تحولات نامرتب همراه است.

تکامل تئوری بمعنای غلبان اندیشه‌ها است (جوشش اندیشه‌های سنتی، متعارف و نوینیز ایده‌هایی که هماهنگی پیشین را درهم می‌ریزد و نه تنها اصلاحاتی را در برخی اصول ضروری می‌آورد بلکه اغلب درگونسازی کل بنا را می‌طلبد).

تکامل تئوری بدون کشمکش‌های پرشور صورت نمی‌گیرد؛ زیرا فرمولهای علوم اجتماعی — فرمولهای ریاضی و ترکیبات شیمیایی فرق دارد که "آرام" و "صبور" در انتظار می‌ماند تا انسان روموشان را بشکافد، فرمولهای اجتماعی احکام عمل انسانها، شعارهای رفتار آنان و تکالیف اقدامات مشخصی است. در ورای آنها منافع اجتماعی متفاوت و گاه بس تضاد برانگیز نهفته است. نوپردازی در تئوری همیشه به معنای مبارزه میان مکتب‌های علمی و گروه‌های سیاسی برسر نقش رهبری و اعمال نفوذ در زندگی اجتماعی است. و بالاخره بمعنای رقابت میان شخصیت‌ها است. رقابت شرافتمندانه (در صورتیکه همه دست‌اندرکاران در جستجوی حقیقت باشند) با رقابت آلوده به انگیزه‌های شخصی (در صورتیکه تلاش نه بخاطر یافتن حقیقت بلکه بمنظور بردن دوا به هر قیمت باشد). در زندگی علمی، جایشکه روابط انسانهای جایز الخطا مطرح است، حرف همیشه بر سر منافع اجتماعی و دیدگاه علمی نیست بلکه گاه خودخواهی‌های اشخاص هم در خیل است.

در این میان درگیری‌ها چیزی هادی و طبیعی است. حل تضادها در زندگی اجتماعی و در علم بدون درگیری امکان پذیر نیست. در اینجا جواب‌لنین به یکی از نمایندگان کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که از "جو مختلق"، "مبارزه بی‌امان" و "مجادلات تند و تیزی" که وجود داشت شکایت می‌کرد، آموزنده است. لنین در جواب او می‌گوید: "عجب عالیست این کنگره ما! مبارزه‌ای آزاد و صریح صورت گرفت. عقیده‌ها گفته شد. تفاوت‌های جزئی نظرات هم

مشخص شد."* این کنگره واقعا هم عالی بود. در جریان آن انگیزه‌های نیرومندی برای تاملات سودمند و سازنده جهت شرکت همگان در تدوین استراتژی مشترک مبارزات آینده حاصل شد. نباید از بابت اندیشه‌ای نوتگران بود، بیش از حد به حفظ و حراست آن پرداخت و از معرض انتقاد بدورش داشت. همینطور هم نباید با گردن فرازی و ضمانت کامل پیرویش در تاریخ، قدم به میدان گذاشت. زیرا مسلم نیست که "نو" بی‌چون و چرا "حقیقت" باشد. ما "نوآوران" بسیاری از نوع اوینگ دورینگ می‌شناسیم که از مارکسیسم برپیدند. انگلس نظریات او را دقیقاً بررسی و افشا کرد. و اینک از او چه مانده است؟ آیا امروزه کسی نوشته‌های او را می‌خواند یا چیزی از او می‌داند؟ و تازه اگر هم کسی او را بنیاد بناورد از بابت نامی است که انگلس به طعنسه در عنوان کتاب مشهور خود می‌آورد: "تحول علم توسط آقای اوینگ دورینگ".

اندیشه‌ها نو باید حتماً از آزمون دقتی بگذرد و گرنه بسادگی می‌توان به قتل موبلان و اورست شناخت علمی صعود کرد. خلاصه کشمکش‌های پرمایه‌ها در علم، قانونمند و پرهیژناپذیر است. یک مطلب دیگر را هم باید افزود که سطح تمدنی که بخش قابل ملاحظه‌ای از بشریت بدست آورد است می‌طلبد که در مقابل تضادهای شدید باید تاب آورد و به گفته هگل امکانات معقول حل آنها را یافت، بطوریکه برخورد عقاید پاکیزه و شرافتمندانه جریان باید، بدون اهانت و جاری از سو — تفاهات اسفناک. طوری که روند تکامل دانش را غلبان احساسات تعیین نکند. مهم آن است که منطق، محتوا و قانونمندیهایی این روند تکاملی فهمیده شود و هدایت آن به شیوه دموکراسی و تمدن آموخته شود، بسود پیشرفت تئوری و جامعه، پیشرفت در اندیشه و عمل.

رقابت این نکته از آن جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که رفتار ما در دهه‌های اخیر نشان داده است: بسیاری از ما کمونیت‌ها توان پروراندن تئوری، تبیین اندیشه‌های جدید و برخورد صحیح با آنها را چنانکه باید نداشته‌ایم. باین ترتیب از وضوح و روشنی مکتب ما کاسته شد و از زندگی عقب ماند. دکماتیسم شرط نیرومند مارکسیسم را در رهگذار فرو برد.

اینک تشخیص داده شده است که این عقب ماندگی را باید جبران کرد. برای این کار بهیچ وجه لازم نیست که اساس بنیادین مارکسیسم کنار گذاشته شود. مارکسیسم توان شناخت علمی و انحطاط پذیرگی کافی را دارد تا بخصوص در چارچوب سنت فلسفی انقلابی، جهان واقعیت‌های جدید را درک کند. مارکسیسم نقصانی ندارد بلکه توان ما در تکامل بیشتر آن نقص داشته است. اما این قابلیت را می‌توان و باید آموخت. در این مسیر تحلیل تجربیات دهه‌های اخیر، جنبه‌های مثبت و منفی آنها، تجربیاتی که ضمن پیدایش اندیشه‌های جدید نظریه در جریان پرورش

بیشتر و مباحثه آنها بدست آمده است، می تواند سود مند باشد. مثلاً این مطلب در مورد نظراتی چون "اندیشه نوین"، "آشتی ملی"، "اقتصاد صلح آمیز"، "دموکراسی ضد ملیتاریستی"، "پلوس-رالیسم سوسیالیستی"، "جهان پرتضاد و همپیوند"، "آلترناتیو دموکراتیک"، "استراتژی چپ اروپایی" و نظایر آن صادق است. ما می خواهیم در آینده تحت عنوان "اندیشه ها و زندگی"، بحثهایی پیرامون مسائل نظری، مقاله هایی را که به محتوا و تکامل اندیشه های جدید و نیز مباحثات پیرامون آنها می پردازند، منتشر کنیم.

ما این سلسله مقالات را با بحث درباره نظریه "انترناسیونالیسم جدید" که در سالهای هفتاد توسط کمونیستهای ایتالیایی تدوین شده بود، شروع می کنیم. این نظریه در زمینه تئوری، اندیشه بزرگی بود. این اندیشه با ارزیابی جدیدی نسبت به نقطه نظرهای مهمی در روند انقلابی جهان پیوند داشت، خواستار یک ردیف تغییرات اساسی در استراتژی مبارزه و سیاست ائتلافی می شد و با اصل فوق العاده مهمی در مکتب ما، یعنی با "انترناسیونالیسم پرولتری" به رقابت برمی خاست.

آنتونیو رویی* عضو رهبری ملی حزب کمونیست ایتالیا و پروفسور گریگوری وادالاسف (حزب کمونیست اتحاد شوروی)، که مولف این مقدمه است، درباره سرنوشت این اندیشه و تجربیات حاصل در جریان تکامل تئوری گفتگو می کنند.

فاکت های جدید علیه احکام قدیم

وادالاسف: تکامل تئوری با پیدایش اندیشه ای جدید آغاز می شود. سرنوشت این اندیشه به مقدار زیاد بستگی به کیفیت آن دارد (به اینکه با چه استحکامی در زندگی ریشه دارد، باز و برگ نظری آن تا چه اندازه پربار است، دفاع علمی از آن تا چه اندازه مجاب کننده است). نظریه "انترناسیونالیسم جدید" چگونه بوجود آمد؟ چه چیز موجب شد که کمونیستهای ایتالیا به این دیدگاه رسیدند؟ مبداء و منشاء آن چه بود؟

رویی: این اندیشه همینطور بسادگی در پشت میز تحریر تصنیف نشد بلکه نتیجه تضاد های واقعی زندگی بود. اواخر سالهای شصت با وضوح پیوسته بیشتری احساس می شد

* مولف مقاله ای تحت عنوان "انترناسیونالیسم جدید" که در شماره ۱/۱۹۷۷ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" منتشر شد. (تحریریه)

که برخی از احکام نظری و اصولی که راهنمای احزاب کمونیستی جهان بود، دیگر چندان اثر بخش بکار نمی آمدند. کمونیست ها وظیفه عاجل و بلاواسطه خود را در مبارزه برای سوسیالیسم می دانستند و در نتیجه طبیعتاً به نیروهای روی می آوردند که بلاواسطه در سوسیالیسم ذی فایده بودند: توجه آنها در درجه اول به پرولتاریا و نزدیک ترین متحدان آن، همکاری طبقه کارگر در سطح ملی و بین المللی و همکاری نزدیک میان احزاب کمونیستی معطوف بود. تمام این سیاست در نظریه "انترناسیونالیسم پرولتری" بازتاب می یافت. اما معتقد ما اینطور بود که زندگی و مبارزه عملی ما با وضوح همواره بیشتر نشان می داد که فرمولی که تاکید را بر پیوند فقط نیروهای کارگری و کمونیستی می گذارد ناکافی است.

مسئله صلح و تأمین بقای بشریت و از بین بردن تفاوت فاحش میان کشورهای تکامل یافته و عقب مانده، میان رشد جمعیت و گسترده گی مناطق کمبود مواد غذایی در درجه اول اهمیت قرار گرفت مسائل حفظ محیط طبیعی زیست و سایر مسائل به آنها علاوه شد. سوسیالیسم هدف نزدیک نبود. من در مقاله ای که با وزده سال پیش تحت عنوان "انترناسیونالیسم جدید" منتشر شد در این باره هم نوشته ام.

وادالاسف: در اینجا باید نکته مهمی را ثبت کنیم. تضاد میان واقعیت های جدید و فرمول های قدیمی تئوری منشاء بروز اندیشه های جدید است. و نتیجه گیری دیگر اینکه: باید چنین تضادی را بوضوح و با دقت ثبت کرد، نباید آن را در لفافه پوشاند، نباید به موشکافیهای لغات و عبارات پناه برد و این شبهه را بوجود آورد که انگار در اصول همه چیز چون گذشته می ماند و حرف تنها بر سر تدقیق جزئی برخی قضاها است. تنها باین نحو است که اندیشه جدید تبیین می شود و می تواند بصورت تکامل یابد. حال بینیم تضاد میان واقعیت جدید و اصول ایدئولوژیکی پیشین چگونه حل شد؟

رویی: اغلب اینطور است که وقتی با واقعیت جدیدی روبرو می شویم که در قالب تئوری مألوف نمی گنجد، ابتدا بشک می افتیم که شاید با واقعیتی اصولاً جدید سروکار داریم، زیرا دشوار می توان پذیرفت که احکام طبعی ای که در گذشته سخت قابل اطمینان بوده اند، صحت نداشته باشند. گاه پدیدة نو مهالغه آمیز می نماید بطوریکه ضرورتی پیش نمی آید که از اصول نظری سابق روی بگردانیم. گاه نیز پیش می آید که حکمی قطعی در مورد واقعیت های جدید یا تئوری قدیم وجود ندارد. تحلیل مشخص از وضع مشخص عمدتاً مطلب است و همه چیز منوط به آن می شود. اما فاکت هایی که در موضوع مورد بحث از تغییر واقعیت ها در جهان خبر می دادند به عظمتی بهمین رسیده بودند، عقب افتادن تئوری همواره محسوس تر می شد و دیگر تردید جایز نبود و می بایست بینش جدیدی بوجود می آمد.

وادالاسف: گفتید شناخت ترکیب جدید هدفها تصورات ما را هم از نیروهایی که می‌توانند به این اهداف برسند و هم از وسائل و شیوه‌های مبارزه تغییر می‌دهد.

روسی: این هر دو بطور جدائی‌ناپذیر و زنده با یکدیگر مربوطند. اگر هدف نزدیک سوسیالیسم باشد آنوقت طبیعتاً نیروی محرک و عامل تحولات عمدتاً طبقه کارگر و متحدان نزدیک آن هستند. اما اگر هدف مقدم مبارزهٔ عظمی در مرحلهٔ کنونی، صلح، بقای نسل بشر، حفاظت محیط زیست، نظام نوین اقتصادی و ازاین قبیل شده باشد؟ در این صورت جهت انجام چنین وظیفه‌ای اتحاد نیروهایی بسیار متنوع تر و طیفی بسیار وسیع‌تر از عاملان لازم است که در کنار کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی بر اساس برابری حقوق، نیروهای پرشماری از سوسیالیست‌ها، سوسیال دموکراتها، پیروان جهان بینی مسیحی، نیروهای آزاد پیخش‌طلبی و بسیاری دیگر از جنبش‌های دموکراتیک و جنبش‌های صلح می‌توانند وارد اتحاد شوند.

هدف‌های جدید و نیروهای تازه، اشکال جدید سازمانگیری و شیوه‌های مبارزه را تعیین می‌کنند. در این رابطه بنظر ما دو اصل بویژه مهم بود. اولاً نمی‌بایست برنامه‌های مبارزاتی بین‌المللی در ورای یا در جنب برنامه‌های ملی، جایی مافوق آن، قرار داشته باشند بلکه باید بسا آنها یک واحد زنده را بمانند. و ثانیاً همبستگی بین‌المللی می‌بایست فقط بر اساس حفظ استقلال و حاکمیت تمام نیروهای دخیل امکان پذیر باشد.

وادالاسف: یعنی تمهین وظایف بزرگ جدید، تمهین ترکیب جدیدی از نیروهای محرک و عوامل تحولات اجتماعی و نیز شیوه‌ها و اشکال تازهٔ مبارزه — اینها همه محتوای اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" را تشکیل می‌دهد. می‌شود ولادت این اندیشه را ژانویه ۱۹۷۷ دانست که تاریخ انتشار مقاله شما در نشریه "مسائل صلح و سوسیالیسم" بود؟

روسی: آری و غیر. ولادت اندیشه‌ای در تئوری، عینی یکباره نیست بلکه یک روند است. اولین عناصر این اندیشه (هرچند نطفه وار) در اجلاس مشورتی احزاب کمونیستی و کارگری که سال ۱۹۶۹ در مسکو برگزار شد بچشم می‌خورد که در رابطه با مسئله درک جدیدی از انترناسیونالیسم نه فقط اختلاف سلیقه بلکه حتی اختلاف عقیده‌های آشکار نمودار شد. اما این اندیشه با وضوح بیشتر در کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری اروپا در ۱۹۷۶ در برلین جلوه‌گر شد. در این کنفرانس سندی به تصویب رسید که برای اولین بار قاعده‌ها را پرست "انترناسیونالیسم پرولتری" بود.

وادالاسف: شما از فقدان این عبارت اینطور نتیجه می‌گیرید که تمام شرکت‌کنندگان با پیشنهاد جدید موافق بودند؟

روسی: ما امیدوار بودیم که چنین باشد. ما عقیده داشتیم که در برلین روند تمهین

اولویت‌ها و اهداف جدید شروع شده، که زمینه پرورش آن یافته و تثبیت شده است. اما متأسفانه بسیاری از شرکت‌کنندگان هنوز به منزل بازنگشته مثل گذشته با همان عبارات فرمول قدیم به گفتار پرداختند. آنها بطور ضمنی از اشکال جدید همبستگی بین‌المللی سخن می‌گفتند ولی برصدا و موکد از وحدت بین‌المللی پرولتاریا سخن می‌گفتند. در آن زمان این نظر مطرح شد که ما موضع خود را به تفصیل در نشریه "مسائل صلح و سوسیالیسم" مطرح کنیم تا رفقا عقاید خود را در این مسئله مشخص‌تر بیان کنند و ما یکبار دیگر توجه را به پدیده‌های نئی در جهان جلب کنیم که ارزیابی‌ها و برخورد‌هایی دیگر و تبادل نظری سازنده و پرمحتوا را دربارهٔ این مسئله ایجاد می‌کرد.

وادالاسف: من یقین دارم که یک بحث وقتی می‌تواند سازنده و واقعا شریک‌بخش باشد که وجه جدید در اندیشه‌ها کاملاً بدقت تبیین شده باشد. اما آنجا که می‌بایست مستقیماً گفته شود که کدام یک از فرمول‌های سابق را باید کنار گذاشت، آنوقت در همه جا قاطعیت لازم یکبار برده نمی‌شود. هگل جایی گفته است که معمولاً نور حقیقت چنان چشم را خیره می‌کند که لازماً است حجابی خاکستری بر آن افکند. اما همین سخت مخالف آن بوده است که ماهیت یک امر پوشاننده شود. او به کرات نوشته است که جای تعجب نیست که برخی اصول تئوری کهنه شوند. تئوری را باید تجدید کرد و به تکامل بیشتری رساند. ولی مهم آن است که واضح و قاطع گفته شود که چه کهنه شده و چرا و چه چیز بجایش پیشنهاد می‌شود.

روسی: در واقع ما در اینجا "به راه و روش‌های" رفته ایم. من در مقاله "انترناسیونالیسم جدید" نوشتم: "... بعقیده ما موصوف کردن انترناسیونالیسم به "پرولتری بودن" بصورت قالبی تنگ و محدود کننده درآمده است و با واقعیت جدید اجتماعی مطابقت ندارد."

وادالاسف: آنها از نظر سیاسی و هم از نظر عاطفی و همه نداشتید که یکی از اصول پایه‌ای را که کمونیست‌ها با آن بزرگ شده و به آن خو کرده بودند، مورد تردید قرار می‌دهید؟

روسی: البته، در چنین وضعیت‌هایی شجاعت لازم است. اما حزب ما تاحدی برای پذیرش نظریات جدید آماده شده بود. حزب شرایط آید تولید یکی وریشه‌های عمیق نظری‌دانش.

وادالاسف: اینها مطالب بسیار مهمی هستند و بهمین علت می‌خواستیم تأکید کنیم که یک اندیشهٔ وزین ممکن نیست یک شبه بوجود آید بلکه باید پرورده و پخته شود. ولی منظورتان از

ریشه‌های عمیق نظری چیست؟

روسی: قبل از همه باید به نظریات تولیداتی در موضوع "وحدت در تنوع" اشاره کنیم که در نوشته‌ای در سال ۱۹۶۴ مسوطاً تشریح کرده است. بعد اندیشه‌های لونیگسو

است که امروزه متأسفانه کمتر او را به یاد می‌آورند، با وجود اینکه بعضی از آثار او حزب کمونیست

ایتالیا را از نظر تئوری جلو برد. بخصوص می خواستم بر اندیشه های لوئگو در این زمینه ها تاکید کنم که می گوید حد و مرز سوسیالیسم را نباید با ابعاد آن در کشورهای سوسیالیستی یکی دانست، یا اینکه: آرزوی سوسیالیسم و "میل" به آن ممکن است در معتقدان به مذہب هم پیدا شود و پرورده گردد و اینکه سوسیالیسم را نباید سفت و سخت و تنگ تنها با منافع طبقاتی پرولتاریا پیوند داد. و بالاخره باید از برلینگوئر نام برد. او به "انترناسیونالیسم جدید" دست یافت و این نظریه را با تکیه بر سنت تئوریک که در حزب ما وجود داشت تکامل بخشید. البته ما شعارین - الطلی "پرولتاریای جهان و خلقهای تحت ستم متحد شوید" را که در زمان لنین قبول عام داشت و بمراتب جامع تر از شعاری بود که منحصر به همبستگی کارگران می شد، بیاد می آوریم. بعلاوه ما اندیشه های جدید کنگره هفتم کمترین را در سال ۱۹۳۵ در نظر آوردیم که طیف بمراتب وسیع تری از نیروهای اجتماعی را به همبستگی بین الطلی فرامی خواند. بطور کلی نظریه "انترناسیونالیسم جدید" بر زمینه منطق تکامل فکری ما بوجود آمد.

پاز آزمائی نظری و عملی

وادالاسف: مقاله شما چه بازتابی داشت؟ کمونیست ها چه عکس العملی نسبت به اندیشه های مطرح شده در آن نشان دادند و عکس العمل کمانی که آنها را در چارچوب یسک "انترناسیونالیسم جدید" متحدان خود می شمردید: سوسیال دموکراتها و نیروهای مترقی در "جهان سوم" چه بود؟

روسی: اندیشه های ما بهیچوجه مورد توافق تمام احزاب کمونیستی واقع نشد. در تحریریه مجله بحثی درباره مقاله من در گرفت. ما یک نسخه تند نویسی شده آن را دریافت کردیم. پس از خواندن آن هم در من و هم در رقابم احساس سرخوردگی بوجود آمد. بسیاری از گفتارها شامل مجموعه ای از جملات قالبی کهنه بود. از این گفتارها احساس می شد که از بررسی و حل مسائل واقعا حادث ترس دارند. بعدها در نشریات بسیاری از احزاب کمونیستی مقاله هایی درج شد. چه حرفها که در آن زمان درباره ما نمی زدند، یادآوری آنها تلخ و دردناک است: هم سخن از "ترك مواضع طبقاتی" می رفت و هم از "متزلزل ساختن اصول" و "تجدید نظرطلبی" تنها این واقعیت ناخوشایند نبود که تنقید تندی از ما می شد. تحلیل نقادانه اندیشه های تئوریک جدید طبیعی و لازم است. بخصوص که در تاملات ما یک سویه بینی و بی مهالاتی حسا و در تصمیمات عملی مان تاخیرها و خطاهایی وجود داشت. برای ما رد مطلق نظریاتمان و انتقاد واقعا ناپود کننده ای که قصدش توضیح سازنده و مستند جنبه های مثبت و منفی پیشنهادات ما و میدان

دادن به جستجوی خلاق در تئوری نبود، دردناک بود.

درواقع از ما می خواستند سر موضع درجا بزنیم و "عاری از خطا" بمانیم. اما درجائی کسه زندگی با سرعتی باور نکردنی از سر ما می گذرد در حالیکه ما درجا می زنیم، آنوقت موضع ما بسزوی صفت "عاری بودن از خطا" را از دست می دهد. از سوی احزاب کمونیستی عکس العمل های دیگری هم وجود داشت - سازنده و علاقه مندانه. اما برخورد های منفی بیشتر بود. همینطور گام های شخصی که ما در چارچوب نظریات جدید مان در زمینه سیاست عملی برمی داشتیم تکثیر می شد. مثلا وقتیکه ما در سال ۱۹۸۰ روابط خود را با حزب کمونیست چین از نو برقرار کردیم، رهبران آن زمان حزب کمونیست اتحاد شوروی آنرا "آب ریختن به آسیاب امپریالیسم" خواندند. این ارزیابی بخصوص از آن جهت بسیار دردناک بود که ما عینا عکس آنرا باور داشتیم یعنی یقین داشتیم کسه تصمیم ما به ایجاد روابط بهتری میان کمونیستهای سراسر جهان کمک خواهد کرد.

اما باید بگویم انتقاداتی که از ناحیه احزاب کمونیستی و سایر نیروهای مترقی کشورهای درحال رشد بعمل می آمد بسیار سود مند واقع شد. آنها ما را متوجه به این نکته کردند که موضع ما از ناپت محدودیت خود مرکزینی اروپائی عیب بسیار دارد. ما این تذکرات را بدقت بررسی کردیم و نتیجه گرفتیم که این ایراد بمقدار زیاد حقیقت دارد. در واقع هم اهم توجه خود را به مناسبات شرق و غرب معطوف داشته، اما برعکس به مسائل مربوط به مناسبات شمال و جنوب و تضاد میان رشد سریع جمعیت و امکانات مادی غیر کافی جهت ارضای احتجاجات مردم در "جهان سوم" و نیز عدم تساوی فزاینده میان کشورهای رشد یافته و کشورهای درحال رشد، اهمیت لازم را نداده بودیم.

ما پس از این انتقاد می بایست سخت کار می کردیم تا اینکه سرانجام سندی تدوین شد که ما آنرا چون نقطه باریزی در مسیر فنی سازی نظریه خود می دانیم. این سند تحت عنوان "منشور صلح و ترقی" در هشتم نوامبر ۱۹۸۱ در روزنامه اونیتا منتشر شد. در این سند واژه های صلح و ترقی چون مفهوم واحد و جامعی بهم پیوند گرفته اند. توضیح داده می شد که حل مسئله شمال - جنوب چه اهمیت عظیمی در غلبه بر بحران عمومی عالمگیر امروز دارد. این اندیشه نیز در آن جدید بود که "روشن بین ترین نیروهای بورژوازی" که خطر نابودی تمدن بشری را تشخیص می دهند می توانند متحدان جدی آن دسته از نیروهای بین الطلی شوند که بخاطر جلوگیری از جنگ اتمی، نجات بشریت و حل مسائل عقب ماندگی مبارزه می کنند. نیروهای مترقی کشورهای مختلف از جمله در آرژانتین، مکزیک و هند از این سند استقبال کردند.

وادالاسف: این مطلبی که گفتید جهت درک ویژگی های شکل گیری تئوری در مکزیک، تحت شرایط کنونی، بسیار مهم است. کمونیست ها حق ندارند در بیشتر اعتقادات خود به خواب روند. این اصل تبیین شده توسط لنین* امروزه در ائتلاف وسیع پلورالیستی ما بویژه مهم است.

توانائی یافتن ایده هائی جهت تکامل نه تنها از منابع کلاسیک خودمان بلکه در مخازن معنوی متحدان و بهره گیری از انگیزه های خلاق دیگر نیروهای موجود در تمدن امروزی - هنر مهمی است که بعقیده من ما باید بهما موزیم.

روسی : درست است. ما در جریان پروژاندن پیش جدید کوشش داشتیم مجب و تعصب فرقه پرستانه را کنار بگذاریم. بعنوان مثال ما در سالهای اخیر تشخیص دادیم که میان نظرات ما در يك سری از مسائل و برداشتهای تعدادی از احزاب سوسیالیستی و سوسیال دموکرات اروپائی شباهت هائی وجود دارد. منظورم این نیست که ما این احزاب را به مواضع دیگر آوردیم. ظاهراً در اینجا هموازی هم کار شده است، يك تاثیرگذاری متقابل وجود داشته است. حل بسیاری از مسائل به همکاری کمونیستها و سوسیال دموکراتها در زمینه تئوری وابستگاست. من به تمام و کمال با وادیم مدودف و دبیرکمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، موافقم کسه می گوید امروزه "شرایط پراه افتادن تدوین بحث و مذاکره میان کمونیست ها و سوسیال دموکراتها در زمین حفظ استقلال هر یک از این جریانات سیاسی، بوجود می آید. یکی از مهمترین زمینه هائی که در آن چنین کار مشترکی بخوبی ممکن و لازم است، تحلیل تئوریک واقعیت است، پیش بینی مسیرهای تکاملی احتمالی و جلب توجه افکار عمومی جهان به مسائلی است شکل می گیرند*" من حاضریم کلمه بکلمه این گفتار را امضاء کنم.

وادالاسف : متحدان بالقوه از ردیف جنبش های دموکراتیک جدید که مخاطب این ایده های نو بودند چه عکس العملی نسبت به این مقاله نشان دادند ؟

روسی : محافل دموکراتیک ایتالیا در مجموع از مقاله استقبال کردند. اما دور از صداقت است اگر انتقادات بسیار جالبی را که بخشی از نیروهای چپ می کردند، مسکوت بگذاریم. آنها از ما بخاطر "نوآوری" انتقاد نمی کردند بلکه از آن بابت که ما بنظر آنها بسیار کند و کم تحرک بودیم و وقت زیادی را مصروف پروژاندن ایده های جدید می ساختیم و آنطور که آنها میل داشتند سرعت بخرج نمی دادیم. اما بخش اعظم این انتقادها پرمحتوا بود. هدف آنها این نبود که کمونیست ها را تخطئه کنند یا نفوذ ما را ضعیف سازند یا وضعی شبهه بسه آن بوجود آورند. ما این انتقادات را چون تلاش صادقانه ای ارزیابی کردیم که می خواست تجربیات و نتایج تاملات خود را در اختیار ما بگذارند و ما هم برخی از آنها را پذیرفتیم. البته ما در این

زیرنویس صفحه قبل

لنین مجموعه آثار (روسی) جلد ۴۵، ص ۱۴۳، (آلمانی) جلد ۲۳، ص ۳۱۹

* "کمونیست" ۱۹۸۸/۲ ص ۱۷

جریان مواضع دیگران را قبول نکردیم بلکه ما وفاداری خود را نسبت به مارکسیسم و کمونیسم حفظ کردیم اما برنامه ای تدوین نمودیم که براساس آن همه بتوانند گرد هم آیند. هدف ما این بود که میدان را برای پیشرفت نه فقط حزب کمونیست ایتالیا بلکه برای پیشرفت جنبه وسیعی، باز کنیم. اما قصد ما در آغاز فهمیده نشد، ظاهراً به این علت که آن را با وضوح کافی تشریح نکردیم. در این راه باید کار بیشتری بکنیم. وظیفه این بود که فرمول های جدید را تکمیل کنیم و کاری کنیم که مخاطبان ما آنرا درست بفهمند.

پس از گذشت دوازده سال

وادالاسف : دوازده سال از انتشار مقاله شما می گذرد. کدام يك از نظریات شما به تاثیر رسید و کدام يك رشد شد ؟ آیا طرح شما در جریان عمل غنی شد، دقیق تر شد ؟

روسی : بنظر من جریان عمل صحت و اهمیت اندیشه ما را در اساس و اصول بتائید رسانید. منظورم این است که ما در آن زمان جهت تحولات را در راه آورده درست فهمیدیم و بعقیده من امروزه لزوم انترناسیونالیسم جدیدی را واضح تر می توان احساس کرد. ولی در زمین حال تئوری در این زمان، به ویژه در سه چهار سال اخیر چنان پیشرفتی کرده است، چنان اندیشه های بنیادینی تکوین یافته اند که دکتترین "انترناسیونالیسم جدید" می بایست بازتاب دهنده روند عام دانش باشد.

می خواهم در رابطه با این مطلب بر اهمیت ویژه اندیشه جهان سراسر پیوند که عمدتاً توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی پروژانده شده و بر سیاست عملی اتحاد شوروی که بر آن متکی است، تاکید بگذارم. طرح این اندیشه بزرگترین گام تئوری مارکسیستی در سالهای هشتاد بوده است. محتوا این اندیشه بیانگر ملامت عمده ای از واقعیت اجتماعی جهان امروز است. اندیشه ۳ انترناسیونالیسم جدید "بوجهی طبیعی و زنده در این طرح جای می گیرد، اما این اندیشه در زمین حال بایست تحت تاثیر آن طرح عمدتاً از منبع استنتاجاتی غنی شود که از شناخت جامع مسائل جهانی امروز برآمده که ما در آن زمان نمی توانستیم ابعاد آن را در تصور بیاوریم.

بعنوان مثال ناپرابری شمال و جنوب را در نظر بگیریم. این ناپرابری در سالهای هفتاد چندان عمده نبود اما امروز در دنناک ترین تضاد در جهان است. هلموت شمیت، صدراعظم پیشین جمهوری فدرال آلمان آن را بعضی نامید که در بنیاد عمارت جهان گذاشته شده. بعقیده من عیناً همینطور است. بعلاوه این مسئله بسیار پرچینه و مرکب است. البته درباره بعضی از این جنبه ها بقدر کافی نوشته اند: دیون خارجی، مرگ صدها هزار از گرسنگی. اما در بسیاری از

جنبه های آن بررسی اساسی ملی صورت نگرفته است. بعنوان مثال پدیده مهاجرت - ما هنوز تصور روشنی نداریم که این جنبه مسئله در سرنوشت بشر قرن بیستم و یکم چه اهمیتی خواهد داشت. در واقع در اینجا پدیده نفوذ متقابل و درهم آمیختگی خلقها مطرح است. ۲۰، ۳۰ یا پنجاه سال دیگر، هنگامیکه جمعیت زمین به شش یا حتی ۸ میلیارد رسید، این روند هم شدت چشمگیری خواهد داشت. این درهم آمیختگی موجب هم دشواریهای اجتماعی و هم مشکلات فرهنگی می شود: زبانها، عادات و رسوم، مذہب و نژادها متفاوت هستند. حتی هم اینک مهم است که نظرات متفاوت در اینباره با یکدیگر سنجیده شوند و مشترکا برای یافتن امکاناتی برای حل این مسئله تلاش شود.

دید ما در مسئله عاملان مبارزه در راه دگرگونسازی های اجتماعی از بسیاری جهات با گذشته فرق کرده است. در جوار نیروهای سنتی، جنبش های جدیدی بوجود آمده اند و نیروهای سنتی هم دیگر مثل سابق عمل نمی کنند. آگاهی ملی در تمام نظام های اجتماعی در مناطق مختلف جهانی بطور چشمگیر قوت گرفته است. اندیشه مذہبی نیروی قابل ملاحظه ای از خود نشان داده است. نفوذ مذہب کاتولیک و گسترش اسلام عواملی هستند که اهمیت اجتماعی بسیار دارند و تئوری امروزی همکاری بین المللی نیروهای صلح و ترقی بهیچوجه نمی تواند آنها را نادیده بگیرد.

می خواهم نکته مهم دیگری از تغییر عاملان تحولات تاریخی ذکر کنم. هنگامیکه برلینگوتر در اواسط سالهای هفتاد برای اولین بار در تاریخ حزب ما مسئله زنان را با تاکید پیش کشید و پیش بینی کرد که این مسئله در پایان قرن ما انقلابی واقعی بوجود خواهد آورد، بسیاری آنرا جدی تلقی نکردند (خود من هم متاسفانه جزو شان بودم) و کسانی هم به طعنه لبخندی تحویل دادند. اما زندگی نشان داد که امروزه این مسئله چه ابعاد عظیمی یافته است. حرف پرسر راه حل های سنتی آزادی زنان و برسر تساوی حقوق آنها با مردها نیست. مسئله این است که همان تفاوت جنسی بناچار نابرابریهای متعددی را از حیث توان بدنی، فیزیولوژیکی و روانی، از حیث وظایفی که زنان در زندگی روزمره و در پرورش کودکان و غیره دارند، موجب می شود. این وضع ایجاد تحولی را در کل زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی ایجاد می کند. از این وضع در همین آینده نزدیک مسئله ای واقعا جهانگیر و جدی بوجود می آید.

با اینکه جنبش حفاظت محیط زیست را در نظر بگیریم. تا همین سالهای اخیر هم نمی شد در آن جریان قدرتمند آینده ای را تشخیص داد که براسستی ابعاد جهانی بخود می گیرد و اهمیت عام بشری می یابد. به همین علت در طرحهای ابتدائی "انترناسیونالیسم جدید" جای شایستگی به آن داده نشده است.

وادالاسف: بی اختیار این سؤال پیش می آید که آیا چارچوب بدوی اندیشه "انترناسیونالیسم

جدید" تنگ تر از آن نشده است که بتواند بازم قضایای مهم تئوریشی را درخود جای دهد؟ نباید از این پس واژه "جدیدترین انترناسیونالیسم" را مطرح کرد؟

روسی: البته طرح "اندیشه نوین سیاسی" که در سالهای ۸۰ تدوین شد و توسط میخائیل گابریاچف فعالانه به اجرا درمی آید، جامع تر از "انترناسیونالیسم جدید" است. این طرح برداشتهای جدیدی را نه تنها از نیروهای پیشرفت اجتماعی در شرایط کنونی بلکه برخورد های تازه ای را هم نسبت به روابط بین المللی، نسبت به سیستم های اجتماعی متضاد و همپیوند و همزیستی مسالمت آمیز در بر می گیرد که همانطور که دانشمندان شوروی اینک بحسب تاکید می کنند، شکلی از مبارزه بین المللی طبقاتی نیست. اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" بطور زنده و فعال در طرح "اندیشه نوین" جای می گیرد و می تواند - بشکل کمی نوسازی شده - یکی از اجزاء آن گردد.

وادالاسف: شما از این بابت آزرده نمی شوید که زمان ابعاد اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" را محدود می کند و آنرا در مقوله جامع تری جای می دهد؟

روسی: نه من از این بابت آزرده نیستم. بویژه از آن جهت که عقیده من همین سودمندی و نیروی شناخت خلاق این اندیشه به حزب ما امکان داده است واقعبینانه را دقیقتر بشناسیم، چیزی که براساس مواضع پیشین غیرممکن بود. در واقع هم "انترناسیونالیسم جدید" به "جدیدترین" مدل می شود، بصورت جزئی زنده و فعال سیستم جامع نظرات درمی آید.

سوسیالیسم روندی تکاملی است

وادالاسف: اغلب شنیده می شود که اندیشه "انترناسیونالیسم جدید" در مبارزه بخاطر صلح و برای حل مسائل عالمگیر اهمیت دارد اما ربطی به مبارزه برای سوسیالیسم و انقلاب ندارد. بنابراین حزبی که پایبند چنین اندیشه ای است حزب صلح و انسانگرایی است ولی دیگر حزب انقلاب و سوسیالیسم نیست.

روسی: آری، من هم چیزهایی از این قبیل خوانده ام و عقیده دارم که کلاما غلط است. "انترناسیونالیسم جدید" نه تنها حاصل تاملاتی درباره جهان امروز و مسائل فراگیر آن است بلکه برخاسته از سوسیالیسم و در جستجوی راههای وصول به آن نیز هست. شکل پیشین انترناسیونالیسم سخت با این اندیشه پیوند گرفته بود که "مدل شوروی" در کشورهای مختلف قابل تقلید است. ولی ما قاطعانه با هرگونه کلیشه ای مخالفیم و سعی داریم سوسیالیسم را ازسرنو روندی تکاملی بفهمیم - به آن شکل جنبشی را بدیم که تافی جامعه استثماری و از خود بیگانگی

است. این امر در کشورهای مختلف به شیوه های متفاوت صورت می گیرد، برحسب وضعیت تاریخی، بلکه در آن تحول اجتماعی آغاز می شود و متناسب با سنتهای ملی و ویژگی های فرهنگی.

البته سوسیالیسم دارای ویژگی کیفی معینی است اما شاخص این ویژگی بعقیده ما یک سری "قانونند بیهای جهان شعول" نیست بلکه ما می گوئیم شاخص آن "ارزش های هام" است مثل مثلا دموکراسی، آنها هم بشکل جامع و نامحدود، دموکراسی بدون اما و اگر، حقوق و آزادیهای فردی و گروهی، و اینکه انسان در آن از صورت وسیله درمی آید و به هدف مستقل روند تکاملی تبدیل می شود و از این قبیل.

"انترناسیونالیسم جدید" بنا بر خصلت خود دقیقاً کوششی است برای رسیدن به این "ارزش های هام". بنابراین روی گردانی از سوسیالیسم بهیچوجه مطرح نیست. ما به تمام و کمال حزب انقلاب هم می مانیم. فقط باید امروزه از این خصلت انقلابی برداشت دیگری داشت تا مثلا در آغاز قرن بیستم. امروزه اکثریت عظیم مارکسیست ها قبول دارند که مبارزه برای بقای بشریت، علیه صلیتاریسم، برای نظام جدید اقتصاد بین المللی، برای رشد و توسعه از طریق خلع سلاح، بخاطر حفاظت محیط زیست - یعنی بخاطر آن چیزهایی که مستگیری "انترناسیونالیسم جدید" را تعیین کرده است - ماهیتاً وظیفه ای انقلابی است. همانطور که مبارزه بخاطر رفوم ها، برای دگرگونسازی ساختاری اساسی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، بخاطر تحول دموکراتیک، اکثریتاً دموکراتیک و وظیفه ای انقلابی است.

امروزه دگرگونسازی مبتنی بر اندیشه نوین هم که در اتحاد شوروی صورت می گیرد، انقلابی است. رفقای شوروی هم روند دگرگونسازی را در کشورشان و هم سیاست خارجی آن را انقلابی می شمارند و بعقیده من کاملاً حق. متأسفانه تمام نیروهای جنبش بین المللی کارگری و جنبش های آزاد بیخس استراتژی خود را بر مبنای اندیشه نوین سیاسی دنبال نمی کنند. کسانی می پندارند برگزیدن این استراتژی بمعنای چشم پوشی از مبارزه طبقاتی در تئوری و عمل است. البته ما عقیده دیگری داریم. ما معتقدیم که صلح، تشنج زدایی، همکاری سیاسی و فرهنگی خلقها بهترین و مناسب ترین شرایط را جهت مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و در دورتهای آن جهت سوسیالیسم در تمام کشورهای جهان فراهم می آورد.

کسانی تمایل به این دارند که واقعیت امروز را بکمک فرمول های "انقلابی" زمانهای قدیم ارزیابی کنند و اندیشه سیاسی نوین را "رویزونیسم" می شمارند. ولی من عقیده دارم که ما کاملاً حق داریم آنرا در دنبال کامل سازی خلاق اندیشه های انقلابی مارکسیسم برای جهان امروز بدانیم.

وادالاسف: حالاً بنظر شما مرز میان کامل سازی خلاق و رویزونیسم چطور ترسیم می شود؟ ادامه

تکامل بمعنی پروراندن تزه های جدید و تجدید نظر در تزه های قدیم است. با این ترتیب بسادگی می توان "رویزونیست" قلمداد شد.

رویزی: بعقیده من رویزونیسم با انکار لزوم سوسیالیسم و نفی امکانات اصولی آن ملازم است. در غرب اندیشمندان بسیاری هستند که خود را از زمره ترقی خواهان می دانند اما

عقیده دارند که اندیشه سوسیالیسم در تاریخ شکست خورده است، باید آن را رها کرد و راههای

دیگری جهت رشد مترقیانه بشریت جست. من یقین دارم که اینطور نیست. تنها بعضی از فرمها

و روشهای عملی کردن اندیشه سوسیالیستی مجاب کننده نبوده است. در نتیجه باید راههای

جدید بهتری برای تحقق آن جست، لازم است انتقادی اساسی و سازنده از اشتباهات و ناکامیهای

هایی که وجود داشته، بعمل آورد. حال اگر ما در این تلاش خود تعدادی از اصول تئوریکالیستی

پیشین را در معرض سؤال می بریم و بسیاری از ارزیابی های تجربیات گذشته را مجدداً آزمایشیم،

آنگاه یک چنین "تجدید نظری" سودمند است. لنین بنابراین مفهوم والا و مثبت کلمه بزرگترین

"رویزونیست" بوده است همانطور که امروز گارباچف است که پیشنهاد می کند، مواضع گذشته را

نقادانه کنار بگذارند، راه حل های مدرن امروزی را تدوین کنند و تلاش داشته باشند که نیروهای

هوشمند جهان را در بررسی و حل مسائل اندیشه نوین و بازرسی و کنترل آن در عمل دخالت

دهند. خود این دقیقاً تکلیفی است جهت کامل سازی خلاق مارکسیسم.

وادالاسف: سعی کنیم در خاتمه تاریخ پیدایش و تکامل آنچه را که اندیشه "انترناسیونالیسم

جدید" را ساخته است در کلماتی موجز بیان کنیم: آیا "انترناسیونالیسم جدید

درامی خوش فرجام بوده است؟

رویزی: بله، تا اندازه ای. اما دقیق تر آنست که بگوئیم: "درامی است که قطعه پائینش

هنوز نوشته نشده است".

نمی‌توانیم ادعا کنیم و من خودم را هم مستثنا نمی‌دانم، که برای حل مشکلات بهترین روش را انتخاب کردیم. اغلب احساسات بر ما چیره می‌شد و نتیجتاً اختلافات ایدئولوژیکی بر مناسبات مبارزاتی ما نیز تاثیر می‌گذاشت. برای من این سؤال مطرح شد که از حزب خارج شوم یا در آن بمانم. اخراج بسیاری از کادرها و اعضا در کاتالونیا و جاهای دیگر از حزب در تصمیم من موثر بود. باین ترتیب انشعاب شروع شد.

گذشته از این می‌خواستیم موضوع دیگری را هم ذکر کنیم که آنهم کم اهمیت نیست. در آن سالها من با سیاستی که گروه سانتیاگو کاریلو در برخورد با اتحاد شوروی و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی بکار می‌برد، قاطعانه مخالفت می‌کردم. آنهاهایی که باین کشورها وارد می‌آمدند در چنان شکل غیر قابل قبولی مطرح می‌شد که احساس می‌شد که انتقادات از عقل سلیم بدور است. آنچه آنها می‌گفتند پتاهمی نادرست نبود. پدیده های منفی در کشورهای سوسیالیستی بسیاری را ناراحت می‌کند. اما من در مقام انتقاد از خود اعتراف می‌کنم که آن زمان گزندگی این انتقادات را تقویت دشمن طبقاتی و خیانت به مناسبات سالها در زمان با اتحاد شوروی می‌دانستم. من این جریان را با چنان قاطعیتی رد می‌کردم که فکر می‌کنم شهرت "شوروی گرا" تا آخر عمر روی من بماند. در حالیکه من چیزی نیستم جز یک کمونیست، نه "شوروی گرا" هستم و نه "شوروی ستیز".

از دیدگاه امروز که می‌نگریم گاه چنین بنظری می‌رسد که ما اعضای حزب کمونیست اسپانیا از تمام امکانات برای برون رفت از بحران بهره نگریم، از جمله از طریق بحث. اما بعد معلوم شد که با درآمدن ما از حزب بحث‌ها و کشمکش‌ها خاتمه نمی‌یافت. چندی پس از آن بسیاری از اعضا همراه با کاریلو از حزب بهرون آمدند. خلاصه من مجموع این روند را بحران می‌دانم که در حزب ما بویژه بدان جهت در گرفت و باین شکل خاص فقط برای حزب ما درآمد که ما نتوانستیم روشن صحیح گفتگو و جدل را بیابیم.

فرانسیسکو پالرو: بله، انشعاب بطور غیرمنتظره پیش نیامد. روند تفریق و تمایز در حزب کمونیست اسپانیا از سال ۱۹۷۷ شروع شد. رفقای از حزب درآمدند زیرا از وضعیت کاملاً غیرطبیعی آن ناراضی بودند. در آن زمان روشهایی بکار برده می‌شد که جایی برای مباحثه باقی نمی‌گذاشت و اصول و موازین سانترالیسم دموکراتیک را نادیده می‌گرفت و حتی به سانترالیسم بوروکراتیک در بدترین شکل آن میدان می‌داد. در عمل اختلاف عقیده با گروه رهبری خود بخود به اخراج از حزب می‌انجامید. در نتیجه و سرانجام حزب بطور جدی ضعیف شد و سازمان دیگری از کمونیستها بوجود آمد. ما بعدها این شیوه عمل را بررسی کردیم و جنبه های منفی آن را متذکر شدیم: امر و نهی مشروطیت یافته آنها، جدایی حزب از توده ها، ضعف نظریات.

عوامل بین‌المللی بویژه وضع در جنبش کمونیستی نیز بر حدت بحران تاثیر می‌گذاشت. رفیق

باین ترتیب انشعاب فیصله یافت

ایگناسیو گالگو

عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا

فرانسیسکو پالرو

عضو کمیسیون سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا

چهاردهم ژانویه گذشته در مادرید کنگره وحدت کمونیستهای اسپانیا برگزار گردید که طی آن تصمیم گرفته شد حزب کمونیست اسپانیا و هیئت از حزب کمونیست خلقهای اسپانیا که در رأس آن ایگناسیو گالگو، صدر آن حزب، قرار داشت متحد شوند. حزب نام تاریخی خود را حفظ کرد. ما متن مصاحبه‌ای را منتشر می‌کنیم که در آن علل انشعاب و مسائل و امکانات فیصله آن بررسی می‌شود.

— برای آنکه خوانندگان بهتر بتوانند تصویری از — برسپل تشبیه بگویم — جهان بازیهای سلامت حزب کمونیست اسپانیا بدست آورند، لطفاً علاقم این بیماری را که حزب در اواخر سال‌های ۷۰ و اوایل سالهای ۸۰ بدان مبتلا شد، شرح دهید.

ایگناسیو گالگو: این بیماری که انشعاب نام دارد باین علت توانست در کالبد حزب ریشه بدواند که حزب در نتیجه اختلاف عقیده عمیق میان کمونیست‌ها درباره بسیاری مسائل مهم سیاست داخلی کشور ما و مسائل بین‌المللی ضعیف شده بود. منازعات پس از کنگره نهم حزب کمونیست اسپانیا در سال ۱۹۷۸ شروع شد و چند سال ادامه یافت. ما خود را گرفتار بحث‌های بی‌انتهای بودیم و توجه نداشتیم که چطور از نفوذ حزب کاسته می‌شود. ما در انتخابات ۱۹۸۲ مجلس یک میلیون رای از دست دادیم. در آن زمان همه از خود می‌پرسیدند که چه اتفاق افتاده است. مثلاً من عقیده داشتم — و فلنا هم می‌گفت — علت بحران آن است که اصول مارکسیسم — لنینیسم بدست فراموشی سپرده شده است و حزب به یک ردیف تزهایی تمایل نشان می‌دهد که ماهیت اوپر کمونیستی دارد. طبیعی است که مسئله فقط بر سر این معنا نبود. هیچکس دام ما

گالگو حق دارد و تئیکه می گوید انتقاد ما بر کشورهای سوسیالیستی اغلب فوق العاده تند و مطلق بود و بشبیه هایی که از ارتباط موضوعی بیرون می افتاد، صورت می گرفت. اما يك چنین ناشکمایی در آن زمان شاخص بخش چشمگیری از جنبش کمونیستی می شد. بیاد بیاوریم: هرچند علنا ابراز نمی کردند ولی مدل خاصی از جامعه سوسیالیستی ارجح دانسته می شد و هر کمونیستی که طور دیگری می اندیشید مطرود و متکوب می شد و حتی تمامی چند حزب را از خانواده احزاب کمونیستی اخراج کردند.

اخیرا به سندی برخوردیم که در ژوئن ۱۹۷۷ به ابتکار گروهی از رفقای باصلاح و فسادار به مسکو از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا به تصویب رسید و بود. در ضمن اشاره کم که د ولورس ایباروری و ایکاسو گالگو از جمله امضاء کنندگان بودند. در این سند در رابطه با مقاله ای که در "عصر جدید" چاپ شده و نامش هم آنرا پخش کرده بود، به مداخله حزب کمونیست اتحاد شوروی اعتراض کرده و از حق خود در پروراندن اندیشه هایی درباره راهد موکراتیک به سوسیالیسم در اسپانیا دفاع شده بود. حال شای ما را از این بابت تصور کنید که پس از سالهای متعدد میخائیل گارباچف طی دیدار خود از یوگسلاوی اظهار داشت که هیچ مسدول واحد تصویب شده ای برای سوسیالیسم وجود ندارد و هر حزب مطابق ویژگی های ملی خود باید عمل کند!

ما زمانی نه تنها اوضاعی را که منجر به انشعاب گردید بلکه مجموعه علل و عواملی که باعث کاهش نفوذ و تعداد اعضای حزب کمونیست اسپانیا شد، به وقت بررسی خواهیم کرد. اما امروزه مهم آن است که این حرف را که بعقیده من هرگز نمی بایست فراموش می کردیم، به کرسی بنشانیم: ما کمونیست های اسپانیا می توانیم علیرغم نظرات مختلف راجع به مسائل مشخص همه به يك حزب تعلق داشته باشیم و در کنار هم کار کنیم.

— انشعاب در جنبش کمونیستی اسپانیا چه تاثیری بر اوضاع کشور، بر مبارزه زحمتکشان و نفوذ کمونیست ها در جامعه داشت؟

گالگو: تاثیری بسیار منفی. البته می توان کار را ساده گرفت و مسئولیت تمام پدیده های منفی را به گردن زحمتکشان کشور انداخت و یا بخشی از تقصیر را هم ناشی از حزب کارگری سوسیالیستی دانست. اما واقعیت این است که بسیاری از مردم مترقی، ملیونها اسپانیایی که بخاطر تحولات جدی اجتماعی و دموکراتیزه شدن جامعه تلاش می کردند نه تنها اعتماد خود را به حزب کمونیست اسپانیا از دست دادند بلکه سازمان چپ جانشینی هم برای آن نداشتند.

* منظور مقاله ای است در "عصر جدید" درباره کتاب کارپلو تحت عنوان "کمونیسم اروپایی و حکومت". (تحریریه)

پالرو: انشعاب روی زحمتکشان و بر کل جامعه اسپانیا تاثیر فوق العاده بدی گذاشت. پس از انشعاب بود که دولت گزالیس امکان یافت سیاست راست روانه ای را پیش گیرد که در وضع دیگری امکان پذیر نبود.

حال ببینیم قدرت و نفوذ حزب کمونیست اسپانیا در چه مرتبه ای بود. حزب ما مقارن پامان دیکتاتوری فرانکو بهترین سازمان از میان نیروهای مخالف محسوب می شد؛ در انتخابات پارلمان در سال ۱۹۷۹ تقریبا دویلمیون رای و ۲۳ نماینده در پارلمان داشت. اما در انتخابات بعدی فقط پس از گذشت سه سال شکست سختی خورد بطوریکه فقط چهار نماینده داشت. علاوه بر این — و این خود جای تاسف بیشتری است — ما طی چهار، پنج سال شاید ۹ درصد نیروها را در مباحثات و جدلهای بهبوده تلف کردیم و زمینه مناسبی برای سیاست های راست روانه فراهم ساختیم و باعث شدیم کسانی قد علم کنند که ورشکستگی و محو کامل جنبش کمونیستی را در اسپانیا پیشگویی می کردند. ما عینا به چنین وضعی افتاده بودیم و میدان بدست راست ها افتاده بود که می توانستند بعیل خود هرکار بکنند.

گالگو: می خواستم هنوز علاوه کم که انشعاب تصمیم گیری بسیاری از مردم را دشوار می نمود با مانع آنها می شد که به کمونیستها نزدیک شوند. آنها حزب را در وضع عسادی نمی یافتند لذا در موضع انتظار می ماندند و حاضر نبودند وارد آن شوند. کمونیستهای از این قبیل در اسپانیا بدون کارت عضویت حزب به کمیسیونهای کارگری و سایر سازمانهایی می پیوستند که در آنها کار فعالانه کمونیستها محسوس بود. بعلاوه بسیاری از اعضای حزب هم وظایف خود را آنطور که باید جدی نمی گرفتند و صبر می کردند تا وضع روشن شود.

پالرو: من می خواستم این مطلب را باز کر نمونه ای تصویر کنم، از اینجا معلوم می شود که اینکه وضع چطور رهی بهبود می رود. طی جریان وحدت ما توانستیم تعداد اعضای خود را در دانشگاه مادرید و برابرنکم، اینها کسانی بودند که خود را کمونیست می دانستند اما بعلمت انشعاب به حزب نمی آمدند.

— با وجود این سرانجام تلاشهای وحدت طلبانه پرتامپلات گریز از مرکز فائق آمد. چند سوال بهایی در مسیر جهان وحدت وجود داشت و چه عواملی به حل آنها کمک کرد؟

گالگو: جاتی که کار کمونیستها به انشعاب می کشد، آنوقت ناگزیر تمایل به حفظ آن هم بوجود می آید. از طرفی مناسبات سالها دراز بهم می خورد، دوستی های قدیم درهم میشکند و از طرف دیگر عادات نوی پدیدار می شود، دلالی می جویند تا حقانیت انشعاب را به اثبات رسانند و تشبیه کنند. به مبارزه با یکدیگر برمی خیزند. حتی در جایی "دشمن" را سراغ می کنند که اصلا وجود ندارد. این عادات مانع تلاشهای وحدت طلبانه می شود. ماهمه در بیانیه های

خود تاکید می‌کردیم که خواهان وحدت هستیم، اما هرکس برداشت دیگری از این معنا داشت و می‌خواست گروه دشمن را ببلعد و "دژ" خود را مستحکم سازد، قوی‌تر از دیگری شود.

اما بنظر من انشعاب فقط با تجربیات تلخ همراه نبود. در برخی لحظات هم احساس رضایتی در ما ایجاد می‌شد زیرا می‌دانستیم که نهایتاً سروکار ما با همفکرانمان است. در عین حال اندیشه سرنوشت حزب ما را عذاب می‌داد. بی‌جهت نبود که ما از همان اوان جدائی تشکیلاتی خواستیم کنگره وحدت برگزار شود و احیاء مجدد حزب را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم مطرح می‌کردیم. اما کشمکش همچنان ادامه داشت تا اینکه زمان نزدیکی مواضع در یک مسئله سیاسی فرارسید. منظورم ایجاد ائتلاف چپ متحد است که هر دو حزب در آن فعالیت داشتند. ما در کنار هم مبارزه انتخاباتی را پیش می‌بردیم، تحت شرایط جدید یکدیگر را بهتر شناختیم و بتدریج فهمیدیم که وحدت ممکن و لازم است. ما همچنین نفوذ توده‌ها را هم احساس می‌کردیم. در حالی که حزب کمونیست همچنان منسحب بود، وحدت در جنبش کارگری قوت می‌گرفت. زحمتکشان احتیاج به وحدت داشتند و این برای همه ما کمک بزرگی بود. بدون اغراق می‌توان گفت که طبقه کارگر، زحمتکشان و جنبش خلق ما را به وحدت بید رنگ موظف می‌داشتند.

پالرو: می‌خواستیم تاکید کنم که تمایل به وحدت فقط بازتاب خواست کمونیستها نبود بلکه ضروریات ناشی از اوضاع اسپانیا را هم منعکس می‌کرد. توده‌های مردم بودند که ما را در جامعه ای که سنتهای عمیق ترقیخواهانه و نیروهای چپ‌آئمه داری دارد به وحدت تکلیف می‌کردند.

دوراه برای فیهل دادن انشعاب وجود داشت. یکی اینکه توافق بین دو رهبری حاصل شود و مسئولیت‌های ارگانهای رهبری بر اساس آن تقسیم گردد. راه دوم با دشواریهای بسیار بزرگتری همراه بود: یعنی در تمام سطوح و همه زمینه‌ها ایجاد وحدت واقعی را آغاز کنیم. مسأله تصمیم‌گرفتن راه دوم را برویم. تلاش در راه وحدت در فعالیت مشترک بروز می‌کرد، در سندیگاها، در بحث و فحش مسائل سیاسی، مسائل نظری اقتصادی و اجتماعی و در همکاریهایی که در چارچوب ائتلاف چپ در جریان انتخابات پارلمان، شهرداریها و پارلمان اروپا نمایان می‌شد. تماسهای همه روزه و فعالیت عملی ما را باین نتیجه رساندند که وحدت تشکیلاتی امکان پذیر است.

— همانطور که می‌دانیم سند وحدت که در کنگره ژانویه به تصویب رسید، کار پایه سیاسی وایدنورگر^۱ در جریان همکاری بود. بنظر شما اهمیت اصلی این سند در چیست؟

پالرو: این سند حاصل و سنتز کار شده‌ای است که نمایندگان دو حزب طی سه سال انجام * تابرگزاری کنگره وحدت در سال ۱۹۸۹، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیست خلقهای اسپانیا، حزب سوسیالیستی عمل و سازمان جمهوریخواهان چپ در ائتلاف چپ متحد عضویت داشتند. (تحریریه)

دادند. کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا سند تنظیم شده از سوی کمیسیون نگارش را پس از مباحثات وافر تنها بایک رای مخالف بتصویب رسانید. یک چنین وحدت آرائی در زمانهای اخیر هرگز در کمیته مرکزی نظیر نداشته است. این بیانگر آن است که در این سند تقریباً تمام اندیشه‌ها و پیشنهاد های مشخص ما بازتاب یافته است. طبیعی است که تعدادی از رفقا با برخی از مواد سند موافق نبودند. اما حصول وحدت کلمه گاه در حکم محال است.

بنظر من مهمترین مطلب روح خلاق این منشور وحدت است که در آن برداشت کمونیست‌ها از جامعه امروز اسپانیا و از طبقه کارگر تشریح شده است. در این باره که آنها خودشان را چگونه ارزیابی می‌کنند سخن گفتری رفته است، زیرا مراد خود حزب نیست بلکه حزب وسیله ایست برای درگرونیسازی اجتماع. در این سند مجدداً تاکید می‌شود که: ما کمونیست هستیم و بنابراین خود را وارث اندیشه‌های مارکس، انگلس، لنین و دیگر اندیشمندان انقلاب می‌دانیم. یک حزب کمونیستی حق ندارد سنتها و ریشه‌های تاریخی خود را منکر شود. برعکس حزب باید هویت آنها را حفظ کند و بهترین تجربه‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی را بطور خلاق از آن خود سازد. در عین حال ما بر همبستگی خود با درگرونیسازی در اتحاد شوروی و اصلاحاتی که در دیگر کشورهای سوسیالیستی انجام می‌گیرد، تاکید می‌ورزیم. ما تحولات جدید را در اروپای سرمایه داری تحلیل می‌کنیم و مدافع چنان سیاست ائتلافی هستیم که به کمونیستها، مشخصاً به حزب ما، امکان می‌دهد از "قلمسه محصور" (گتو) خود بیرون بیاید و یک آلترناتیو حکومتی، اجتماعی را بوجود آورد که در صورت بدست گرفتن قدرت حکومت بتواند به آن تحقق بخشد.

بدون شک در آینده نیز بین ما مباحثات شدید از مواضع متخالف وجود خواهد داشت اما اینها دیگر اختلافاتی نخواهند بود که میان رفقای که تا ۱۹ ژانویه به حزب کمونیست خلق‌های اسپانیا یا به حزب کمونیست اسپانیا تعلق داشتند جریان داشت بلکه برخورد عقاید مبارزان یک حزب کمونیستی خواهد بود. تنها زندگی و مباحثات تئوریک است که به کشف حقیقت می‌انجامد. گالگو: من بخصوص می‌خواستم صفت خلاق مباحثاتی را برجسته کنم که این سند حاصل آن است. درباره مسائل حادی که برای ما کمونیستهای اسپانیایی وجود داشت از جمله: مارکسیسم، لنینیسم، انقلاب اکتر - به شیوه‌ای بحث می‌شد که در گذشته هرگز سابقه نداشت. تا همین جندی پیش هرکس عقیده خود را مطلقاً صحیح و سخنان خود را حقیقت محض می‌دانست اما در این مباحثات واقعاً رفیقانه گفتگو می‌شد. این دیگر کشمکش نبود بلکه جستجوی همگانی برای یافتن مواضع معقول در مقابل مسائل مشخص بود.

بعلاوه می‌خواستیم یاد آور شوم که در جوار سند اصلی اسناد متعدد دی در سطوح زیرین در ایالات و ولایات به تصویب رسیده است. سازمانهای حزبی دقیقاً در تمام سطوح کار پایه خود را

برای وحدت پروراندند و بنابراین مخالفه نیست اگر بگویم که اکثریت عظیم کمونیست ها سند مصوب کنگره را حاصل تاملات و بحث های خود می دانند .

— عامل بین المللی بویژه وضع نامساعد جنبش کمونیستی اواخر سالهای ۵۰ و اوایل سالهای ۵۰، همانطور که گفتند، تأثیری منفی بر بحران حزب کمونیست اسپانیا داشت. اما از آن زمان تا کنون تحولات بسیاری در جهان رخ داد ما است، آنهم در جهت بهبود. آیا این تحولات نیز بر جریان وحدت شما تأثیر گذاشته؟ گالگو: درگیریهایی جنبش بین المللی کمونیستی در واقع بر اوضاع حزب ما تأثیر گذاشته اند هرچند که طغی اصلی بروز انشعاب نبودند. هنگامیکه در اتحاد شوروی برنامه پرسترویکا شروع شد آنوقت تأثیرگذاری عامل خارجی نیز آغاز به تغییر کرد.

ما از برکت زفرم های متبهرانه و ابتکارات همه جانبه بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر حکومت کننده، اعتماد بنفس خود را تقویت کردیم، آنهم در زمانی که کمونیستهای اسپانیایی به جریانهای " هوادار شوروی" و " ضد شوروی" منقسم شده بودند (در ضمن خود ما هرگز چنین عنوانهایی بخود نمی دادیم). بالاخره لحظه ای که مدت ها انتظارش را می کشیدیم فرا رسید: احساسی نیرومند در جامعه ما باز فراگیر شد که با بهترین سنتهای مردم اسپانیا ساز است. هواداری از سوسیالیسم — طبیعی است که از این بابت شرایط مساعد تری برای ایجاد مناسبات میان حزب کمونیست اسپانیا و حزب کمونیست خلقهای اسپانیا فراهم آمد. این وضع کمک عمده ای بود برای حل مسائلی که به سیاست بین المللی مربوط می شد. خلاصه ما تأثیر مثبت آنچه را که پرسترویکا نامیده می شود، احساس کردیم.

البته این بدان معنا نبود که دیگر مسئله ای وجود نداشت و مشکلات جدیدی پیش نیامد. مثلاً در گذشته در اسپانیا شایع بود که اتحاد شوروی غیردموکراتیک است. من چنین نظری را قاطعانه رد می کردم و بر این عقیده بودم که نظام اجتماعی شوروی دموکراتیک ترین نظام در اجتماع است. اما امروز می بینیم که دموکراسی در اتحاد شوروی کامل نبوده است و اینک برای توسعه ابعاد آن تلاش زیاد می شود.

ما در اسپانیا در عطی کردن اندیشه های خود موفقیت بیشتری بدست می آوریم اگر که این اندیشه ها در کشورهای سوسیالیستی نه تنها با ملاکهای سیاسی بلکه باعتبار ارتقاء سطح زندگی مردم تحکیم می شدند. من آرزو دارم که پرسترویکا به اهداف خود نایل آید و در نتیجه وضع از این بابت هم اساساً تغییر کند.

پالسرو: من می خواستم مطلب را بطور خلاصه بیان کنم: ایجاد جو جدیدی در جنبش بین المللی کمونیستی به تحکیم استقلال تمام احزاب می انجامد و این بها هم کمک میکند زاهدیهای مناسبتی جهت حل مسائل مردم اسپانیا ببایم. این وضع در همین حال کمک خواهد کرد

که ما به هدف دیگری یعنی همکاری فعالانه تر احزاب کمونیستی، برسیم. ما درجوی پرشکسب و مناسبات حسنه متقابل اشکال موثرتر همکاری را خواهیم یافت، بطوریکه کار مشترک ما در بهترین شکل ممکن پیش خواهد رفت.

— کنگره وحدت دیگر جزو تاریخ شده است. این کنگره برای حزب کمونیست اسپانیا نقطه پایان خط بود یا نقطه شروع حرکت؟ درونمای روند وحدت را چگونه می بینید؟ هم اینک نیز کمونیست هایی که خارج از حزب مانده اند تعداد کمی نیستند، عده ای هنوز طرفدار کاریلو هستند، دیگران همچنان زیر پرچم حزب کمونیست خلقهای اسپانیا فعالیت می کنند.

گالگو: کنگره وحدت در همین حال نقطه پایان و نقطه آغاز بود. نقطه پایان بود از آنجا که همراه آن مرحله بسیار مهمی از ایجاد دوباره وحدت ما به پایان رسید. نقطه آغاز بود زیرا که ما اینک به مرحله کیفیت جدیدی از تکامل خود رسیده ایم که در آن مراجع حزبی از این قبیل دیگر ضرورت ندارد.

پس از کنگره نیز نمی توان از وحدت کامل یا مطلق سخن گفت. هنوز هم خارج از صفوف حزب ما گروههایی یا حتی سازمانهای کوچکی از کمونیستها هستند که عقیده دارند شرایط وحدت هنوز فراهم نشده است. ولی ما همچنان کوشش داریم که همه — هم رفقای که هنوز در حزب کمونیست خلقهای اسپانیا مانده اند و هم طرفداران کاریلو — در صورتیکه بخواهند — بتوانند به حزب بپیوندند. این ادعا که شرایط ایجاد وحدت در اسپانیا هنوز فراهم نشده است بیانگسر نزد يك بین سیاسی است.

پالسرو: من کنگره را نه نقطه پایان و نه نقطه آغاز می نامم بلکه واژه ای را از علم هندسه مناسب تر می دانم: نقطه زاس يك سهی. جریان وحدت از مدت ها پیش شروع شده بود، در ۱۹۴۱ زانویه به نقطه اوج خود رسید اما این روند همچنان ادامه دارد. باید در نهایت وضوح گفت که کنگره وحدت دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. در غیر اینصورت مردم اسپانیا دیگر ما را جدی نخواهند گرفت.

پس از کنگره درهای حزب بروی تمام رفقای که بیرون از حزب کمونیست اسپانیا مانده اند باز است. هرکس می تواند برخسب اعتماد، تجربه و دانشش جایی بیاید. من یقین دارم که در بریا زود سایر رفقا نیز بما خواهند پیوست. تکرار می کنم: برای همه جا هست همینطور هم برای کاریلو اگر مایل باشد. فقط، هرکس که به حزب کمونیست اسپانیا وارد می شود باید بداند که حزب ما در راستای خط مشی استراتژیک مصوب کنگره حرکت خواهد کرد.

ما امید داریم که پس از کنگره ما در عرصه بین المللی نیز وضعی که چندین سال باعث ناراحتی ما بود، — رسمیت داشتن چند حزب کمونیست در اسپانیا — پایان پذیرد. بعقیده ما اینک وضع

از این حیث عادی شده است و ما امید داریم که تمام احزاب وابسته به جنبش بین‌المللی کمونیستی شرایط تغییر یافته را در نظر خواهند گرفت.

کوستاریکا

در کوستاریکا يك جنبه میهنی تشکیل شده است که در انتخابات آینده شرکت خواهد کرد. شرکت کنندگان در این جنبه عبارتند از: حزب پیشگام خلق کوستاریکا، جنبه وسیع دموکراتیک، بسیاری از سیاستمداران نامدار، رهبران سازمانهای توده‌ای، روشنفکران. ورود به جنبه میهنی برای کلیه علاقمندان آزاد است.

یونان

نیروهای چپ یونان و از جمله حزب کمونیست یونان با تأسیس ایستگاه رادیویی "چپ" در آتن پیروزی مهمی در مبارزه با انحصارگری رسانه‌های گروهی بدست آوردند. به گفته فلوراکیس، دبیرکل حزب کمونیست یونان، این فرستنده به عنوان بلندگوی نیروهای چپ به ائتلاف آنها کمک خواهد کرد و بهانگر آرزوها و منافع خلق خواهد بود.

جمهوری خلق چین

بنابه گفته زائو زهانگ، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، رفرم‌های سیاسی از طریق بهبود همکاری با احزاب مختلف کشور تحت رهبری حزب کمونیست و نیز از طریق مشاوره با آنها، تسریع خواهند شد. همکاری و مشاوره میان احزاب مختلف سودمندی خود را نشان داده است. زائو زهانگ در همین حال تأکید کرد که ضروری است چارچوب استواری بر اساس تنظیمات قانونی جهت اشتراک مساعی احزاب دموکراتیک چین فراهم آید.

اتحاد شوروی

روند جنبش وار انقلاب علمی - فنی، تغییر ساختار طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته و واقعاً جدید مرتبط با شکل‌گیری مسائل عالمگیر را باید عمیقاً بررسی کرد و از آنها استنتاجات جدی و اساسی جهت تدوین استراتژی جنبش کمونیستی در مرحلهٔ کنونی تحولات در فعل و انفعالات بین‌المللی، بدست آورد. میخائیل گارباچف در ملاقاتی با هربرت میس، صدر حزب کمونیست آلمان در ۵ دسامبر ۱۹۸۸ در مسکو در این باره مذاکره کردند. طرفین مذاکره متفقاً عقیده داشتند که تمام احزاب، کل جنبش کمونیستی و همه زحمتکشان به چنین بررسی و تحلیلی احتیاج دارند. در حال حاضر در جنبش کمونیستی بحث در گرفته است و این طبیعی است. کمونیست‌ها نباید در کار تئوری عقب بمانند.

هندوستان

حزب کمونیست هند (مارکسیستی) ۴۶۵۰۰۰ عضو دارد. اعضای سازمانهای توده‌ای نزدیک به این حزب ۲۲۳۲۶ نفر هستند. ح. ک. ه. (م) توانسته است در سه سال گذشته تعداد اعضای خود را با زا* ۱۰۰۰۰۰ نفر افزایش دهد. نمایندگان این حزب در پارلمانهای دوازده ایالت متحد حضور دارند، ۲۲ کرسی در مجلس عوام و ۱۶ کرسی در مجلس ایمان پارلمان از آن این حزب است. حزب مذکور روزنامه و ۱۰ مجله هفتگی و فصل‌نامه‌ای در موضوعات نظری منتشر می‌کند. این آثار توسط هفته‌نامه "Peoples Democracy" که وابسته به ح. ک. ه. (م) است منتشر شده است.



کنگره وحدت

نیرومند شویم تا در راه آینده پیش برویم

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای زیر ترکیب شده است:

آرژانتین - اتحاد جماهیر شوروی - اردن - اروگوئه - اسپانیا - اسرائیل - اطریش - اکوادور - الجزایر - السالوادور - اندونزی - ایالات متحده آمریکا - ایران - ایرلند - بزیل - بریتانیا - کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلجیوم - پاراگوئه - پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - جمهوری آفریقای جنوبی - جمهوری دیمکراتیک آلمان - جمهوری دیمکراتیک خلق کره - جمهوری دیمکراتیک خلق یمن - جمهوری دومینیکن - جمهوری فدرال آلمان - چکسلواکی - دانمارک - رومانی - ژاپن - سریلانکا - سنگال - سودان - سوریه - سوئد - سوئیس - شیلی - عراق - عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین - فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا - کستاریکا - کلمبیا - کوبا - گواتمالا - گویان - لبنان - لسوتو - لوکزامبورگ - لهستان - مجارستان - مراکش - مصر - مغولستان - مکزیک - ونزوئلا - ویتنام - هندوراس - هندوستان - یونان .

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد به شرح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و متمکن کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۳ و ۴ ، مارس و آوریل سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است .

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبادل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم جهانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF
PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and informational journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن
Price: 2 DM or
its equivalent

No. 3/4 1989

آدرس پستی: P.B. 49034
10028 Stockholm 49
S W E D E N